بعون صانع مهیمن و فضل خلاق زمین و زمان

حمد و سپاس بیحساب و ثنای بیقیاس که درین ایام سعادت فرجام نسخهٔ جدیده و رسالهٔ عزیزه
که محتوی بر مسائل علمیه و عملیه و کلیه و جزئیه متعلقهٔ باه و نسخهای مجربهٔ این باب

ضیاء الابصار

فی حال الباه

مصنفهٔ مسعود و سعید رئیس الاطبا عالی نسب والا حسب حکیم محمود خان ولد
جناب حکیم محمد صادق علیخان صاحب مرحوم مطابق نسخهٔ صحیحه زمان مصنف

در مطبع منشی نولکشور طبع شد مشهور جهان است

١٩٩٦

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی قدر بقدرته علی معرفة ذاته من وجوه مصنوعاته عموما جنس الحیوانات
والنباتات والمعدنیات ٭ و شرف جنس الحیوانات علی النباتات والمعدنیات
من الموجودات من جهة العقل والادراک بین الارض والسماک ٭ و خصص
تاثیر النباتات والمعدنیات علی ازالة الاسقام ٭ و کرم نوع الانسان علی باقی
انواع الحیوانات بالنطق والکلام ٭ و فضله باعتبار التکلم و حصول العلم بماهیة ذاته
و زینه بحلیة العقل بتحصیل العلم بصفاته ٭ و نظم العالم بانتظام الادیان ٭ و جعل
المذاهب باختلاف الاذهان ٭ و امال الطبائع بالبدائع و امال کل فرد بالصنائع
و یعبدونه باشتمام العادات ٭ و یسجدونه بانواع العبادات ٭ لا یوافق احد منهم فی العبادة

الاخر ٭ ولا یستوی فیها واحد من البشر ٭ وانا رجعله مشرفه علی العلانیه وقرن
العقل عند شدة قواے الشهوانیه ٭ فجبل الطبایع بازدواج نوعه حتی یحصل
بقاء نوعه من جنسه ٭ وآفاق فی لذت الجماع علی جمیع لذات العالم ٭ لیمیل الیه
طبایع الخاص والعام الاتم ٭ سبحانه اعظم شانه ٭ وارسل الرسول علی عبده
شفقة منه لتم لا [illegible] من الضلالة اعنی محمد رسول الله خاتم النبیین
شفیع المذنبین بالکرامه ٭ امام المتقین بالخلق الکریم هادی الصراط المستقیم وعلی
الآل علی الجمیع ٭ واکرم صحبه بالخلق المنیع ٭ صدق ابابکر بالتصدیق ٭ واظهر
العمر بالشجاعة الحقیق ٭ وابین العثمان بالحیاء والغناء الخفی والجلی ٭ ولقب
الکرار الغیر الفرار بالعلی رضوان الله علیهم اجمعین اما بعد بر دانش
حکما حکمت آئین وطبیبان طبابت قرین ونکته سنجان لغت آگین
ومعاشران عشرت گزین ومحققان کامل وعارفان واصل که حقایق علوم را
بنظر تحقیق ومدارج فنون را بهنر تدقیق پیش نهاد خاطر ونظر بیدار اند
اخفا واحتجاب نماند که من هیچمدان گوشه نشین عزلت ومنزوی زاویه خمول
حیرت بل لاشی فی الحقیقت محمود از قدیم بمبادی الطبابت وتشریف الحکمت
نامزدگی دستگیر داد الازواقفیت دقایق این فن وازبهره حقایق این
علم معدود از عیش با هرچند که از مدت قدیم یاران ندیم ودوستان صمیم که باهم صحبت
نشیند ابر دیرینه تقدیم رسالة فی الباه که حاوی جمیع مدارج این امر باشد سایل بودند با

بسبب قلت فرصت و هجوم علایق از حوایج ضروری و ضروریات لابدی که هر فرد نوع
انسان را تا بقای حیوة مستعار از آن گریز نمی باشد باوجود گوش زدگی
التماس با فی الضمیر شان در طاق نسیان می انداختم چون تکرار التماس آنها بمرتبه
گوش زدگی کرده و یارای گریز نماند و نیز رد قول ایشان و عدم سمع ارشاد اینان
بعید از مروت می پنداشتم بقول آنکه آزردن دل دوستان جهالت است خیالش در دلم جا کرد
کمر همت بستم و راه به انجامش جستم از فضل قادر کریم کارساز باسرع ازمنه بسلک تحریر
در آمد و بضیاء الابصار فی حد الباه که هم تاریخ اتمامش میتوان گفت مسمی و نامزد گردید
و از آنکه بعض مضامین نسبتی زبان نسبت بمناسبت فیما بین که اولی ترک آن بود گریبان
مردان دامنگیری میکرد لابدی آمد از جهت قلم شکسته رقم تبرئتش حسبة تا بصدق
قول آنکه الانسان مرکب من الخطاء والنسیان باوصفیکه بهره از علم تحریر نمیداشتم
بتصنیف مطالب بزرگ و اختراع مضامین سترگ بسبب نقص عاری ام لهذا امید
از عالی همتان بلند همت و عالی رتبتان والا مرتبت که اگر سهوی یا خللی در نفس معانی
و یا در قسم الالفاظ دریابند بنظر اصلاح باصلاح متوجه شوند و مصنف را بر خطا روا
ندارند انی للخطاء معترف و بالجهل معروف ما توفیقی الا بالله
و هو حسبی و نعم الوکیل **مقاله اول** پوشیده و مخفی نماند بر آرای ذوی الافهام و
ذوی طبایع سلیمه مبادا که او سبحانه جل شانه جمیع انواع حیوانات را در نفس
مقتضای حاجات علی الخصوص در قوای شهوانی شریک یکدیگر آفریده فیما بین

ذکور و اناث مناسبت تام عطا فرموده چنانچه از آن نوع انسان را از روی
فهم و فراست و عقل و کیاست بر دیگر انواع حیوانات افراد و امتیاز بخشیده
و از میان ایشان [illegible] شرافت جوهر عقل افراد ذکور را من وجه بر اناث ترجیح داده
از جهت با جمع و شمم و حفظ مدارج تاملی که از لوازمات عقل است و بنیاد بنا [illegible]
نقش گردانیده بخلاف اناث که قلت صبر و تحمل صبر بر [illegible] و سوء [illegible] باطنی [illegible]
و عدم ملاحظت شهوی و ظهور امر بیجا که سبب عدم کمال جوهر شریف عقل
میتوان گفت بحر ایشان سرشت خاطر ایشانست و تیزی فهم و ادراک [illegible]
و [illegible] از امری که متعلق ایشان است علامت بر نقصان خلقت ازلی ایشان
در ظهور قوت و شدت قوای شهوانی مرد را از روی کیفیت و کمیت بر اناث
قوی گردانیده ازین باعث لقه در جماع انزال چنانچه از مرد بوجود می آید از زن
هرگز ظهور نمیگیرد و همچنان افراد ذکور را بسبب تفاوت مزاجی بر یکدیگر ترجیح
کرده چنانکه مزاج دموی و صفراوی نسبت بلغمی و سوداوی با امر مجامعت قوی
خواهد بود از آن پس تاثیر صحبت را عمده اسباب ظهور نیکی و بدی مقرر ساخت
از اینجاست که آفریدگار تبارک و تعالی انسان را باعتبار خلقت بجوهر نیک و شریر
و پاک بیافرید پس از فریقین هیچ یکی که اختیار نماید ظهور افعال آن بوجود می آید
لان للصحبت تاثیرا و نیز بوجه اغلب شرافت نطفه را بشرافت افعال
مقرر کرده اند ازینجاست اگرچه بعضی از اهل شرافت باعث نقصان عقل خلقی [illegible]

نیک و بد امتیاز نکرده شریک صحبت بد بوده خوی آن گرفته مرتکب افعال قبیحه
میشوند بالانجام چنین کمال قوای نفسانی وظهور عقل کامل ترک آن اختیار مینمایند
و مظهر حسنات مبرات و مصدر افعال نیک میشوند لان کل شیء یرجع الی
اصله و در صورت خلاف بخلاف این پس شرافت نطفه بکمال هم عقل ممیزه که تمیز
خواهشات امورات خلاف عقلی که مراد از صحبت بد اعنی ظهور افعال لایعنی
و بیمعنی است نمیباشد و حصول کمال جوهر عقل بعنایات بغایات واهب العطیات
مقدر چه به هر که از بنی نوع انسان ذیل عاطفت مے شد کمال عقل میدهد خصوصیت
ذوی عقول سلیمه مختار صحبت شریف و تارک عیوب جهان و جهانیان میباشد بر
ظاهر که عادی صواب و عیب و نیکی و بدی دنیا و دین باعتبار تربیت و عادت
و خو گرفتن است بوقوع این امر فریقین شارک الا مرجع به انات لنقصان عقلها
فی اصل الخلقه چه عادت بمنزله طبیعت ثانیه از مذهب اطبا ثابت لاجرم مرد
عاقل بمعیوبیت این جهان ناپایدار که هر آئینه نمونه جهان باقیست غور و
تامل بکار برده ترک نماید و براوامر و منهیات حق جلشانه که مخبر صادق بالصدق
آن پرداخته عامل عمل باشد تا از شرمساری دو جهانی نجات یابد

باب اول

از مقاله اول اما از جمله مصنوعات خلقت بی نیاز جبلت خلقه جهان
بشهادت و معاینه استنباط گردید که از جمله اعضاء بدن انسانی عضوی
قوی یا ضعیف یا متوسط مخلوق میگردد چنانچه بدیهی است حاجت دلیل ارد

از انجمله اگر اعضاء تناسل بقوت پیدایش یافته است آنچه اینکه نسبت بافراد
انواع خویش در امر مجامعت بر دیگران سبقت خواهد برد و الا بالعکس و چنین
سکلانی و عمل منی بسبب تولید منی کثیر علی الخصوص در صورت خلقت او بر قوت
و الافلا پس قوت جمیع بدن خصوص قوت معده که مشعر بر کثرت طلب غذا
و هضم او است مستدعی قوت و کثرت مجامعت خواهد بود و با وجود این اگر
آفرینش آلات تناسل بر قوت گردد البته در امر جماع قوی خواهد بود و در
صورت رطوبت مزاج که مستلزم شدت قوای جسمانی که مراد از قوت
معده و جمیع قوا است اعنی طالب کثرت اغذیه مع قلت قوت
معده بر انهضامش علاوه از قوت قوای دیگر در امر مجامعت چنانچه
که عدیم المثل باشد تا انجام عمر خویش و کثرت مجامعت را لایق و صفراوی
مزاجی او کمتر از رطوبت و دموی باید زیرا که یبوست مزاجش اسخف نقصان
میباشد الانسب دموی سرعت و جرأت بر مجامعت بسیار و کثرت
مادة منی و بل بشرط عدم کثرت و اعتدال در سایر امورات لابدی شأنش
خواهد بود و بلغمی مزاج بباعث برودت ماده خویش البته قادر بر انهضام غذا
کثیر نیست از جهت قابل کثرت مجامعت نمیباشد مگر نقصانش بسبب
رطوبت مزاجی بر دموی عاید او نمیگردد و سرعت قدرت بر فعل جماع کمتر
از صفراوی و لیکن بسیار دودی نباید لبرودة مادته و ضعف قوة الطبیعة له

وسوداوی مزاج البته نسبت به بلغمی قاوی بر انهضام اغذیه میباشد و یبوست
ماده اش باعث قوت مزاج و اعضا . لهذا بالفعل جامع نسبت بلغمی قوت
الا در صورت کثرت اسرع به نقصان و نیز لایق به عفونت و کثرت باعث
لمخالفتی للکیفیتین و ترکیب هر ماده که به دیگری صورت بندد و اگر کثرت
است حکم آن مقدم میباشد و در صورت قلت اخوالش قلیل بطوری آید
ازین باعث حکم آن معدوم میگردد و غیر ذلک هر ماده که غلبه یابد حکم آن مقدم
دارند و نیز هر عضوی از قوی بدن انسان که از ضعف قوت و یا از ضعف
جسمش نقصانی در یابند حکم به ضعف آن نمایند و قوی را بقوت خواه از
قوت قوی و خواه از جسمیت فصل اول از باب اول بر عالمان احکامات
دینی و دانایان معاملات دنیوی مخفی و محتجب نماند که سوای زن منکوحه
و کنیزک شرعی مرتکب فعل شنیع بودن علی الخصوص بمنکوحه دیگران که زنا
همین مراد است و به نص قرآنی شاهد برین که الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد
منهما مائة جلدة نزد خلق شرمسار و نیز بدکاره باعث کوتاهی عمر و کمی روزی
و خوار خلق و سوا رو سیاه و نیز گرفتاری عذاب مقرر است اگرچه
ساتر العیوب که کریم و رحیم از جمله صفات نامتناهی اوست بر اتیه عفو امید
را قطع از ذات کبریای او ممکن الا گرفتاری گناه عجیب است که تا ادم قیام
بغیر ... بیگرد ارحی خود رای ممکن الوقوع نباشد چه پیچیدگی شوهر ...

عذابیست الیم و اهل تصوف که اهل الله و فقرا مراد است کفر و الشه آنست
بقول حافظ شیراز که در طریقت ما کافریست رنجیدن ده عین صفاست
و مخفی نیست علاوه ازین کدامی ملت و مذهب ترغیب هم نمیدهد که با عشاق
نسبت بدان قوم جایز باشد غرضیکه بهر حال بیرامونی این امر شنیع و فعل
قبیح کدامی از ذوی العقول ذی حوصله بلند همت تجویز اختیار آن نمیکند
لیکن از انجا که اکثر اهل دنیا از سبب عقل کامل بی بهره اند بسبب
نقصان عقل تمیز نیک و بد نکرده و بامورات جابجا خیال نموده مرتکب
این امر شنیع میشوند علی الخصوص حین شباب او و سنو یکه جوانی مراد از او
اختیار این فعل میسازند و همراه جمع شده تفاخر میکنند و کسیکه شریک
حال آشنا نشود آنرا بنخوت تعبیر مینمایند و مبالغت ناصح را بخیال نمی آرند
پس لوندگان هر مذهب و ملت اختیار این فعل میسازند و بسبب کثرت
ترغیب و اغوا کنندگان این امر شنیع چنان شایع گشته شاید که
کسی ازین فعل باز مانده باشد پس اگر بمقتضای عمر و شهوات نفسانی
و لذات جسمانی و زبونی اعمال داعی آن شوند بنحویکه شائبه ملکیت غیر
نداشته باشد مثل لولیان اختیار کنند اگرچه حکم شارع مطلقاً جواز هم
نمیدهد و ظاهر که در حالت جوانی جوانان اقویا در صورت ضعف قلب تمیز
نیک و بد و خوب و زشت که آن یعنی وقت کمال قوی دماغی و قلبی بوقوع میرسد

نگردیده زبان فاحشه را بمناکحت مے آرند و یا بمناکحت چهار از ازواج بوجه
حلت که حکم شرع شریف باین امر شائع یافته گرفتار دام بلا میشوند و چون
نزول نشه جوانی و استفراغ ماده منویه عقل بجا می آید و گرفتاری آنها را با
الیم باعث انواع ترددات و تفکرات میگردد و علاوه ازین در صورت
عدم واقفیت این فن لابدی منافع و مضار جماع را محتاط نمیشوند لیس با جماع
ازمنه قبل از حدوث وقت نقصان باه حاصل مینمایند که اصلاح آن
تا مدت العمر ممکن نمیباشد و از اجرا مکار زن باز نمیمانند و وقتیکه حصول
تسلی عاید نگردد و نائره حرارت شهوتش رو بکمی نهد طبیعت او بجا نبوده
خواهان امور ناجا خواهد گردید که ازین روسیاهی شوهر در خلق و زبونی
عند الله متصور خواهد گشت و بلا است که در حالت ظهور این حالات غیر
مناسبه مروجه جهان و جهانیان اکثر اوقات ذی غیرت و غیرت جهان شیرین
خود را رایگان سپارند و بجرم موت گرفتار بوده تا قیامت بعذاب آن گرفتار
میشوند و حال آنکه از روے انصاف بیک کس یکزن بشکل تسلی میباید و چهار را
که حالات زن بسبب باطنی او آشکارا نمیشود تا حال شهوت و عدم آن و تسلی
و عدم تسلی او معین گردد پس سه چهار را چه یارای که مناکحت کس باشد الا در صورت
واقفکاری این فن و کسب این کمال میتواند تسلی هر کس متعلق خود بوقوع رساند و چنانکه
بهر حال کسب این کمال حصول این دولت لا یزال محتاج الیه خاص و عام که کسی ازین گزیر

و با وجود این بالتعجب که معیوب ترین خلائق تصور گردد میشاید که بباعث و رایت
که نتیجه این خلاف انتظام دنیا و دین ست عقلای زمان و کملای دوران
خلاف عقل را اختیار کرده معیوب ترین الکاشته باشند ورنه کدامی نظر فرویه بعین
و عقل صواب گزین تجویز معیوبیت این شیکند و بلکه تقاضای دین متین و دنیای دون
بر نوعیت همت مردانگی الزم میناید المحتاج الخاص والعام الیه و ضرورت محتاج الیه
دنیا و دین ظاهر که هر که بمناکحت خود آید راضی و خوش ماند که عند الله عظیم است
و نیز وقت وقوع چهار مناکحت که حد تکالیف شرعیست از حصول امر باز نماند
رسول خلق الله فی عجبیه و تلف جان که از بس غریبست ماند نگردد و لاجرم عنان شبدیز
قلم را بجبر لابدی خیره داد و بنگارش این مدعای ضروری آشنا ساخت فصل
دوم از باب اول امامخفی و محتجب نماند که علم عیافتی علمی است مشکل که
از ابتدای تکون الی الآن واضعه این تصنیف نرسیده و نه کدامی کتب که تمسک الیه
این فن باشد بنظر گذشته بنابر علیه متیقن شد که بسبب اشکال کدام کس پیرامون
این نگردیده و اگر گفته آید که بباعث زبونی این کسی گرد این نگردیده و درا زصواب
مینماید چرا که این متعلق بل جزوی از اجزای علم ابدان است و علم ابدان علمیست بس شریف
که بسوای دین متین ما بعلم ادیان ترجیح داده فرموده العلم علمان علم الابدان
و علم الادیان و شرافت جزو شریف بشرافت ظاهر و لهذا بانیان که سید عالی حوصله
و دلیر همت بودند تامل را ترک کرده و بلکه محبت ایشان با معیوب ترین خلائق التفات

اگرچه اهل عیش کتب ها در این فن تحریر کرده الا بسبب احتمال حشو کما ینبغی
مطلب برآوری نمیگردد از انجمله کوکا شاستر که خود را بلفظ سوچه این فن نادره
بعبارت نظم کرده آمده در گفتگوی که شیوه شاعران میباشد چه درسنج کرده اول در تمهید
حکایتی نگاشته که سوای خشک دماغی او بعقل در تعقل آن قاصر علاوه آن
اصناف مرد و زن چهار چهار کرده و هرگز نشان آن بجا نمی نموده که این قسم
مختص آنها میباشد اگرچه هزاران مردان و زنان بلکه بیحساب از نظر
گذشته با وجود علم باصناف زنان و خیال آن با همدیگر باعتبار اقسام هرگز تمیز
نمیشود صحیح برانست بر لاعلمی نوشت اصناف او و همچنین و غیره مقامات
منی زن را تاریخی معین بمقام معین داشته و گفته که از مساس آن جنبش خاص
و تاریخ مختص بجماع منزل میشود چه قدر صداقت و صدق تجربه او تصدیق میکرد
چرا که برنشان آن الیه انزال زن هم نیست و اگر نیست این چنین گفتگوی سعی که محمل
بر لاعلمی وست نمی نگاشت **فصل سوم از باب اول** عیاشان این زمان
که از عقل کامل بهره ورستند با وجود نقصان قوای شهوانی از جبر گیری سکوت
خود باز مانده بمصیبت عجیب بوده اند تا در زمره عیاشان روزگار منسلک باشند
و سر عرقی بعضی حاصل نمایند که تفاخر این جهان خراب بهمین قرار یافته و بعضی
این را بنظر تعجب می بینند و مرتکز خاطر نمیدارند که خطا را بصواب اختیار کردن
دور از عقل و تنقیه سنج است لو فرضنا در صورت استقرار عادت ذمیمه باعتبار

زشتی اعمال در خاطر ما اگر به مقتضای عقل بالتمام خیال معیوبیت این
بد فعلیه آن کوشد و در صورت غیر ممکن بودنش عیب را من حیث عیب بعمل آرد
نه باعتبار هنر بقول آنکه عیب کردن را هنری میباید و حلوا خوردن را روی میباید
پس بهر حال بر سبیل ذهن کامل خیال مخبط دماغی که ترک منکوحه چند از سر بکند
و بعد منکوحه اگر شهوت داعی دیگری باشد البته مضایقه ندارد چرا باشی
بیجا با خودی عند الله در دوستی دنیا مستحسن است و چرا نباشد که در صورت عدم
و چون انقطاع ربط زوجه ناچار بخیال عدم مربوطی شوهر هیبت المعیشت مسا
و یا باعتبار مرد و غیر طوریکه صحبت میسر آید و تقاضای طبعی دنبال میکرد مشغول
غرضکه هر فرد معقول بدانگیری انصاف هرگز بغیر خبرگیری خانه بیدار
دیگر نکرده و اگر چه بابتدای عمر باعث شدت شهوت و قوت قوای دماغی که
مانع و حاجب عبور و جرات واقفه هر یک نیست بدام زنی نمی آید الا وقت کمی
و قوای جسمانی که از نشه دل نشه نو عمری و حصول نتیجه کثرت مجامعت است
شهوتش سوای بانونه جدید غیر منکوحه قدرت بفعل دیگر نمیدارد ناچار
گرفتار دام بلا بوده روز بروز خبط دماغی ترقی یافته جمله عیوب او صواب مینماید
و بسبب عدم قدرت بفعل دیگر بیجانه ادمی افتد و حال آنکه حین شهوت مردم
تسلی نمی یابد از آنجا باعث بادخوه و سودازدگی این مربوط مرد بگشده انواع الانواع
که اینها خود بدرستیکه باد دیگر معانیه تشکل این آنرا اخفی نماید

در نقصان هر که جمیع مدار رنج دنیوی بران قرار یافته آنرا حسابی نیست بمشاهدات
حالیه و سابقه چنان مستنبط گردید که هر که بسبب نقص عقلی درین گرفتار شد
ثمره خرابی بر داشت حتی که امرا ذوی اقتدار به پیرانه سالی بصحبت غیر جنس مبتلا
این پیشه نوبت بگدائی و بربادی نیک نامی و عزت بزرگان اندوخته
سالهای دراز بیک نقص عقلی رسوای کوچه و برزن گردیدند و سودی
نه برداشتند حسب این رباعی ** رباعی ** رفتی بنبرم غیر نکو نامی تو رفت **
ناموس صد قبیله بیک خاک تو رفت ** اکنون اگر فرشته گفتگو بیت چه سود **
در شهر حکایت بدنامی تو رفت ** فصل چهارم از باب اول **
اگرچه انسان تاکه در صحبت عیاشان روزگار و زنان فاحشه عامله این کار
نشد که نگردید عقل و حواس دنیوی و لیاقت نفست و بربنای انسانی
بهم نرساند پس لازمه مرد عاقل از اهل دنیا و شرافت شریفان این جهان مقتضی
آن نیست که با وجود اختیار صحبت این کسان نیک و بد زمانه را بر بدنامی
و نیکنامی ذاتی خود ملحوظ خاطر ندارد و بلی دور اندیشی و خیال پس و پیش دنیوی
بعمل عقل دیگر نیز [illegible] نیک و بد خود مائل بوده خرابیهای دنیوی ذمه خود عائد کرده
رسوای وطن و جهان گردد چه مردم جهان و جهانیان امر عادی چنان بثبوت
پیوسته که اول قدم بعیاشی باعث سرخروئی بعینی درین جهان خراب
[illegible] شهرت می شوند و وقت حصول فتح شهوت که اول ثمره اش محروق عیاشان

است حسب ترغیب مغویان به اشتکبری خیال امساک اختیار نکند که
خیلی ممسک است اختیار میشوند و چنین کمی شهوت و ضعف قوای شهوانی که ثمره
دوم نتیجه کثرت جماعت میتوان گفت بنا بر بی‌بصری الوندگان عیاشی به صحبت
باده با استعمال شراب که حرام مطلق است مرتکب گناه کبیره که ترتیب تکفیری انجام
میگردند و شریک صحبت عیاشان بوده لقب عیاشی حاصل میسازند و بلی
نیز اهل صحبت چنین شراکت شخص جدید طلوقی او به امورات جاهلیت اختیار خود
میخواهند تا در صحبت دیگر رفته عیب جوی این تجدید و انواع الزام غیب یا و
گرفتار عیوب جهان عادی خود مینمایند بخیال آنکه عقده قیام صحبت دیگر هم
ایشان ملتفت از بام نسازد و بلکه شخص جدید را اگر نا قدر العقل میباشد تا که خود
و فوش مثل خود نمیسازند با بیان صحبت نمیدهند لیکن اهل هوش ثابت و
صاحب فکر صائب با رجاع عقل خداداد بواسطه دور اندیشی بخیال سوء
انجامی امورات ذمیمه معیوب نسبتی بذات خود باعتبار رواج خاندان
و شرافت آبائی و اجدادی مقتضاء وقتی و مذهبی که هر آینه از اشتگیری حال
خود میباشد مرعی داشته با وجه فهمیده صحبت ایشان شریک عیوب جهان اختیار نمایند
ملوث نگردید علی الخصوص باختیار صحبت شرب و شراب که خمار جمیع عیاشان
این است تا در شاید که کسی ازین فعل باز مانده باشد و دوری جویند و لیست
مجوی بوده که اکثر کسان بسبب خلقی از کثرت جماعت عادی بوده مقتضای

بنابر ضرورت بکثرت مجامعت از بد نسبت بمزاجی خویش امریکه دیرین کار
بمثل باشد راغب و شائق میشوند اعنی بشرب شراب که نسخه ایست
عجیب و غریب مفید با مرباه باختیار استعمال آنکار روا می‌کنند و عادی
میشوند بحدیکه بغیر استعمالش قدرت بفعل جماع ممکن الوقوع نمی‌باشد و نیز بحبت
ملوثی خود زنان مصحبتی خود را بترغیب عادی می‌نمایند و این بیت مقوله خود بر زبان
می‌رانند ~ شراب تا نخوری لقحبه چه لذت بری ٭ لوکه بحجاب شود کسی بعابد بوده
پس لازمهٔ دینی و شرافت مذهبی مقتضی است که ازین نجس العین که هر آئینه
مخبر حقیقی و صادق تحقیقی بشهادت آن بقول آنکه رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ
پرداخته و چرا نباشد که ناقص دین مسلمانی است هرگز پیرامون این نگردد
و اکثر کسان بجواز شرب شراب نسبت ببعضی فقرا ذی اقتدار و بوجدان عالی
حوصله عقیب گذاری می‌کنند و بخیال نمی‌آرند که آن عالی همتان باعتبار
نجاست دنیا ملوث دنیا نیستند بل بسبب جواز مکروهات دنیوی با شغالش
جواز دنیا می‌دون نمیخواهند نه آنکه بالذات نفسانی و مکروهات دنیوی
که باعث حرمت او بوده مختاراند بهر حال در صورت شرکت صحبت این
کسان بنا بر حصول انسانیت بترک و دامنگیری عیوب عیان و حب آنان بلحاظ
ننگ و عزت خاندانی و شرافت و نجابت خودی از نجاستش احتراز بجوید
فی الحقیقت شرکت صحبت اینان عاید نمودن بدنامی و تهمت خود برای و تولّجید

بنا بر وضعیه ایام جوانی شایان انسانیت نمیباشد بل بتجویز عقلی و ملتی رد آنهمه
احتراز جوید باب دوم از مقاله اول مخفی نماند که آفرینندگار عالم
جبلیت زنان را بر مکر و فریب کرده و حیا و شرم و عصمت و وفا وغیره
لوازمات و ثنا که دامنگیر اوست همه مصنوعی ❊ کفی لی علی ما انص فی
القرآن ان کیدکن عظیم ❊ از جهت بر دوستی و وفا او تکیه کردن
بتجویز عقلی و ملتی و مختار ذوی عقول سلیمه نمیباشد حسب مقوله سعدی شیرازی
زن دوست بود ولی زمانی ❊ تا جز تو نیافت مهربانی ❊ چون در بر
دیگری نشیند ❊ خواهد که ترا دگر نبیند ❊ پس بر قول و فعل ایشان اعتماد
کردن دور از عقل صواب گزین است زیرا که مجبولیت این فریق بر سرشت
بگزیده بقول شاعری سه زن از پهلوی چپ شد آفریده ❊ کس از چپ راستی
هرگز ندیده ❊ لیکن از انجا که اهل دنیا را از ان گزیر نیست و چاره نباشد که اسعد
دنیا بدین مجبولیت گشته بل اگر گفته آید که دنیا همین ست بیشتر باید این چاره چاره
نیست و لهذا این فرقه الزم افتاد الاخیال اهلیت این از سر بدر کردن بامور
جا بجا بر عقل ناقص و عمل نمودن و مشورت با او خواستن کدامی اهل ذوی العقول نمیتوانند
نزد انشای ند الستة انه حق است و همین صواب چنانچه پیشوای دین بنین و تابع
تابعین جناب که موجد لی شل و اهل حق بودند تا اهل اختیار فرموده و اجازت
آن نسبت بغلامان در خاکپای نعلین خود بخشیده الالظم و نسق آسنا بکلامی معجز بیان

برامر و نهی بجوی کرده که اگر کسی عامل آن گردد هرگز به نقصان و بدی از ین فرقه
عاید او نگردد که به وقف این احکامات دینی پوشیده نیست اما حکماء متقدمین
بنا بر استغراق و حدائیت و معیوبیت صحبت این فرقه دور از راستی
ترک سوانست و همنشینی این اختیار فرموده و معیوب ترین افعال دانسته
وحصول ضرر صحبت ایشان بعقل و دانش نگاشته و اقوال مختلف بیان کرده
که شرح و عادت این مختصر درج کردن تطویل لاطائل تصور میگردد اما متاخرین
مثل جالینوس و شیخه آن شیخ الرئیس و تابعین شان باظهار منفعت آن
دارند که منی فضله ایست از فضلهای بدن لیس و فضیه آن حبس ضرورت شکل مگر
فضلها ضرر افتاد چه در صورت عدم تدافع اعراض شکلی که شرح آن
چیزها آم ظهور گرفته باعث خرابی و بحجی فراج گردد پیدا هر که اخراج محتاج بحد الیه
اعتدال که بمزاج هر یک مخصوص است لا بدی افتاد و قول بعضی علی العموم از جماع
منع کرده و نفی نفع آن نموده بطلان او صحیح از تجربه ثابت است و نقل اطباء موید این
حکایت جالینوس معاون بر بینکه جوانانیکه منی ایشان بحد افراط بود هرگاه ترک جماع
اختیار نمایند هضم ایشان کم شود و گرانی سر عاید گردد چنانچه جمع کثیر مشغول بعلم فلسفه
از ین فعل باز مانند بسبب غلبه برودت در حرکات بدنی ایشان ضعف عاید گشت
و بدون سبب ظاهر در حزن و اندوه گرفتار شدند تا آنکه آثار مالیخولیا دامنگیر
حال ایشان گردید امر جماع فرمودم در اندک مدت از عوارض لاحقه نجات یافتند

صحت کلی بهم رسانیدند و محمد زکریا نقصان ترک جماع کسیکه شاغل بکثرت او باشد قیاس دانسته بل اتفاقاً عروض وجع شدید که گاه منجر بتشنج باشد تماشا کرده و دیگران مقر اند که حین دفع فضله منی هنگام زیادتی آن علی الخصوص در حالت جوانی جوانان اقویا موجب نشاط و سهولت حرکات بدنی و نفسانی و جلاء تار و دفع غم و هم و تسکین غضب و خیالات فاسده و مالیخولیا و جنون و دیگر حرکات دماغی و حرارت بدن و تازگی خاطر و ذکر را جلا بخشد و عشق فساق را دور نماید اگرچه بغیر از معشوق اتفاق افتد و بعضی امراض بلغمی و سوداوی را دافع باشد

لانه یهیج الحرارة الغریزیة و ینعش القوی و یدفع الفضول الردیة بالجمله مجال عقل است که در جماع منفعتی نباشد چه ظاهر است که جماع امریست طبعی و طبیعت اقتضاء نمیکند امری را بدون منفعتی لیکن منفعت او از قیاس و تجربه ثابت گشت در صورت فاعل فعل جماع حسب اقتضای مزاج خود بغیر افراط و تفریط عامل این عمل باشد چه صحت و سویت مزاج بر اعتدال این منع طاری گردید چرا که در صورت کثرت وقوع این امر خرابیهای که تفصیل آن ممکن نباشد عاید میگردد و چنانچه در افراط جماع ضبط یافته و نیز در حالت کمی آن امراضی که بذکر آن در ترک جماع پرداخته ام لاحق میشود لهذا عاقل را آمد که رعایت مقتضای مزاج خود را نگاه دارد تا از شر آن امن باشد و عمل نمیکند بی نیاز تکلف بیان شد چنانچه بجای آنکه هش مبرهن گردید فصل اول از باب دوم بتوفیق شد

[illegible]

ارباب تجربه نیست که زنان فاحشه را بازگشت آوردن بازواج متعدده
خود را دام بلا کردن مختار ذوی العقول و دانشمندان روزگار نمیباشد چه
خوش آمد قول ناصح سه اسیر زن نتوان شد به پلاس دراز برای یک شب خوشتر
که خاک بر سر او هر چه از حالات زنانه مخفی نیست و خواهد بود که دنیا محل غرض و
غرض از انس مرد و زن شهوت رانی و ولوله شهوت چند ایام جوانی و دفعیه
اینچند روزه از یک و دو و سه و چهار به سبیل مساوات مگر هوس
که چون کمی شهوت دامنگیری می کند و دامن هوس فراخ بقول آنکه مصرع
مرد چون پیر شود حرص جوان میگردد و بعد اطفای نائره شهوت مرد مرضی
من الاغراض مختصه بذات زن مقصور میگردد اما امورات دیگر سوا این از
قسم آسودگی اکل و شرب وغیره متعلق ذاتی خود به فضل ایزد متعال است که
از بنی نوع انسان آسودگی ازلی سپیده هر کس و ناکس ممد و معاون حاجات او
میگردد از انجا که انس مادری و پدری به جمیع متعلقات دنیوی بلا التصنع ترجیح
برترجیح الا الیشان نیز لغیر آسودگی ولد کما ینبغی مانوس و خوش نمی مانند چه جای
منکوحه که با وجود محبت بجز غرض خواهان آسودگی نان و نفقه و پس دفعیه نائره
شهوت در سرشت ازلی ایشان سرشت نگردیده چنانچه به ملوثات مکروهات دنیا
پوشیده نیست مرد عاقل عامل انکسا ملوث دنیا اندیش عواقب از بن انجام
هر علم را اندیشیده و از اندیشه لب و پیش اندیشناک بوده و هر چند که از ملوثات دنیا

و ما فیها سبکدوشی مد نظر خواهد داشت امن و آسایش دنیوی خواهد یافت
اگرچه معاملات تقدیری ازلی متعلق باین ملفوظات و قابل فهمیده نشوند و بسبب
عدم آگاهی بآن گنجایش دم زدن نمیدارند **فصل دوم از باب سوم** در بیان
آنکه کثرت ولد نیز باعث کثرت تعلقات دنیا و ما فیها میباشد و وقوع این
باعتبار قرینه قیاسی موقوف بر کثرت مجامعت قرار یافته چه کثرت
مناکحت بسبب کثرت مجامعت و کثرت مجامعت باعث کثرت اولاد
ازین جهت قلت مناکحت و کمی مجامعت سبب امن و آسودگی میگردد و نیز
بنابر حفظ صحت قلت مباشرت این عمل مناسب حافظ صحت اعضا و قوت
باهی میباشد اما ناقص العقل ناعاقبت اندیش جاهل طبع که تعدد مجامعت
در روز و شب اختیار مینمایند انجام شهوت باهی بود اشتها انگیز تهییج
خود را معدود میباشند و حال آنکه از تعدد مجامعت ایشان زن هم تسکین
نمییابد چراکه جماع ایشان بنابر دفعیه خواهش نفسی خود میباشد نه برای تشفی
و انزال طرف ثانی چه باعث نقص عقلی در نیکا و اعلی پاس انزال
قبل مقابل را آگاهی نمیدارند و ظاهر که بعین عدم انزال که اطفای نائره
شهوتش مراد آن دارد وقت استفسار انکار سرنه باشی نمیرود
و فاعل عدم انکارش را محمول بر بیشهوتی کرده تعدد مجامعت بوقوع
می آورد و آخر کار شهوت فاعل اختتام یافته خواهش مفعول بجز ازین عالم

ناچار احتمال بر بی‌شهوتی او میگردد چنانچه بسبب کثرت وقوع این مراتب نزد
خاص و عام بی‌شهوتی مقوله اشتهار گردیده والحال لیس کذلک اما کسانیکه
شدت و خواهش زن باختلاف مذهبین دو چند یا ده چند بر اصل خلقت
نسبت بمرد احتمال کرده با وجودش حقیقت واقعی آنرا بیان طراز نگردیده
بعقل ناقص چنان میگذرد که چون این فن بسبب شهرت معیوبیت مذموم
گردیده و با وصف آنکه اگر کسی از اهل دنیا درین باب تکلم نموده بسبب رواج
معیوبیت کسی گرد آن نگردیده تا بخوبی و کنهات آن نظر غور و تامل صورت
می بست و بر حقیقت واقعی او آگاهی می یافت و تحصیل آن بعمل آورده و محل در آمد
او باعث دفعیه نایره شهوت زنان میگردید و حقیقت شهوتش منکشف میشد
پس ظاهر السبب لاعلمی بتاویل دو چند و ده چند پرداخته‌اند و حجتی و دلیلی قایم نکردند تا باعث
تشفی و سکوت سامعین میگشت پس سردی و تری مزاجش که از اول طبیعه ثابت
گشته برهانی هست قوی و حجتی است ساطع بر کمی شهوتها و چرا نباشد
لان البرودة ممیتة القوی والرطوبة مسترخی لها و معاونة للبرودة فی هذا
الفعل و نیز اگر زیادتی شهوتش صادق بودی حکم کتاب ربانی که هر آئینه
در دین و دنیا زائد ازین نیست که نداء انکحوا مثنی و ثلاث و رباع
چهار ازواج نسبت یک کس از خلق الله چه طور رواج یافته شائع می گشت
بلکه برعکس آن بودی و نیز صریح خلاف مشاهده بکذب آن شهادت میدهد

که هر که بدنیا پیدایش مییابد بازدواج مردی در آید و در مشاهدات حالیه و زنان
سابقه گاهی بسماعت قرین نه پیوست که کدامی زنان بسبب شهوت تاکی
خود شوهران خود را با وجود نقص گذاشته مرتکب این فعل شدند و بلکه
اینمعنی بصداقت می آید که شوهران او مجبر گیران نشدند ازین باعث باختیار
صحبت بد فاحشه گردیدند نه آنکه خود را فاحشه کردند و اینهم بنطفه شریف قوم زنان
بوقوع نمیرسد و بلکه نسبت به ازواج کوچه گرد خصیص پیشه فحش بسمع می در آید
اینهم اتفاقی و نادر النادر کالمعدوم و بلکه اکثر زنان با وجود نقص و در صحبت
شریف او کرده صحبت بوده اند و نیز صریح ظاهر که آنانکه در حین شباب
بیوه بوده در اکثر تا زندگی اختیار دیگر شوهر نمیکنند جای انصاف و محل
غور است که اگر شهوتش زائد بودی چنین حالات بچه وقوع میرسید
و با اینهمه بی اعتدالی و نقص مردان را کسی بشمار نمی آرد و پس سر رشته انصاف
از دست داده طوریکه ممکن باشد بخیال رفع زبونی خود جنس خود معیوبیت
و نه زن عائد کرده مورد طعن جهان و جهانیان میکند مدعا محصل آنکه بوجه
من الوجوه شهوتش زائد از مرد ثابت نگشت لاشتباه بالبداهة و آنکه عوام الناس
بر حال شهوتش آگاه نمیشوند سبب بد ذاتی او ست که بباعث خبث باطنی
از حال خود آگاه نمی کند و نیز مرد بسبب عدم قدرت بر چگونگی حالات انکشافیش
از انکشاف آن معذور بوده برین شهوتی او محمول میکند زیرا که صریح ظاهر که

[illegible]

که اگر کدامی از نقص زنان یا باعث الفت یا از دیگر اسباب مروجه جهان هم از
مرد بیگردد و مرد را از راه تسکین وقت نقص خود درینکار عقب گذاری از آن دلخوار
میشود چه جای فعل دیگر و در صورت واقفیت سبب حظ جانبین و انس فیمابین
شهرت می یابد بل قدرت بفعل دیگر هم بسیار و چون اصل درینکار اول کثرت
و سرعت شهوت است بعد نش واقفیت چه سرعت شهوت سبب رغبت زنان
میگردد و قلت واقفیت باعث دفعیه نائره شهوتش میباشد بل اهل هوش و صاحب
فراست واقفیت را بر قلت شهوت باعتبار تسلی زن ترجیح میدهند بدلیل
آنکه تا کی شوق آن وفا خواهد کرد و انجام ازینکار باز مانده معذور خواهد شد و عین
کمی شهوت بشر را واقف کاری جدائی فیمابین ممکن نخواهد بود و در حالت
نقص این هر دو هرگز گرد اینکار نگردد که باعث خرابی است علی الخصوص
با خذ زن فاحشه که نقش آن کافیست بر غدر اینکار **فصل سوم از باب دوم**
دستان مردانرا اگرچه حکماء سابقین باعتبار اوقات آن زمان بخوبی بتحریر
کشیده اند اما از انجا که حوادث زمانه و ترددات متعلقانه فرصت آسودگی
و اطمینان که باعث انشراح خاطر و قوت قوای جسمانی ست مهلت آسودگی
نمیدهد از جهت قوائیکه بدر را حاصل میباشد نصیب پسر نمیگردد از ین باعث
مولود وقت من الاوقات بسبیل ضعف ظهور میباید لهذا مولود این زمان تا سن بالیدگی
بجبر از علاج قوی بنا و ما فیها میباید شستن اهم گردیده چون جماع و بلکه صحبت زنان نگردانند

منشار الالهیات

از انجاست که صحبت زنان بسبب میلان طبایع بجانب مجامعت بیفزاید

بعد شش تا سی سال حسب تقاضای وموزونیت مزاج که بقراری طبع والا

پشت رقوت قوای جسمانی که هر یک را مختلف بیابد اعنی وسوی فراج

الترکیب تخمیر ملوث بحرص فارغ از مکروهات دنیا اگر یکبار در روزه

اتفاق مجامعت کنند بشاید وصفراوی مزاج شصت باقصاف نکرده

مطابق دموی وبلغمی که اوصاف مطهره داشته باشد یکروز در میان وسوداوی

که صفات معلومه دامنگیر دارد روز چهارم عامل عمل باشد و از سی تا چهل سال وسوی

حسب ضرورت اگر هر روز نکند بهتر است وصفراوی یکروز در میان وبلغمی

در هفته حسب ضرورت دوبار ورنه یکبار وسوداوی حسب ضرورت یکبار

در هفته بهتر در دو هفته واز چهل تا پنجاه دموی در هفته یکبار نهایت دوبار

وصفراوی در دو هفته یکبار نهایت دوبار وبلغمی سه هفته یکبار نهایت

دوبار وسوداوی در چهار هفته یکبار نهایت دوبار واز پنجاه تا شصت دموی

در دو هفته یکبار صفراوی در سه هفته وبلغمی در پنج هفته وسوداوی در شش هفته بل

اولی ترک نسبت این هر دو واز شصت تا انتهای عمر مطلقا ترک واجب جمیع اجزا

فائده تجربه بقول اصحاب را از بست سالگی تا سی سال در هفته یکبار دو دفعه و در

سن وقوف در هر ماه دو سه بار و در کهول وبعد اربعین عمرها اجماع مناسب

نیست وشبانه دموی مزاج در عالم قوی بباشد علاوه از بقر بالا ذیر منفصل

می یابد و صفراوی کمتر از دموی و بلغمی و سوداوی قابل کثرت مجامعت نیستند.
بضعف هذین المزاجین فی اصل الخلقة بهرحال کثرت و قلت جماع
موقوف بر قوت مزاج است هر قدر که مقتضای طبعی ایشان و کثرت مادهٔ
منویه داعی باشد کاربند شوند نه آنقدر که بدامنگیری تکلف خود را در معرکه هلاک
اندازند ** **اشتباه** ** مخفی مباد که اوعیه منی در سه چهار ساعت پنج
جماع علی التواتر تهی میگردد **لحسب المزاج** و در صورت افراط از این
خون صالح که صلاحیت غذاء اندامها دارد بیرون می آید که مدتی به تلافی آن باید
بهرحال عمل زائد از ترقیم ها زآید تصور دیده محتاط باشد در صورت خلاف این
تا سنی به بادی شهوت بر نقصان شهوت علاوه از ثمره مرضی سن الامراض
خواهد بهم داشت ** و **بدانند** ** که حال مولود این زمان ابتر و خراب چه
حین خروج فرج چو پای فرج بوده همچو خروج دخول را اختیار میکنند یعنی
بعمر ده دوازده ساله که هنوز قوت قوای طبیعیه ظهور نمی یابد مشغول بایکار
میشوند تا بیست سال از قوت باهی دست بردار بوده با امراض بدنی گرفتار
گردیده خرابی و رسوائی می بردارند و حصول فرزند بر ابتری قوای این بوجود
می آید و مکروهات زمانه معاون بر ابتری او بوده هیئت و اشکال قوای
مولود کل العموم تبر بتر میشوند پس دانشمندان ذی هوش و معامله فهمان خیر نیوش
از حالات فرزندان خود خبرگیران باشند و پنبه غفلت از گوش برکرده از پشت

صحبت بلکه داعی حالات نوبسیه میباشد مصون داشته تا نسبت سال از
ازدواج بل از جماع زن محتاط نموده بعدش بازدواج آرد و سن بعد نیز از
امورات جابجا نگران بوده در هر امر ناصح باشند نه آنکه چادر غفلت کشیده بگرفتا
خرابیهای زمانه گردانیده کنند **فصل چهارم از باب دوم** پوشیده
آرای ذوی الافهام و ذوطبائع سلیمه مباد که برای کل سن از اسنان نبی
نوع انسانی مقتضی و لازم میباشد چنانچه لوازم سن صبی شدت استعداد
بفرح مثل لوازم طبیعیه فصل ربیع و سکران جانب فرح میباشد سبب آن
غلبه حرارت و رطوبت است و خلو آن از عقاید راسخه در ذهن آن و عدم تجاوز
تفکیر در خیر و شر اما شباب پس حرارتش مائل بحدت و مزاجش به یبوست
مائل و تقاضای طبعی ایشان راغب بسرور و مقتضی سرور کثرت معاشرت
و مصاحبت اهل عیش نه برای تحصیل منافع عقلیه بل بواسطه تحصیل لذات
بدنیه از محبت دوست میدارند هزل و لعب را اما کهل پس حرارت شان
باوجود اقل حدت و اضعف سورت نسبت حرارت شبان الا شروع
بنقصان مثل شیخ نیست ازین باعث توسط اخلاق در شجاعت و تهور
و صداقت محبت کل شیء من غیر تخییل کذب اما شیخ غلبه سفیها بدیر
مزاج ایشان برودت و یبوست و باعث حصول عقل از تجارب سنین
سابقین و نیز بسبب غلبه یبوست بمزاج این استحکام مزاجی و عدم یقین باحتیاط

واهیه و اثبات لوازم عقلی و تعیین بصحت امور شقیقه عقلی و تصابیح لابدی

فصل پنجم از باب دوم در خاطر ارباب بصیرت و اصحاب خبرت

مخفی مباد که حقتعالی تهییج قوت شهوانی نسبت زنان از روی سرعت
و قوت بمردان عطا فرموده و ثبوت او از بدیهیات ثابت حاجت دلیلی
ندارد و اما سبب سرعت انزال مرد با وجود قوی تر و سریع تر بودن شهوتش
از انجاست که سرعت لذت سبب کثرت منی و کثرت منی بسبب کثرت تولید
و کثرت تولید باعث کثرت تولید خلقی است نسبت به اناث و چون نزول
منی مرد از کمر است بسبب قرب مسافت زود به مجرا می آید و باعث سرعت انزال
گردد الا و نیز شاید بقرب موضع هم از لوازمات است که هر قدر شهوت
و لذت بیشتر همان قدر انزال منی زیاده تر و نیز حرارت مزاجش باعث سرعت
انزال است لان مزاج الذکور حار یابس و اما نزول منی زنان
از پستان است بسبب بعد مسافت دیر شهوت ناک شود و بسبب قلت تولید منی
بطی الانزال و باعث قلت تولید نظر بنقصان ماده منویه در اصل
خلقت بوده لهذا شهوتش دیر پاید و نیز سردی و تری مزاجش سبب
دیر شهوت ناکی و بطی الانزالی او میگردد لان مزاج الاناث بارد
رطب و نیز گفته اند که موضع خروج منی زن ثدی و موضع خروج منی
مرد صلب باب سوم از مقاله اول حکمت در ... حکیم

مطلق بر ظهور عنفقتین مردان و اخفای عنفقتین زنان و بدون فرج هر دو دیده
جانب رحمش بر توافق انزالین با قریب ترکه باعث حمل است گر دیده عنفقتین
مرد بسبب حدت مزاج خویش نبودی بحرکت جماع تحریک می باید عنفقتین قوت
عنفقتین مرد در حرارت بدن که حرکت جماعی معاون بر شدت اشتعال اوست اسرع
بر انزال میگردید از جهت ظهورش مقرر گشت تا از حرارت بدن دور ماند از
سردی خارجی مانع سرعت انزال است الا نه حکمت کشف و عنفقه زن که بطرف
بارد رطب باعث بطی الانزالی اوست و با وجود این وقت بعیدی از هم
در حالت ظهور آن و عدم تسخن آن از حرارت بدن علی الخصوص حرکت جماع
معاون بر بطی الانزالی او میگردید لهذا بفعل حکمت خالقی مدفون کرد تا حرارت
بدن و حرکات جماعی باعث بر تذویب منی او بوده سرعت بر انزال نماید
پر ظاهر که در صورت خلاف این نسبت فریقین مانع توافق انزالین باعث
حمل نمی باشد و علت غائی و دیعت کثرت لذت جماع و ترغیب طبائع خاص
و عام بجماع باعث حمل است و حمل سبب آفرینش و آفرینش باعث خلقت دنیا
و دنیا محل ظهور حکمت حکیم مطلق و گواه بر وجود او **فصل اول از باب سوم**
سبب ظهور تغییب الناصیه با وجود اشتراک نسبت جمیع حیوانات با شیر
در مسافت ما بین صلب و ظاهر بطن جمیع حیوانات با شیر از جانب خالق
الیه المرجع و مآب مقرر گشت تا عین استرخای اشتمال مسافت جنین بوده با

گنجایش تقضیب گردد و عند انتشار ظهور یابد بخلاف انسان که مسافت گنجایشی
نیست تقضیب نمیدارد لهذا ظهورش نگردد فصل دوم از
باب سوم خالق ارض و سما ظهور تقضیب انسان را در حالت صغر
و استرخا نسبت بدیگر حیوانات علامت فارق فیما بین کرده و بل انجمله
باعضاء انسانی خاصیت عجیب سوا دیگر اعضاء نسبت تقضیب عطا فرموده
که وقت انتشار یکبارگی عظم و طولانی بهم میرساند و عین استرخاء یک مرتبه
صغیر و نحیف گردد و ودیعت حکمت خالق بوجود حالتین لعضو واحد
بحسب احتیاج بنا بر ظهور نوعیت است ورنه اگر فقط ضرورت اجراء
بول تصور کرده آید حاجت باین مسافت طویله نیست بل گنجایشی اخراج
بول از سوراخیکه در جلد منکون میشد حصول میگردید مثل زنان
و خواجه سرایان بر ظاهر که مخلوقیت این شکل طولانی بنا بر فعل مجامعت
که علتش وصول منی است بقعر رحم که انهیمی سبب توالد و تناسل است
ثابت و مخلوقیت بشکل ایستاده را امری داعی نبود جز ایستادنش برای
ضرورت مجامعت که اتفاقاً بوقوع می آید و استرخاء او اکثر ضروری بواسطه
اخراج بول لهذا بحالت اکثری خود که استرخاء است مخلوق گشت از جهت
تخلف البته بهر دو فعل بواسطه ضرورت داعی هر یک امر قرار یافت
لهذا خلقت تقضیب بجوهر طبعی بیافرید فصل سوم از باب سوم

خلق کرد خالق قدیر قضیب را به سه مجری اول فوق همه مجری بول دوم
پس زان مجری مذی سیوم زان پس مجری منی و نزدیک راس قضیب
هر سه متحد گردیدند اما ودی پس مخرج آن مخرج بول است و آن رطوبتیست
غیر و بلزجه جاری میشود در مجری بول نزدیک اراده آن تا تغریه آن مجری نماید
چرا که بول بسبب کثرت مقدار خود و طول میگردد زمانه مرور آن در آن مجری
و چون بول بنفسه حاد است متصور انجراد آن مجری احتیاج گردید بدین رطوبة
تا که انکسار نماید این رطوبة بسبب لعابیت خویش حدت بول را و محفوظ
نماید آن مجری را از انجراد و تولد این ودی از غده موضوعه بقرب عنق
مثانه میباشد و جریانش بدین حیثیت بوجود می آید که منضغط میشود آن غده
نزدیک حرکت بول که برای خروج میگردد و ازین انضغاط ظهورش بوجود
می آید لهذا هر دو در یک مجری قرار یافت و این ودی وقتیکه کثیر گردد
غلیظ میشود و سیلان مینماید بعد بول نیز و مذی رطوبتیست خلق کرده شده
بنا بر تلیین مجری منی و تسهیل اندفاع آن و از شان اوست سیلان آن نزدیک
ابتدای شهوت جماع چه عند شدت آن سیلان منی و اخراج این مینماید از جهت
تقدم سیلان مذی بر منی ظهور میباید الا گاهی سیلان مذی بقدر تلیین مجری منی
میباشد و ظهور آن بخارج بمشاهده نمی آید و قرار یافتگی مجری مذی علیحده
از منی بنا بر عدم اختلاط آن بمنی تا که فاسد نسازد منی را و فائده جریانش

بنابر تسهیل اتساع مجری از آنجاست که طول زمان خروج منی که در صورت
عدم اتساع آن از مذی ممکن میباشد فاسد میکند مزاجش را و سرد مینماید آنرا پس
حاصل نمیشود از آن احبال که مقصود بالذات است و مجری آن بالای مجری منی
مقرر گشته زیرا که حصول [?] از بالا به زیر بودی حاصل میگردد بخلاف خلافش
و سبب خروجش آنکه حین ابتدای شهوت جماع حرکت میباشد اجزای قضیب والتواء
بنا [?] جماع حاصل میگردد و از این التواء منضغط میشود غده که موضوع است
در رقبهٔ مثانه و از حصول انضغاط سیلان رطوبت بظهور می‌آید هذا هو المذی
هر چند که تلاش دامنگیر حال ماند که حالات تولید مذی و ودی مثل منی منکشف
گردد الا چنانچه باید نشانش نیافت بعقل ناقص چنان میگذرد که شاید که
این هر دو فضله مثل فضلهٔ غذای اثنین بوده باشد چنانچه شیخ در قانون باثبات
فضلهٔ غذای اثنینی پرداخته و بجهتی مدفع آن بنگاشته شاید که مدفع او از این طریق
بوده باشد و نیز عدم سفیدی حقیقی مذی مثل منی ظاهر و آنچه از تحریر شیخ باهم [?] که
آنکه سفیدی حقیقی نمیدارد و باوجود منی نرفتن طبخ نمیباید آنرا منی مجازی گویند بعلت
مشابهت آن بمنی حقیقی و این منی مجازی فضلهٔ غذای اثنین است فصل چهارم
از باب سوم اما بدانید افعال علی الخصوص جماعی بر دو قسم منقسم میباشد
قسمی طبعی ای الصادرة بمقتضای مزاج اصلی و قسمی تکلفی صادر بحسب تاثیر عقل
[illegible] یا نفس اما قسم ثانی ممکن نیست که استدلال کرده شود بآن بر احوال طبیعه خلقیت

باطن زیرا که امور طبیعی اصلی موجب بران نشده بل شی دیگر است نکته اما از انجا که
لابد است برای کل متحرک از محرک از انجمله محرک شهوت جماع روح و ریح
دوم قرار یافت

باب چهارم از مقالهٔ اول

اما کیفیت حدوث انتشار
از ریح و روح دوم بدین نهج میباشد که جوهر قضیب را تجویفی مقرر کردند
تا که شدید القبول باشد برای تمدید و اتساع و تحویل پس چون نفوذ کنند دران ریح
قوی دوم کثیر و روح شهوانی و روحیکه بان حس قضیب و احساس بلذت است
تمدید سید قضیب را از راه طول و عرض و تنفخ میسازد آنرا انتفاخی کثیر بخلاف
سر قضیب که آنرا انتفاخی کثیر حادث نمیگردد زیرا که اعصاب و شرائین که در سر قضیب
اند شدید القبول برای اتساع نیستند چرا که مسامات انجا تنگ مخلوق شدند
چه اگر گشاده می بودند هر آئینه روح و ریح آمده قضیبی بنا بر فعل انتشار بزودی
قبل از اتمام فعل جماع بسبب گشادگی مسامات انجا بزودی تحلیل
میافتند و فائده انتشار که قبل از جماع است زائل میگردد و نیز حکیم مطلق جلدی
بر سر قضیب که در طرف بالائش منفذ بول و انزال است بمسامات تنگ خلق کرد
تا ریاح و ارواح که حین انتشار دران جمع شوند محتبس شده بزودی قبل
از اتمام فعل جماع تحلیل نشوند و جماع بخوبی حاصل شود و لهذا خصوصیت وقت مسامات با عصاب
سر قضیب گردید نه آنکه جلد کل قضیب زیرا که اگر جلد تمام قضیب با مسامات تنگ خلق میگردید
هر آئینه فعل انتفاخ و تعریض حین انتشار که مخصوص بقضیب است بالکل باطل می شد پس نتیجه

سبب انتشار یا طبیعی است ویا غیر طبیعی اما انتشار طبیعی را شرط بوجود روح و ریح
ودم کرده اند از انجاست که حصول انتشار طبیعی بغیر ازین هر سه محال است چرا که
در صورت وقوع انتشار تنها از روح هر آئینه انتشار خفیفه بغیر انتفاخ
که لازم ریح است وبی سنگینی که لوازمات دم است آنهم بزمانه قلیل
مع فرط لذت حاصل میشد للطافة الروح وبقصور حدوث آن فقط
از دم البته انتشار بزمانه طویل مع سنگینی بغیر حدوث ولذت کثیر که از خواص
مخصوصه روحی است وبی انتفاخ کما ینبغی که خاصه ریح است بوجود می آمد
ونیز انسداد مجاری منی حین امتلاء آن از دم ممکن می بود وجود آن از ریح
تنها نشاید که انتفاخی نسبت بقضیبین اولین چنانچه باید ظهور میافت الا
واستحکام لذت کما ینبغی حصول نشود ودر صورت قرار داد دو ازین
باهم انتشار طبیعی حصول نگردد چراکه بقصور روح وریاح بعدمیت دم
سنگینی بعد دم خواهد شد ودر حالت موقوفیت ریح وترکیب روح ودم انتفاخ خفیف
موقوف خواهد گردید وتخیل دم وریاح با بطال روح ابطال احساس و لذت
میتوان شد واز قسم طبیعی است انتشار حین گرمی شراب عنبین بسبب انجذاب
ریح وروح ودم بجانبش منجذب گشته انتشارش بوجود می آید لان الحرارت
جذاب وعلامت فارق فیما بین هر سه روح در جماع مجوی کرده اند که نشان
کثرت لذت مطلق جماع بروح قلبی است چه روح قلبی بغیر همراهی خون شرائینی نمی آمد چرا که

محل اوست و دوم شدّ انثیین باعث بر زیادتی لذت جماع میگردد و علامت کثرت
روح دماغی کثرت لذت عند احتکاک فرجین نزدیک دخول و خروج میباشد
و نشان کثرت روح طبعی کثرت انتشار است پس اتمام انتشار طبعی بمعاونت ارواح
ثلثه در ریاح و دوم شدّ انثیین ثابت گشت و گاه سبب معظم انتشار روح
و دم شدّ انثیین میباشد مثل انتشار عالم شباب و انتشاریکه حادث میگردد
بعد افراط لذت و جماع محبوبه اما انتشار غیر طبعی مثل انتشاریکه بسن طفولیت و یا
شیخوخیت و از تعطیل جماع مدتی حاصل میگردد بغیر از معاونت خواهش طبیعی
و بی تکلفی و علامت این حصول انتشارش بغیر سنگینی و استواری ظاهر نمی
گردد و انتشار غیر طبعی فقط از ریح غلیظ میباشد مثل انتشار مرض فریسموس غرضکه
بی وجود هر سه یعنی روح و دم و ریح انتشار غیر طبعی میباشد اما در حالت
قرار داد انتشار فقط از ریح متولده نفخ قضیبی بغیر از آمدن ریاح از اعضاء دیگر
پس حاصل نمی شد انتشار بسن طفولیت تا حد بلوغت لعدم حصول الحرارة
المحیلة للرطوبات الفضلیة ریاحا فی سن الصبی و نیز اگر انتشار از ریح نفخ
قضیبی ممکن باشد هر آئینه اکثار در اغذیه منفخه باعث زیادتی انتشار میگردید
والحال لیس کذلک اما از انجاکه تولد ریح نفخ قضیبی در قضیب و عروق
بیضتین و انثیین از حرارت این محل که طبخ دهنده ماده منوی است اصلیت آن
ریح امکان پذیر است الا روح در قضیب و بیضتین و انثیین تولد شدن نمیتواند اگرچه

محل تکونش سوا، هرسه اعضاء تیه بحسب لقای شخص ثابت نیست علاوه ازین
ریاست انثیین بحسب لقای نوع متفق علیه جمیع الاطباست نه مولد روح
ازجهت تولدش درین محل ممکن الوقوع نمیباشد و سبب ثانی انتشار فعل جماع است
و سبب فاعلیش طبیعت و سبب مادی آن ریح و دم است و انیست که منتفخ میسازد قضیب را
و روح و سبب صوری ایستادگی و ریاح متولده نفس قضیب نیز معادن اند بانتفاخ
میگردد و جهه وجود رطوبت فضلی بحسب تکون لابدی میباشد و این رطوبت
غیر غذائی و دمی است که حین تاثیر حرارت محصله قضیب درین رطوبت
فضلی اجزای ریح مستحیل میکند و نیز علامت وجود رطوبت فضلی در تر
آن عضو است نکته و بدانند که خلقت مجرای منی بر اعتدال بل مائل بلین سبب
سرعت خروج منی است بر وجهیکه انزلاق آن آسان باشد چه شدت لین
باعث بر تعسر بلکه بر عدم خروج منی میباشد و علامت نرمی سهولت انطباق
اوست **فصل اول از باب چهارم** اما اسباب لذت را در دو جنس
محصور کرده اند جنس اول آنکه تغیر دهد مزاج خلقی را دفعةً جنس دیگر آنکه اعاده کند
اتصال طبیعی را دفعةً و آنکه نه واقع شود دفعةً حس نمیگردد بآن پس لذت نمیدهد
و ایلام نمینماید چنانچه حاصل نمیگردد لذت عند اجتماع ماده منویه و حصول میگردد
لذت نزدیک استفراغ آن و نیست برای این سبب الا آنکه اجتماع ماده منویه بالتدریج
است و استفراغ آن دفعی و سبب این انما اینجاست که قوت حاسه دریافت میکند آن

محسوسات آنکه باشد برای آن قدر محسوس و دریافت نمیکند آنرا که نباشد با آن قدر
لا محسوس سبب التذاذ عند خروج منی ظاهر که لین مجری منی سبب انفعالی اوست
از حدت منی و حصول نوعیت الم شبیه بتفرق اتصال نسبت آن مجری از حدتش و التحام
آن تفرق بباعث غرویت و لزوجیت منی بعدش و وقوع تفرق و اتصال
دفعی بسبب سرعت حرکت منی باعث بر لذت سے باشد و همین است
حال اتصال که باعث بر التذاذ است نسبت زن از انجاست که سطح رحم
فی نفسه حساس و مرد منی زن بسطح حاس رحمش بوقوع تفرق دفعی از رشح
لذع منیش و اتصالش بآن واحد بغرویت و لزوجیت منی آن سبب التذاذ
میگردد و کثرت و قلت لذع جماع برای فریقین بسبب اختلاف امزجه و مناسبت
طبیعی و نیز بقوت و ضعف اسباب فاعله و منفعله مختلف میباشد چه قوت
بر قوت و ضعف بر ضعف و نیز عاملین کثرت جماع را التذاذ بکثرت عائد
میگردد ازینجاست که کثرت ارتسام لذت جماع بدانگیسے تخیله باعث
کثرت وقوعی آن به تبع شوق رهبری آن میکند و نیز بسبب لذت مرد منی
باعصاب حاسه قضیب از نخست ادراک میکند حاسه از حدت منی حصول لذت
میگردد و چنانچه درحکمه فصل دوم از باب چهارم اکثر الباه بظهور پیوسته
نر و ماده غلبه احد المنیین بر دیگر قرار داده اند چه یکی محیل و دیگر مستحیل مثلاً
اگر منی مرد غلبه یافت مولود نرینه ظهور گرفت و اگر عکس باشد بالعکس چنانچه

حال انقسام تولید مولود بخوبی و مشروحاً بنگارش می آید عند مساس حاجت
متوجه شوند بشرطیکه مرد و زن بکمال مزاج خود ها رسیده باشند و قوت قوای
ذکوریت و اناثیت بمزاج و سنی هر یک حصول گردیده باشد و وصول هر یک بقوت مزاج
خاص خود ها بحسب تفاوت امزجه مختلف میباشد یعنی غایت حصول قوای ذکوریت
سی سال نهایت سی و پنج سال باختلاف مذهبین که انتهای عمر طفولیت بر این
قرار داده جمیع اطبا گردیده میباشد و حصول قوای ذکوریت این زمان و در اکثر
به بیست سالگی نهایت بیست و پنج سال میگردد و غایت مزاج اناثی بیست
سال نهایت بیست پنج سال متصورست و اگرچه شناخت این از علامات دیگر
بر محققین مسائل طبی پوشیده نیست ممکن است الا بحسب ظاهر علامت این
از استشمام بوی عرق که آن از بوی پارچه ملبوسی پوشیده نیست ظاهر میگردد
و بسبب اختلاف این حالات یعنی تغیر وصول هر یک بمزاج خاص خود ها
و تولید مولود درین اوان حال مولود از تولید خنثی وغیره مختلف میباشد
چنانچه بمقاله سوم بشرح آن پرداخته ام بوجود می آید و نیز اکثر پیدایش مخنث بسبب
زیادت حمش و آفرینش زن بحسب حمش و خلاف این هر دو بر سبیل ندرت
و نیز کلانی و بزرگی بیضه راست مرد وقت بلوغ یعنی وقت نبات شعر عانه
سبب تولید اکثر پسر فرزند نرینه و بزرگی بیضه چپ حین نبات شعر عانه باعث
آفرینش اکثر بر ماده میباشد و سفیدی و نرمی بشره مع ظهور دیگر علامات مخصوص

به بلغمیت مزاج که غلظت ولزوجت منی دال بر آنست اکثر خواهان تولید نرینه
میباشد لان لبرودة المزاج ورطوبته یدل علی ان تجمید المنی فیه علی
الغلظ واللزوجة لان فعل البرودة التغلیظ والتجمید فالمنی من ابیهما
کان بهذه الصفاة یدل علی تولیده من جهته خصوصاً فی الرجال
لان منی هولاء غلیظ بالنسبة من منی النساء ولان قوة مزاجهم فی
اصل الخلقة مع غلظة المنی لمناسبة مزاجه البلغمی لمیل غلظهم
بخلاف النساء وبعضی تقدم وصول منی بر رحم از جانبین بر غلبه مولود نرینه
وماده ینه مقرر کرده اند چه اگر منی مرد با وجود غلبه اول بر رحم رسد وتاخر بمنی زن
گردد مولود نرینه بوجود آید خلافش بر خلافش واگر منی مرد با وجود تقدم وصول
خود بر رحم نسبت بمنی زن قلیل ست ویا رقیق وضعیف لسبب من الاسباب
درینصورت در تولید مولود نرینه فرق خواهد افتاد مثلاً اگر منی مرد با وجود قلت
قولیست قوت او بمزاج ملتقی ست فرزند نرینه با عضاء ویا با وضاع واطوار زنانه
تولید خواهد یافت واگر قوتش از مزاج تجاوز کرده با عضاء رسید پس با وجود عضاء او اوضاع
واطوار زنانه خواهد یافت واگر با وجود قلت رقیق وضعیف است با وصف تقدم وصول
دختر با وضاع وصفات زنانه تولید خواهد یافت شاید که با مری من الامور از عضاً
وغیره شابه مردانگی یافته شود وعکس بعکس چونکه اخصا مخلوق خالق دینا
بست عقل تجوز کردن با وجود لاتعد ولاتحصی بودنش جهالت ونادانی الا

بسبب مناسبت مقامی چار ناچار بندی ازان تحریر آید والله اعلم بحقیقة حاله
وبصدقه وکذبه ونیز گفته اند که اگر اتفاق مجامعت وقتی گردد که مرد را نفس
از پرهٔ بینی جانب راست روان باشد وزن را بالعکس البته مرد بران زن غالب
می ماند وباعث تولد فرزند نرینه هم میتواند شد واگر عکس بالعکس توجیهش بالسنه
خاص وعام مشتهر ازین باعث بتفتیش نپرداخت ونیز بتجربه چنان بثبوت
پیوست که جماعیکه باعث حمل گردد اگر وقوعش بتاریخ ویوم طاق امکان پذیر باشد
یعنی یکم وسیوم وپنجم وهفتم ونهم ویازدهم وغیره الخ وبروز یکشنبه وسه شنبه وپنجشنبه
بشرط توافق تاریخ ویوم بر مطابقت یقین واثق الیه المرجع والمآب آمدام که بحکم
فیضان مطلق فرزند نرینه ظهور یابد خلافش برخلافش پس دامنگیری خیال
بوقوع جماع حسب قرارداد بالا مرکوز خاطر دارد ودر صورت عدم توافق
تاریخ ویوم خیال یوم مقدم دارد بهر یکی ازین تاریخ ویوم وعروج ماه
وزوالش تاثیری دارد بر اختلاف مزاج وخلقت مولود بسبب احتمال تطویل
از تفتیش درگذرید فصل سوم از باب چهارم در بیان قدرت کامله خالق قدیر
بر پیدا خلقت عظیم متخیله بفعل مصوره وظهور افعال عجیبه نسبت متصوره بفعل
عجیب در تولید مولود بر افعال وصور حسنه وقبیحه حسب قرارداد حین انزال که
باعث بر تولید باشد ثابت میگردد بران اظهار علامه عجیب آنکه شنیدم که حکایت
کرد امام فاضل فخر الاماثل جمال الدین ترکستانی آنکه دختر امام فاضل نجم الدین

بعضی خوارزمی پیدایش یافت از شکمش مولود که راس او شکل سر آدمی و باقی
بدنش بدن مار بود و آن مولود که می آمد جانب مادر خود و شیر بنوشید پس رفت
در برکه که دران محل بود و می نشست دران و بیرون می آمد ازان برکه مثل مار
بعینه و باز نزد مادر آمده پس در برکه میرفت و بدین وطیره عرصه یکماه منقضی شد
پس ازان مفتی زمان فتوی بر واجب القتلی آن ثابت کردند چنانچه بقتلش
پرداختند هرگاه بخیال وجود مولود عجیبه از کیفیت مادرش از چگونگی حقیقت
سائل شدند مشار الیها سوا اینکه خوف خود از مشاهده مار و تخیل آن از حین انزال
نپرداخت ازینجهت عقلای زمان و کملای دوران بوصیت نسبت [illegible]
پرداختند که خیال کنند وقت مباشرت انچه نیک باشد از صور و فضل از آنکه
از بشر بوده تا شبیه شود مولود بالصورت خوب و سیرت نیک. انتباه حکما
او هام اخلاط در حکمت نجومی باثبات آن پرداخته اند که توهمات نفسانی
بالتحقیق میگردد باعث حدوث احوال در بدن چراکه ایشان قائل است
حسب توهمات جاذبه امور در بدن من غیر فعل و انفعال جسمانی اعنی احداث
حرارت نه از حرارت و برودت نه از برودت غایته آنکه صحیح تخیل موجب مرض
میگردد بالعکس لان الوهم خلاق ثانی پس امکان اتفاق وقوع افعال
بدن از تصورات وهمیه صادق الاوجود بدون حرکات [illegible] محال
تصورات وهمیه بدون فوران امور طبعیه ممکن الوقوع نمیباشد ازانجاست که

مولود حسب مشابهه تخیل مجامع نزدیک مجامعت و قرب لون مولود بلون الملتزم عند
انزال چه مشابهت صورت موافق تخیل بصورت دیگر سوای مجامع و قرب لون
مولود بلون الملتزم بصر از امورات طبیعه است که امورات وهمیه بواسطه حرکات
روح در طبیعت فریقین مرتکز گشته اند یعنی انتقاش امور وهمیه در طبیعت
باعث بر ظهور آن میگردد و شرط انتقاش موافقت بر طبیعت منوط و این تصورات
وهمیه گاهی میباشد سبب بحدوث حوادث از نجهت حکماء امکان خوارق
عادات و اثبات نبوت و معجزات ازین قبیل کرده اند مؤید این کلام حکایت والده
امام فخر الدین رحمه الله تعالی که والدین تخیل کرد صورت حسنه عند مجامعت
زوجه خود وقت انزال پس تولید یافت امام با صورت حسنه تخیل والد خود
چون تولید امام بصورت حسنه اولی صور آن زمان گردید با وجود عدم صورت حسنه
والدش متعجب شدند قوم باستماع این حکایت والده متحیر گردیدند بوجود
صورت حسنه امام بباعث تخیل صورت حسنه والدش عند انزال و تصدیق
این خبر فرا گرفتند چه متحیر بودند آن قوم بر احوال غامضه از احوال موجودات این عالم
بیچون و چگونگی سبحانه ما اعظم شانه و ازین قبیل است تبدل مزاج بسبب تصور شیء
خائف و مفرح از آنکه نیست شک که وجود تغیر عظیم باعث بر تغیر مزاج و تبدل آن میگردد
چه ظهور جمیع این تغیرات بسبب تکمیل حصول صور از واهب صور بنابر تکمیل
این اشیاء کلانه راسخه اذهان بباعث استعداد بل جمیع حوادثات حدوث

انفعالهم بالتحقیق از جانب واهب الصور مستعدات تحقیق تحقیق لیس فیضان می یابد
از فیاض مطلق برای کل مستعد ما هو الیق واولی به من غیر بخل و
که باشد سزای خدا وندیش **فائدهٔ عجیبه** قدرت خالق بے نیاز چه قدر بر
عجائبات محیط که ناطقهٔ انسانی با وصف فهم و فراست و عقل و کیاست در درد فیض
لال از انجمله روئیدگی دم باشه بشاخ نسبت ببعضی زنان بمباشرت صادق
از اقاویل الباء سابقین ثابت و نیز یافته ببعضی طوائف ترک را دم
که پیوسته مخرج را و تحرک باراده میکردند بلا بدون رابطه روئیدگی دم
که حرکت نمیکرد و بسرعت می شکست و شکست آن قاتل او بود احتیاج مینمود
بنا بر حفاظت آن نشست کرسی مثقوب بقدر گنجایش دم تا از شکست محفوظ ماند
و نیز شنیده برای بعضی ملوک شام بدمشق نزدیک قرب سوت آسنا پیشانی اصغر

فصل چهارم از باب چهارم در منافع جماع جماعیکه بر وجه اعتدال
باوقات قرار داده ویش واقع شود بنا بر استفراغ فضول روید محمود که باعث
انغمار حرارت غریزی میباشد انبعاث حرارت غریزی نموده سبکی بدن و
بنا بر تغذیه و تنمیه نماید چه حین استفراغ فضول روید مستفرغه بجواهر اعضا
بدن بغذا بنا بر بدل ما یتحلل و انبعاث قوی و حرارت غریزی بر انهضا
فعل قواهی طبیعیه بنا بر تغذیه و تنمیه بوقوع میرسد و بواسطه تحلیل فضول و
انبعاث روح به فرح سیکند و بسبب زوال تکدر و تسخن روح که از احتباس

بوجود می آید و استفراغش بجماع میگردد لهذا ازاله غضب و حصول عقل عاید میشود
و بباعث لذت جماع انبساط روح و حرکت آن بخارج بوده و زوال فضول
انثیه تنقیه طبیعت گردیده دفعه فکر غالب میکند چه فکر از انقباض روح احتقان
آن بداخل بظهور می آید بل بدفعیه دخان منی محتبسه از ناحیه قلب و دماغ و بباعث
انبساط نفس بنا بر دفع ابخره محترقه مظلمه و دخانیه منویه وسواس سوداوی و مالیخولیا
اکثر امراض سوداوی را نافع باشد و نیز بواسطه انبعاث حرارت غریزی و قوای طبیعی
باستفراغ فضول و انضاج بلغم و دفع آن نموده کل امراض بلغمی علی المخصوص
بمزاج کسیکه حرارت غریزی قوی باشد نافع میباشد و زوال اوجاع کلیه
امتلائیه و قاطع سودا و اورام حادثه نواحی انثیین و بیضتین مینماید و ترک جماع بجهت
ممتد احتقان منی با وعیه اش ظلمت بصر و دوار و ثقل سر و اوجاع حالبین
و حقوین و اورام انثیین عارض میگردد و قتیکه اعاده بدان کنند صحت مییابد و گاه
تقاضای مزاجی بفعل جماع داعی باشد و بضرورت اتفاقی ترک آن بوقوع
رسد سردی بدن و برودت حال آن و اسقاط شهوت طعام بوجود آید عقب گذاری
اشتعالات غریبه بغیر جماع ممکن نمیباشد و ابدانیکه بخار و دخانی کثیر داشته باشد و قوت
مجامعت مزیل آن میگردد و منی عند افراط با وعیه خویش بباعث کثرت محتقن شده
انطفای حرارت غریزی گردیده سرد بوده سردی ببدن حادث مینماید از جهت کا
آن منی بکیفیت سمیه مستحیل گشته بخارات ردیه سمیه جانب قلب و دماغ صعود گردانیده

غشی و صرع احداث میکند بهر حال جماع مزیل او میگردد **فصل پنجم از باب**
چهارم در مضار جماع استفراغ جماع از جوهر غذاء اخیر که قابلیت جزء بدن
میدارد ظاهر و گواه بصدق این اضعاف استفراغ منی که مثلش دیگر استفراغات
مضعف نیست باهر و بدیهیه حصول ضعف شدید بهیجان شدید اللذت بفرط لذت
جماعی و لیلیت سالم به استفراغ جوهر کثیر ارواحی او دستگیر بر جماع را تبرید
بدن و تهزیل و تبلد حرکات و تحلیل حرارت غریزی و انهاک قوت اسرع بر مضار
و دلیل تکثیر بهیجان حرارت غریبه از جماع تبدخن کثرت شعر بدن گردید الا انجام
تبرید بدن تام مینماید و ضعف حواس دماغی از بصر و سمع وغیره بمرتبه
دامنگیری میکند و بسباق آن فتور و وجع مجدی لحوق میگردد که حمل بدن متعذر
بوده قریب بسقوط میرسد بل حالش مشابه بصرع خفی از امورات دینی و دنیوی
میبود و نقصان حرارت غریزی غلبه سودا مر را و شدت حرارت غریبه کثرت
صفرا مر را مصدق گردید و ایضاً شدت حرارت غریبه احتداد و احتراق با خلاط
بخشیده بحدوث حمیات حاده محرقه هلاک میکند و ثمرهٔ ضعف دماغی حدوث
طنین و دوار بل بصورت کثرت ضعفش حرکت رفتار نقل در اعضا بیشتر
علی الخصوص از سر تا آخر صلب محسوس میگردد و غایت ضعف دماغی داء
علت رعشه و سدره جوفا چشم و دیگر حالات ردیه که قریب تر بع میباشد حدوث
مییابد و لحوق شدت حرارت غریبه به پشت گرمی آن انجذاب ماده سوء جبن

از ... حرارت غریزی ... و تمام بدن ... میکند ۱۲

ایلام پشت و وجع کلیه و مثانه تکلیف برین رنج سینه و انهدام رطوبات لشحمیه داده
شبابیه بعلت تحلیل تحلیل میکند و قبض شکم بیمرض قولنج می افزاید و بخر و نتن
فم و تعفن لثه و تعفن از دهن لیثا میکند تنفر سینه و اجتماع اخلاط ردیه مراریه
ببدن جامع که حرکت جماعی تحرک آن مینماید قشعریره بعد جماع بحرکت اهتزازی اهتزاز
میکند و موجودگی اخلاط عفنه بتن جامع اشتمام رائحه عفنه بمبالغه بعد جماع شاسیله
تکلیف شحم سینه و صاحبان ضعف الهضم را احداث قراقر بعدش حدوث
مینماید و ترک جماع یکسان مبتلای مزاج ردی لحوق کرب و ثقل بدن و سر
و ضجر و کثرت احتلام یا احتلام میکند و مجتنب بجماع کسانیکه عادی بعدش برعد
یا سرد یا ضیق النفس خفی و خفقان و نحو غشین و ذهاب شهوت طعام داشته باشند
اولی و انسب دانند و چنین صاحب صدر علیل یا ضعیف و ضعیف المعده را ترک و فق
و زنان عادی اسقاط را اجتناب از جماعش اولی **فصل ششم از باب چهارم**
فی اوقات الجماع حسن شباب صحیح و کامل که بی تخیل تخیلا از روی شکل و شمایل و غیره
لوازمات علی الخصوص بتکلف باعث برین بل هیجان شبق را کثرت ماده منویه و اجتماع
بوده باشد بشرط صحت قوی و افعال بدنیه اعنی نفسانیه و حیوانیه و طبیعیه و عدم وقوع امتلا
و خلا و تخمه و استفراغات قویه از قی و اسهال و فصد و حجامت بشرط و رعاف و
و اخراج دم کثیر از بواسیری و غیره و عرق بسیار و هیضه و حرکات قویه بدنیه
مثل تعب و مشقت که موجب ضعف قوی بدنیه اند و مانند آن از انقاضات بول که

سبب احداث عارضه تا صدر و دیگر امراض انجری و حاجت برآنکه ایجاد
مرض بواسیر و غیره امراض التخمل لاحتباس المواد الغلیظة فی طبقات
امعائیه و حرکات نفسانیه مفرط از قبیل غم و فرح و غضب و فزع و خجل که باعث
بر تحلیل و حرکت روح اند و زنان و بلدان و ابدان حاره و بارده مفرطین
الاحرارت نسبت به برودت کمتر زیان دارد و همچنین رطوبت مزاج نسبت
به یبوست بعد امتلاء با وجود بالنسبت هضم موجب امتلاء امراض حرکت بعد امتلاء
بوجود می آرد مثلا امراض سددی و در صورت اتفاق وقوعی حرکت بعد از
بعد جماع بنابر استقرار طعام در معده و خواب طویل بر آن البته تدارک ضرر
آن بنماید و در غلیان معده استعمال سکنجبین اولی است و خلاء ضرر باستیلاء
از انجاست که باعث انطفاء حرارت غریزی و تحلیل روح لهذا اجتناب از آن
و دقت بنماید علی الخصوص بمزاج یابسه و دیگر لیتفاوته **بحسب الامزجه**
و مراد از خلاء استفراغ صادق معده کامل هضم ادراکه نه بهضم معدی فقط
و دفعیه تضرر آن از اغذیه جیده الغذاء صالح الکیموس که بنابر تولید منی
ضبط یافته جو به معه مراعات تفریح و تقویت روح و تخمه که عبارت از فساد
غذا و استحیل شدنش بکیفیت غیر صالحه و حین مجامعت در این آوان بدفعیه کیفیه
غیر مناسبه بعد تقویت پرداز و در حالت وجود استفراغات قویه و طلوع بعد صحبت
عقب بعید مداومت مراعات تقویه با ... نقصان جوهر ارواح و حرارت غریزی

و بدفعیه نقصان مادهٔ منویه بغذاء جید الجوهر مشغول شود و بعضی که حرکت او دفع ماده
سمیه غیر منضجه است برای انفصال جانب قی و استعمال بحسب اتفاق و در صورت
وجود مجامعت عقبش مثل تدبیر تخمه پردازد و الا دستگیری تقویت قوت هر قدر
که امکان پذیر باشد در بین مرعید ارد و بعد تعب و مشقت که ظهور ضعف عاید نماید
بتقویات پردازد و مجامعت در حالت حاجت بول باز دارد و در صورت تقاضای
براز بمدافعت قبض معه رعایت بواسیر مشغول شود و اگر بعد حرکات نفسانی
اتفاق مجامعت بوقوع آید هر قدر که تقویت روح و حرارت غریزی که دفع
همین اشیاست ممکن باشد بدفعیه ضرر آن تصور کند و در حالت زمان و بلدان
و ابدان حاره سفر طه بدفعیه حرارتش پردازد و معه تقویت و برودت را بالعکس
داند الا انما تقویت زاید از نسبت حرارت ملحوظ دارد لان البرودة
ممیتة للقوی وللحرارة الغریزیة و در رطوبت مزاج اگر چه نقصانش
بزود دیر ظهور میی نماید و در صورت ظهورش بتقویت متوجه گردد و تدبیر بالمزاج
به تدبیر خلا پردازد فایدهٔ غریبه اوقات هضوم اربعه در اشخاص حسب
مزاج مختلف میباشد الا حسب قرار داد اطبا چنان مستنبط میشود که تقدم از شش
ساعت و تاخر از دوازده ساعت نمیباشد پس جماع اوسط این الیق بود
و اولی آنکه بعد نصف شب محل در آمدن آن اختیار کنند که خواب طویل بعدش تدارک
ضعف جماع مینماید و استراحت ببدن و دافع ضعف و ایت جماع میگردد و باعث

استقرار منی در رحم ممکن میباشد و فرزند بحسب خلقت بهتر بوجود می آید بدعا
محصل آنکه وقت داعی جماع هنگامیست که شبق بباعث کثرت ماده منویه تحریک
آن عضو نماید و دفع آن موجب سبکی بدن و نشاط نفس و ذکای حواس گردد
و حافظ صحت عاقل جماع را شاید که فاصله مدت بین جماعین آنقدر قرار دهد
که بعدش ضعفی و تغیری بمزاجش راه ندهد و در صورت درگذشتگی ازین حد
دست برداری از صحت خود تصور نماید و کسان ناعاقبت اندیشان زبان
تمسخر و سوء طعن نسبت این قول دراز میکنند و با استفراغ ماده منویه هم
تا قوت خود را صحیح تصور یده چندے کامرانی بعیش میکنند انجامش نقصانے
می بردارند که سر از مخفی نقصان جماعی طشت از بام بوده آشکارا می جان
میگیرد و ناچار بخیال دامنگیری انصاف بشهادت دل خود بر کذب زعم
مسلم خویش لب بتسلیم میگشایند فصل هفتم از باب چهارم در اوضاع
جماع از جمله اوضاع جماع وضعیکه باعث صحت و ایمن از نقصان است
و افضلترین اشکال مجامعت بنابر سهل خروج منی قرار داده اند این است
که زن بر بستر نرم ستوی دراز شود و مرد بالای زن آمده بر دو زانو قایم بوده هر دو پای
زن بر داشته در پهلو ران خود نهاده عانه بعانه شکم بشکم سینه بسینه لب بلب منضم
شده بحرکت خفیفه جماعی مشغول شود ما سوای این وضع اوضاع دیگر خصوصا که زن
بالا آمده و مرد از زیر بنصب متحرک باشد ضارترین اوضاع بنابر عسر خروج منی مقصود

اند چه حین انزال حرکت منی بفوق میباشد و سیلان وضع طبیعی هبوط آن بزیر میخواهد
لهذا اکثا منی خارج نمیگردد بل لابد است که باقی میماند لقیه منی در ذکر و تعفن یافته
قروح ذکر احداث میکند خصوصاً وقتیکه منی شدید الحدت و لذاع باشد
ونیز اکثر رطوبات فرج بمجرای ذکر بنا بر مقابل والتساع آنمجری خاصةً حین
انزال سیلان مینماید و بر عسر خروج منی مزید معاون بوده تغیر آنمجری و تعفن آن
حسب مراتب نقص رطوبات سیله فرج بوجود می آید اکثر ضعیف الباه این وضع را
اختیار میکنند بباعث عدم قدرت بفعل جماع بهیئت قیامی و چون این وضع
زبون ترین اوضاع بود نگارش ضروری افتاد اما اوضاع دیگر که بجهتی
من الجهات نقص می آرد شرح آن تطویل لاطائل دانسته ترک کرد که گنجایش این
مختصر نمیدارد و حین احتیاج از رساله مطولات عالم باشند انتباه ۵ استعمال
جماع بعد هضم مراد آن دارد که هضم معدی سه دیگر هضوم بمرتبه کمال نرسیده
باشند ورنه حکم خلاف خواهد داشت و مضار جماع در حالت خلا بتر از ملا و دیگر حالات
سے باشد و شرط وجود جماع از اعتدال حر و برد و رطوبت و یبوست
و خلا و ملا نیز از واجبات است چه جماع اولاً تهیج حرارت غریزیه بنا بر
ظهور حرکات بدنیه و نفسانیه حادث مینماید و بعده حرارت بدن و اشتداد آن
از حرکات بدنی که مستلزم جماع میباشد باعث تحلیل قوی میگردد و ثانیاً
انطفای حرارت که نتیجه [illegible] بدنی است بواسطه استفراغ منی که سبب تحلیل

روح و حرارت غریزی میباشد و از دیاد سیر محصله بدنی بوده سبب انطفای
حرارت تمام بدن میگردد و وقوع جماع حین موجودگی رطوبات بدنی حرکات
جماعی ترقیق آن نموده و سیلانش جانب اعصاب که از جماع ضعف پذیرفته اند
گردیده مرضی من الامراض مخوفه از قبیل متعلقه اعصابی مثل فالج ولقوه وغیره ظهور
یابد ونیز وقت عمل حرارت جماعی در رطوبات موجوده بدنی تصاعد ابخره جانب
دماغ بوده باعث تحیر طبع میگردد و اکثر بنا بر احتداد رطوبات محصله بدنیه از حرارت
جماع احداث حمیات مینماید و از انکه جماع بسبب کثرت حرکات و به استفراغ
رطوبات مجفف میباشد و خلاکه مجفف است از دیاد یبوست شده انکسار جمیع قوای
بدنی و مرض یبسی که دفعیه آن عسر البرأت احداث مینماید پس تبری جماع خلا
بنسبت دیگر حالات ظاهر که خشکی بیشتر و سقوط قوت بر قوت و انطفای حرارت
غریزی بر حرارت غریزی بمرتبه که عیاذاً بالله تحرق بد بوبول که هر آئینه زوالش بوجه
من الوجوه گاهی نبوده بغضب دشمنان شود و جماع امتلا که مراد از غذای قیحه
بعید حرکت جماعی محرک آن شده و باعث انجذابش با عضا گردیده احداث
سده مینماید ونیز لازمه جماع امتلا ضعف معده میگردد چراکه طبیعت بجانب جماع
راغب و مشتاق میباشد و روح نیز بسبب لذت سیلان خارج نموده کمی در هوا
ظهور می یابد و انقسام فعل طبیعت و روح و اشتغال نفس بفعل جماع و لذت آن
باز می آید از هضم از جهت ضعف هضم لازمه جماع امتلا گردیده الا گاه عادی

بجماع اشتهاء هضم ایشان قوی میگردد بشرط قوت مزاج اما از آنجا که سقوط قوت
الطفای حرارت و برودت و یبس که لازمهٔ جماع خلا گردیده که اعظم مضار بدنی است
لهذا اخلا در حالت خلا و برودت و یبس بتر از ملا و حرارت و رطوبت بتبیین ثابت
گشت و نیز ادات است که جماع بصدق شهوت بوجود آید یعنی کثرت مادهٔ منویه
در اعضاء جماع که محتاج بانفصال باشد تحریک یافته لذع رسید به آلات تحریک
و اشتیاق بنماید جامع را بجماع نه آنکه بدانگیزی تکلف و فکر بصور حسنه
و دیگر امورات وهمیه پیدا باشد چه تصورات وهمیه گاهی سبب بنا بر حدوث حوادثات
بدنیه میشوند و فرق در میان شهوت صادقه و کاذبه همین قدر است که با شهوت
صادقه علاوه از منافع قرار دادی جماع حصول خفت بنا بر زوال ثقل منی و
ثقل منی باعث ثقل بدن و ثقل بدن بسبب ازدیاد فضول قابل دفع واند یا دفع فضول
باعث نفخ قوای و حرارت غریزی و نفخ قوی و حرارت غریزی سبب ضعف از ثقل
بدن میگردد و نیز حصول نوم برای استراحت طبیعت از زوال ثقل واردی بدن
نباشد و شهوت کاذبه بعکس این

فصل ششم از باب چهارم

در فوائد ملاعبه که آنرا مساس گویند اما چونکه منی زن بسبب برودت و رطوبت مزاجی غلیظ
بطی الحرکت است و حرکت او در جماع باعث سریع الانزال مرد بواسطه حرارت
مزاجی او ممکن نباشد لهذا توافق انزالین بوجود آمدن دشوار بلکه امکان پذیر نیست
از این جهت ملاعبه قبل از جماع بنا بر تحریک منی و بان منی زن ضروری افتاد پس

ملاعبه تامه قبل از جماع بر توافق انزالین لابدی آمد و از جمله ملاعبه چه شد غمز ثدی جالب
هیجان شهوت و محرک منی آن میباشد و اگرچه ثدی محل دغدغه منی زنان نمی باشد
الا از انجا که شدید المشارکت برحم دارد غمز ثدی هیجان شهوت و تحریک منی آن
بوقوع میرسد و چون زنان باعتبار اختلاف مزاجی خویش مختلف اند
لیکن بباعث رغبت مردان و کثرت وقوعی آن اکثر مساس پستان زنانه
میباشند بسبب عادت که از جانب مردان کثرت ملاعبه آن عادی میشود زیراکه
ثدی بسبب بلندی و پرگوشتی اکثر محل رغبت مردان میباشد و نیز نفس بسبب
شهوت و تجسم زن و خوبصورتی و صلابت آن تجسس آن راغب میگردد و از جهت
اکثر زنان بمساس آن علی الخصوص حین انزال سیلان میباشد و دغدغه فرج جانب
اعلا مر آن چه اعلاء موضع است کثیر الاعصاب قلیل اللحم پس این محل قوی و لذت حاکی
انجا اشد بر تهیج شهوت و غلیان منی زن میباشد غرضکه بهر جانب که سیلان طبع
و شدت ظهور شهوتش یابند بمرتبه آهسته آهسته مساس کنند تا تغیر هیئت چشم
بسرخی گردد زیراکه نزدیک شدت لذت روح بمعاونت دم غلیان ظاهر مینماید
از انجمله عینین بسبب صفا لون خود ظهور سرخی زودی مینماید و گاه عند شدت
لذت تغیر هیئت عینان بانقلاب سوادش جانب بالا بسبب تغیر نفس از شدت لذت
میباشد و نیز ظهور تغیر مخصوصه بعینین بنا بر مشارکت آن به آلات تناسل علی الخصوص
برحم که از قول بقراط ثابت گشته ظهور میگردد و عند کثرت لذت عظیم گردد نفس

قوله [illegible]

زنان امزجه داوری میباشد لهذا [illegible]

آن باعث سخونت قلب و آلات تناسل از وقوع حرکت مضطربانه بسبب شدت
لذت که اینهمه باعث به حرکت روح و اشتعال حرارت غریزیت و شدت اشتعال
حرارت غریزی و حرکت روح طلب هوا بارد می کند و بطلبد چسپیدن مرد زیرا که
در وقت شدت لذت رحم شدید التحریک بجذب منی بمعاونت معاونت مرد می باشد
و بل اکثر زنان درین حالت می پیچند پای خود را بکمر مرد و جذب میکنند از پای خود کمر مرد را
بسوی خویش تا که قریب تر گردد رحم آن قضیب را درین وقت هر دو ران زن به پیچ
به خود داشته در پیغوله ران خود داشته تا که قعر رحمش نازل شده عنق آن خالی باشد
که فرودی جنس حشفه ذکر برسد و التذاذ تمام یافته فرودی منزل شود پس آن وقت
دخول قضیب بقعر جنبش نموده بحرکت خفیفه متوجه شده از سر ذکر فم رحم را دریافته
مس کند چرا که بی مساس فم رحم کثرت لذت و انزالش ممکن نمی باشد وقتیکه شدت
مبتالی اش نزدیکی بانزال رساند حرکت قوی بعمل آورده توافق بر انزالین نماید
چه توافق انزالین سبب خوشنودی مفعول و باعث و فعینه بایره شهوتش و سبب
حمل میگردد

فصل نهم از باب چهارم علامت انزال زن حین ملاعبه اشتیاق
قربت مرد که ظهورش از خمار آلودگی و شوریدگی چشمش و دیگر حالات مضطربانه
پا به احساس بتوان نمود ظهور یابد و وقت قربت و نزدیک انزال خواهان التصاق
و زیادتی چسپیدگی او در آن و چسپیدگی او و شدت خواهش و بیقرارانه بهر دو
و نشاط باطنی و قرار آن لحظه بلحظه و آغاز تبسم و ناز و کرشمه و دیگر حالات

بحجبه بمقتضای امر عادی بودنش و بیخودی و متوحشی و حیرت و هیجان و جنبش و شدت بیقراری

وکمی حیا و تنظیم نفس و فتوری حرکات و سکنات و لحوق ارتعاش به بدنش و بعد

انزال استرخاء مفاصل بل تمام اعضا گویا که بیجان گردیده اند و زردی یا سفیدی یا سرخی

معه بی رونقی چهره و عرق پیشانی دیده و گردانی و حیا از جانب مرد و باز از جمیع

حرکات علی الخصوص جماعی و ظهور بله و رطوبت بفرجش بحسب قلت و کثرت ماده

منی اش چه پیدا است که جمیع حالات انزالیه بوقوع میرسد الا بسبب عدم

وجود رطوبت خواهش مفعوله برقرار میباشد لهذا وجود رطوبت علامت انزال

گردیده بیشتر بلکه مرد منزل نگردد چه از انزال مرد که از ریختن منی مرد مراد است رطوبت

او کما ینبغی دریافت نمیگردد و نیز نسبت جماع غیر حبلی در جماع حبلی رطوبت

کمتر ظهور میباید چه جماع حبلی اکثر باعث کمی ظهور رطوبت می گردد لمیلان منیه

فی داخل الرحم اما ظهور رطوبت بغیر این علامات در فرجش محمول بر انزالش

نباید کرد چرا که یافتگی رطوبت در عین شدت لذت بل بشروع لذت بسبب

ضعف قوای مفعوله و یا رطوبت مزاجی او نیز ممکن است لا سیما علامات

مخصوصه انزالی علامت فارق فیما بین میگردد بهر حال انکشاف این حالات

بغیر واقفیت از لبس اشکال دارد اگرچه بسبب جولانی خامه بتصریح آن پرداخته

و اینکه از حالات مختلفه زنان مخفی نخواهد بود که اکثر زنان را انجام مباشرت

انزال پیدا آید یعنی شاقی امساک نماید و بعضی آغاز مباشرت انزال کنند و بعضی

یا نشطی و نشاط پدید آید و یا آب در دیده بگرداند و یا چشم برهم نهد و یا گریه کند و
یا بخندد و یا مرد را بسوی خویش کشد و یا پا در کمر پیچد و یا آه سرد کشد و یا سر در
نماید و یا منقلب شود و یا بیتاب گردد و آنانکه سنی در آغاز مباشرت فرود آید بیهوشی
یا دوطاری میشود کما لا یخفی علی من له معرفة تامة فی هذه الصناعة
العجیبة لازم که محبوبه را از لباس شرم معرا سازد و در چادر مباشرت بپوشاند
و شربت عشرت بنوشاند تا تواند بکوشد پوشیده مباد که فی الحقیقت بهر حال
واقفیت این امر و علم با وضاع و اطوار زنان که بمزاج هر یک مختص است دشوار
بل غیر ممکن چرا که بسبب عدم قدرت شخص واحد بر دفعیه شهوات مختلفة المزاج
که باعث و افگاری میگردد ممکن نیست زیرا که شخص واحد واحد الشهوت و تقلب وعدم
است با قلوب مختلفه و شهوات متعدده چه طور برابری کردن میتواند و حال آنکه باوجود
این اختلاف از خواص مختصه زنان ثابت و نیز بسبب خبث باطنی که بجنس زنان
متحقق است ظاهر که او تا که مرد را خواهان خود نمی یابند و هم از خود نمی دانند بر حالات
مزاجیه خویش آگاه نمیکنند گو که مرد هوشیار درین امر باشد لیکن هوشیاری او
بکار نمی آید زیرا که بغیر رهبری معقوله بر حالات مزاجیه او واقفیت باسرع ازمنه
امکان پذیر نیست لعاملة شایقه بدیهیه فرو ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید
هان اگر لطف شناسی سنه گاهی چند مخفی نیست که شهوت این زنان از کمال
قاصر بالفرض اگر به دفعیه شهوت زن واحد قادر گردد تاهم کامل تصور میگردد و در شهوت منقوص

بنابر شهوت زن نگریسته شود بلکه میباید و مراد از شهوت زن تسلی اوست نه آنکه آب خود
خارج کردن تسلی زن تصور کرده آید چنانچه بخیال شهوت رانی شهوات مختلف از شهوت
واحد بجز خلل دماغی مقصود نمیگردد و الامر و عاقل عامل انیکار کامل الشهوت بر بساطی
عقل و شهوت کامله خداداده خویش نهایت دو سه را راضی و خوش خواهد داشت
بشرطیکه زنان فاحشه نباشند فائده عجیبه اما چونکه امورات وهمیه را تاثیر عظیم است
در افعال طبیعیه خصوصاً بفعل جماع از اینجاست که فعل جماع و میل نفس بآن
تعشق مفعوله و صحبت با بیکار را از امورات وهمیه است لهذا رویت مجامعت
و نظر مجامعت حیوانات و قرائت و سماعت کتب مصنفه در باره احوال اشکال
این و حکایات اقویا مر از مجامعین و استماع رقیق و خوش الحان از عورات
نسا مهیج شهوت و معاون بفعل جماع میگردد و پیدا شد که جلق با جمیع باعث
عجز و ضعف بر انتشار و قلت به تولید منی میگردد و چه را لکانی شهوت و
بفعل عبث و قلت التذاذش آنهم بتخیل سبب این امور گردیده چرا که
بجهت عادی بودنش سبب انقباض نفس و انقباضش موجب عجز میباشد
و چونکه طبیعت معتاد بخروج منی بدون قوت انتشار عادی میشود زیرا که
ایلاج که باعث بر قوت انتشار میباشد حاجتی ندارد و ضعف باه میکند و قلت
التذاذش و عدم احتیاج استفراغ منی برای عدم عادت قلت اهتمام
طبیعت بر تولیدش مینماید و نیز بزرگی و کلانی قضیب باریکی آن انتهاء

ورد کنندگان حلق میباشد ضعف بر شهوت عاید میگرداند وکسانیکه عادت
باین فعل میشوند بسبب حصول ضعف شهوت قدرت بفعل جماع نمیدارند
و بل آنانکه مختار باین فعل میشوند بسبب جماع و ترجیح حلق پیش نهاد خاطر
خود میدارند انتباه حلق بالتجا محله در باب هیجان شهوت مردان تاثیر تسلیم وارد
زیرا که مرور موسی بر عانه به ثوران می آرد حرارت را و جذب میکند دم و روح را
بطرف آلات تناسل و با دمیدن طبیعت و نفس را بر وجود آن آله مجبول برای
جماع و نیز غذا در شعر در اینجا فاضل بوده و جمع شده ماده شهوت میگردد و دیگر
حلق موی زهار و عدم جماع بمدت طویله نسیان نفس بر جماع مینماید پس باقی
نمیماند برای طبیعت اهتمام بر تولید منی چنانچه در فاطمه تولید لبن اهتمام طبیعت
نمیباشد نکته جماع غلمان قبیح نزد جمهور و محرم است در شریعت غرا که کم میکند
استفراغ منی بنا بر عدم معاونت جذب رحم بدافعه انثیین و من جهت غیر طبیعی
بودنش و نیز کثرت حرکات شهوت بجهت عسر خروج منی ضارترین اینها میباشد
و من جهت اقل استفراغ منی اقل ضرر میباشد الا کثرت حرکات که باعث
بر تحلیل میباشد اضعاف آن میکند پس ضررش با وجود قلت استفراغ منی
شمه ضعف باه گردید فصل سیم از باب چهارم اما زنانیکه جماعشان با نحو اخص
ضعف باه بوده و نیز بدلائل صحیحه قابل تسلیم هم تجربه و قیاس قرین است از انجمله جماع
عجوز و کم لسبب کثرت رطوبات فضلیه باکره مخصوصه که لازمه سن عجوز است با مطلب

مکانی او بوده باعث قلت لذت جماعش میگردد و نیز بمقتضای سنی جاذبه رحمش
سست گردیده جذب منی بشدت ننموده کما ینبغی نقصان در نقصان سے
آرد و جماع صغیره که هنوز بلوغ نرسیده باشد باعث عدم ترغیب نفس بسبب نشتقضی
آن میباشد علی الخصوص تنفر نفس از اضطرابی آن حین جماع و نیز قوت جاذبه رحمش
انجذاب منی کثیر ننموده نقص باهی عاید میناید و جماع حایض بسبب قذارة مکانی
و تنفر نفس از جماعش ضعف و حصول مرض مجری بول لاحق میگرداند و جماع
زنیکه از مدت ممتد با وافاق مجامعت نگردیده باشد بنابر اجتماع فضول
کثیره و فاسده متعفنه بمکانش نقص باه حصول می یابد و جماع مریضه قبیحه المنظر
بواسطه تنفر نفس از جماع این هر دو خاصه با وصف اینکه تن و قذاره و آشته
باشند سبب ضعف باه میشوند و جماع باکره اگرچه اکثر مرغوب مردمان این زمانست
بسبب عدم واقفیت بستر جمیع می تصورند الا اضطراب وقت جماعی و
وسیلان دم که سبب تنفر طبع میباشد مضعف است مجموع این زنان و زنانیکه جماعش
لذت کما ینبغی نمیدهد بسبب عدم حصول فرح که بجهت عدم انشراح خاطر که سبب تقویت
قوی و انعاش حرارت غریزیست قلت اهتمام طبیعت بنابر تولید منی بوده ضعف باه
حصول میگردد و از اینجاست که جماع محبوبه بسبب انشراح خاطر و سیلان نفس و حصول
فرح که باعث تقویت قوی و انعاش حرارت غریزیست با وجود کثرت استفراغ منی
اهتمام در تولید آن بوده چنانکه باعث ضعف نمی آرد و آنانکه او قوت باعتبار جماع

میدارند از حال سن زنان که تدقیم میباید آشکارا خواهد بود فائده عجیبه اما وقت
بعدی رحم و قرابت که انضمام هر دو ممکن نمیباشد البته داشتن تکیه زیر کمر ضروری
ملاقی فیما بین میگردد و عوام که تکیه مطلقاً زیر سرین میدارند اگرچه در صورت
نزدیکی رحم بسبب بلندی فم آن بمقابله سر ذکر باعث بر لذت میباشد الا وقت
بعد بیش و قرابت بعد ش میکند پر ظاهر که بمقتضای وضع طبعی رحم داشتن تکیه
باوضاع مختلف میخواهد یعنی آنانکه فم رحمش مستوی بود داشتن تکیه زیر کمر بایست
خواه عریض خواه طویل حسب مقتضای محل شایان میباشد اما کسانیکه فم رحمشان
مایل بزیر باشد داشتن تکیه عریض زیر سرین مناسب وقت میباشد چه چنین
داشتن تکیه زیر سرین فم آن مرتفع بیالا مقابل قضیب میگردد و اگر زیر کمر
خواهند داشت فم آن زیاده جانب زیر مایل بوده ناقص مدعا خواهد شد اما زنانیکه
فم رحمش مایل بیالا باشد نهادن تکیه عریض زیر کمرش بنحویکه سرش مایل بزیر گردیده
فم آن مقابل فرج بوده سبب التذاذ جانبین میگردد و در صورت داشتن
تکیه زیر سرین فم آن زیاده مایل بیالا بوده از حصول مرام باز خواهد ماند زیرا که
فم رحم تا که بمقابل قضیب نگردد هرگز لذت و انزال حصول نمیشود اما در حالت
میلانش بجانبین اصلاح آن از قابله مع تدبیرش از ادویه یا مرد عاقل هوشیار
و واقف اینکار سرانجام میگردد **فصل یازدهم از باب چهارم** اندر بیان
بجری اگرچه علیست عجیب که وقعیت او بر زوجه هست عیاش ضروری میباشد..

الا از انجا که نشست اوکه مدار العلم میتوان گفت بوجه من الوجوه صادق نمی آید
در دانندگان او بسمع نرسیده و آنهاکه خود متعلم این علم مشتهر کنند از حال نشست و قیافت
سنجیده اند و ثمره این علم نیز اندر صادق نیست فقط اظهار زبانی دارند از نسبت کتب یا فی الجمله
او صادق مے آید الا انیقدر است که ورزکنندگان آن بغیر نشست و قیافت و بیدبیس
نمی ازند از نسبت صفات خود میشوند بشرطیکه صحت انزال ضعف و
خفقانیت نداشته باشند که مثلش اگر صحیح بغیر اسباب استعمال آن خیال بسیاری
نماید میتابد پس استعمالش چنانچه باید بیفتد مدعا نگردید علاوه از این
ورزکنندگان اندرمی بجری را انجام بسبب اشتباع حرارت مختلفه فروع زنان احتراق
باخلاط گردید عیاذا بالله جذام عاید میگردید که بشتر اش طوری ممکن نمیباشد
و این علم اکثر مختار جوگیانست که بنا بر حبس منی که از قبیل حبس دم است عامل ایشان تحت کار
این فریق گردید چون فائده قلیل و مضار کثیر داشت لهذا از بیانش درگذر کرده

مقاله دوم چون تقاضای حکمت خالق تدبیری در وضعیت لذت
جماع بقای نوع است لهذا آفریدگار تبارک و تعالی شوق بالالهام جماع را
در طینت انسانی سرشت نموده و میل طبایع خاص و عام باین امر قوی است
نسبت بدیگر خواهش لابدی و بر حوائج ضروری ما ترجیح داده و چون از حکماء
شرافت عقل را که افضل ما یحتاج الیه انسانست عند شدت قوای شهوانی
تابع اهوای نفسانی ساخته که بجوش و خروش کالحیوان میگردد و حیا و شرم ولحاظ بیگانه و یگانه

دانسته پس و پیش و تحصیل معیشت فرزندان و نسوان و غیره لوازمات دنیوی
از قسم اکل و شرب تا بقای حیات مستعار ازان گزیر نیست و نیز از لازمه انسانی است
چنان از خاطرش محو نشود که سوا ترجیح خواهش نفسی جماعی بجانبش مرتسم باشد
و نیز چقدر حکمت با او منافع قدیره بر غالبیت شهوت خواهش جماع نسبت
بجمیع امورات دینی و دنیوی گواه حیا ولا ابد وقت شد نفس معبود حقیقی را فراموش
کرده و برا و امر و منهیات جل و علا خیال نشود و چنان امورات لا یعنی بر عینی خلاف
عقلی بوجود می آید که خاطر وهم و خیال بان هم نرسد و چون علت غائی از
مجامعت بقای توالد و تناسل است پس رایگانی شهوت و بربادی تخم بوجه
حرمت مختار ارباب دانش و بینش نمیباشد اما شرافت انسانی باعتبار نوع
ظاهر و بقای نوع او موقوف بر توالد و تناسل ظاهر پس حفظ صحت اعضاء
تناسل و ازاله امراض آن اهم مطالب بقاے نوع گردید لهذا علمیکه وسیله
صحت اعضاء تناسل بر آن منوط گردد علم شریف طب مقرر گشت بشرافت موضوع
باب اول از مقاله دوم اما بر ارباب فطانت و بصر اصحاب بصیرت مخفی
نخواهد بود که منشاء اصلی شهوت جماع قلت انا مجامعت کی سلامتی قلب
بود و وساوس دنیوی و غیره مکروهات هرگز حدوث مجامعت ممکن الوقوع نیست
و چرا نباشد که پس سلطان قرار داده اند القلب بواسطه روح شوقیه باشد
انجامش بخوبی مینماید و چه از تجربه ثابت که اکثر مرض قلبیه دائمی بر مجامعت میکردند بیدار

رهبری شوقیه کما ینبغی بوجود نمی آید و نیز عند عزم شوقیه بغیر خواهش قلب وجود
ممکن نمیباشد چنانچه بر عاملان انکار مخفی نیست پس حصول مجامعت گاهی بشرط
تقدم عزم قلبی و معاونت شوقیه منوط گردید و حس که ادراک لذت جماع بدخول و خروج
و انزال است از دماغ و نخاع و دم معتدل از کبد و تر و بعض شهوت طبعی جماع
از کبد بمشارکت کرده مقرر است پس ظاهر که وقتی که عارض میگردد و عند اراده روح
شهوانی بمهیج ریح قوی و دم کثیر [illegible] نماید از امتلا بتجاویف عصبه مجوفه و دیگر
اجزای قضیب انبساط ریح و نیز تفتیش از روح و اورده اشق از دم که آن منی سبب غلظت
و طوالت او است حاصل میگردد از انتشار و آنکه طبعی قرار میدهند میگویند که حرکت
جماع طبعی است مع شرکت ارادی یعنی قلبی بدلیل آنکه اگر فقط ارادی تصور کرده آید
پس وجود شهوت و حصول جماع وقت موجودگی مجامع صورت بندد الا فلا و الحال
لیس کذلک لان مع وجود المجامع و عند توجه الطبیعة فی امر مهم
نسی خیال الجماع و عند الفراغ عنه یمیل الطبیعة الیه بل اکثر کثرت
انعوظی و امنی بر جماع میگردد ازینجهت حرکت جماعی بامر طبعی ثابت گشت
و شرکت اختیاری نیز ضروری است یعنی امر اختیاری معین طبعی میگردد یعنی در اصل
حرکت طبعی و عشق بالفعل جماع اراده و اختیار و نیز [illegible] که عند اراده جماع قضیب
میرسد آنرا طبعی و عضلات محرکه را بارادی مقرر کرده اند و لازم میآید مجامع را
حرکت نفسانیه و باعث نیز حرکت نفسانی باعث انبساط نفس و فرح و حصول لذت

علی الخصوص حین انزال و حرکت بدنی از وجود حرکت جمیع بدن وقت جماع خصوصاً
حین انزال بنا بر اتباع نفسانی و بدنی گردید و نیز باعث احداث حرارت از حرکت
بدنیه تحلیل رطوبات و ریاح و بسبب انزال استفراغ جوهر اخیر غذایی که بقای
جزء بدن میدارد و میباشد و بنا بر حصول لذات مطلقه تحلیل جمیع ارواح بدن
از جهت منافع و مضار جماع که بقید تحریر آمد بعضی تابع حرکت بدنی و بعضی حرکات
نفسانیه حیوانیه و طبیعیه میگردد و پیدا شد که اطبا نسبت میکنند جمیع افعال بدن را
بطبیعت مدبر للبدن و آن قوتی است عدیمه الشعور بنا بر تدبیر بدن بالتسخیر و نسبت میشود
این افعال به نفس و طبیعت بطبیعت جسمانیه حافظه برای کمالات بدن و از شان
طبیعت است که هر یک قصد تحصیل غرضی از اغراض دینی و دنیوی خود اینکه
مشغول شود جمیع حرارت بدن و استعانت قوی بنا بر تحصیل آن از انجاست
که تا حین استغراق مثلاً در لعب شطرنج و غیره اشغال دنیوی از ضروریات بدنی و نفسی
خود مثل [illegible] و دفع فضلات و از دیگر امورات باز میماند و بعضی بنا بر استغراق
[illegible] بوجود می آید و نیز از شان اوست که عند مساس حاجت باخص
امور الاغراض متوجه میگردد بتوجه کلیه مع جمیع قوی بدنیه و نفسانیه و ترک میکند سوای آن
باقی افعال مثلاً [illegible] تدبیر آن چنان استغراق بظهور می آید
که از جمیع ضروریات باز میماند و از این قبیل است استغراق بعشق بعشق حقیقی و خواه
مجازی فصل اول از باب اول از مقاله دوم مخفی آرایی ذوی الافهام

نخواهد بود که ریاست اینچنین باعتبار وسعت ظاهر که بولایتی اند که باعث خلقت
میگردد و ببینید یمنی در جمهور الناس اقوی و اعظم از بصری و خلاف شان بحکم نادر و ظهور شر
بکلانی خلاف زنان گردید چنانچه اینچنین زنان خود و صبها فقیر در مردان در اصل قضیب
و دوزنان در اصل عشق رحم و کلانی چنین و اینچنین متوسط باعث کثرت تولید
منی که اینمعنی سبب قوتی که دال بر کثرت باه مردان میباشد میگردد الا گاه کلانی آن
زاید از حد که از رطوبت حاصل میشود و اکثر باب رطوبت بسبب کثرت رطوبت آب و هوا
لباکنان آنجا اینمعنی شایع میگردد بل بسبب کثرت رطوبت که سبب انقباض بل انبساط
حرارت غریزی میباشد و اینمعنی باعث ترقی مزاج مولود انانا سببه بیوست و رطوبت
میگردد لهذا کلانی آن با خیر به سکان آنجا میرسد که عباؤ اباً بعد حرکت و سکون
آبها ستبرتر میباشد اکثر بیماریات ترسیبه و سماوی شوره و غیره عاید میگردد لغلبة البرودة
والرطوبة علی امزجتهم چنانچه بکلانه و غیره بکثرت شالیست باعث نقصان
باه بل موجب ابطال میشود و فروعی آن از حد بالعکس چنانچه بابون و ضعیف الباه
و مخنث و غیره باین صفت متصف میباشند و نیز اینچنین بسبب ضعف عنبر اکثریت
عصب وارده و نیز آنچنین عصاب و ارواح کثیره مخلوق است احتمال ضربه
نمیدارند بل در اوقات ضرب باینها ضعف طاری میشود و شاید که در صورت وقوع ضرب
قوی هلاکت به انجا رسانی بمکاران و حبسی و شیخ کثیر الجماع قابل تولید نمیباشند و منی
تا وقت الاقتضاء مولید سلیم نمی نماید و اگرچه اینها حنای متقاضی [illegible] شریح این اعضا بعد

لیکن بجهت عدم وصول نشانش کما ینبغی با وجود کوشش و سعی بالاکلام از تحریر تشخیص
باز ماند الا مجملا هرچه از حال مجری و او [illegible] منی به ثبوت پیوست بحواله آن در تذکره حالات
منی نمیتوان

فصل دوم از باب اول از مقاله دوم شیخ بوعلی استعمال
جماع مقوی العضو دانسته و ترک آن ذبول آن گفته و این قول با خود از بقراط
که در فصول خود یاد کرده که عمل در هر عضو بفعلی که مخصوص العضو باشد مغلظ
و مقویست و تعطیل عمل باعث بر ذبول و گمان بعضی بر اصلیت این قول
از افلاطون طبیب که مقدم بر بقراط است کرده و جالینوس استعمال جماع در زمان
بلوغ باعث بر قوت شهوت جماع گفته زیرا که استعمال آن در ابتدا بسبب
کشادگی رگها که آنهم منی بسبب زیادتی ریختن خون آنجا میگردد و سبب آن و نیز افلاطون
گفته که سکون قوی سبب ضعف قوی میگردد و ریاضت قوی مختصه العضو باعث
میگردد صحت آن قوی را و باعث تقویت آن میگردد و طول ذکر معد قصر و سست
فرج بنا بر عدم وصول منی بر قوت و صرافت بر رحم زیرا که اول ملاقی بجواب رحم
میشود پیش از آنکه ملاقی رحم شود و انکسار حرارت غریزی او میگردد لهذا تولید آن
ممکن نمیباشد و بول حامل جماع ذا خبوط میباشد بشرط عدم استنجا و بول بلدار
واهو به فصول را اوقات بارده بنا بر اجتماع قوی و حرارت در باطن از برودت خارجی
بمردان شهوت قوی میباشد و زنان بالعکس و بعضی بر آنند که زنان را شهوت در اوقات
را اوقات بارده زیاده میگردد و مردان را بالعکس ظاهر التصدیق قول اول است

می آید زیرا که چون مزاج مردان حارست و برودت خارجی باعث تقویت حرارت شان گشته و اجتماع آن در باطن بوده موجب زیادتی باه میگردد و نیز بسبب حصول فرح و انبساط النفس از برد خارجی سبب سیلان طبایع جانب جماع میگردد الا مثا بدیکه صدق قول ثانی نسبت بمزاج مردان بارد المزاج صادق باشد کثرت شهوت بسبب التقباض بضعیف گردد اگرچه فی التحقیقت داخل مرض نیست بل بقول لوندگان عیاشی الهم از رقاصگانند الامن حبته اند بعضی طبیبی و نیز بعضی اوقات که لوازم بشریت داخل مرض میگردد مثل ودی که بعد از بول عارض میگردد چنانچه فسخ بحجت دفعیه آن ترقیم خواهند یافت حین سباس حاجت متوجه شوند باب دوم از مقاله دوم در سبب بعضی احوال آن ماده منی فضله هضم چهارم عضویست اعنی از رطوبت تجذیه اشاخ بدنی که مراد از رطوبت غرنیه القصد بالاعتقاد باشد بعد هضم چهارم در عروق انثیین جمع گردیده بعضی میگردد و طریق تکونش در عروق انثیین بجوی بوده که دم متصله بعروق انثیینی که لطیف و نضج است در مجاری بیضتین که از شریان و ورید لیفت و نضج کثیر التعاریج شده نضج گردیده از تحریک بروح بوده احداث هوائیه لطیفه بیناید و از ینجا بمجاری اوعیه منی که رگی از کلیتین و رگی از صلب به انثیین آمده و کثیر التعاریج گشته مجری طبخ و اوعیه منی قرار گردیده است نضج بمرتبه ثانی یافته سلب سرخی که قبل از طبخ میداشت نموده بقوام معتدل آمده سفید گردیده

میگردد و چون تحرک ازین محل که وقت انزال بوجود می آید در اصل قضیب رسیده
بواسطه مجری قضیب که مخرج منی مقرر است بمجامع نساء بطرف رحم منزل گردیده
بلا فم رحم میگردد و او بباعث جذب طبعی خویش بانکشاف فم خود آن منی را بخود
میگیرد در حالیکه توافق گردد میان این و این را جماع طبعی قرار داده اند اما اذا کان
ماده منی را اگرچه فضلا نجمله فضلهای بدن باعتبار ما یفضل من غذاء
الاعضاء باحتیاج الیه بدن تصور رسیده اند الا در افضلیت منی که
حیات مراد از وست و چرا نباشد که تقویت اعضاء رئیسه بل جمیع بدن بران
منوط گردید لهذا گفته اند که منی قره چشم و استوار کننده بازو و مغز ساق و قوت
باه و محکم دست بل ثمره دیگر منجمله اخلاط صالحه است اما اگر منی را نیز فضله باعتبار
ماده اش تصور کرده اید نقص دار و میشود چه اگر اعتبار فضله قابل رد و دفع تصور آید
مثل بول و براز و عرق دفع هرگز فضیلت او صادق نمی آید زیرا که این فضلها
باعتبار باحتیاج سها نیست بخلاف منی که بهر تنقیه فائده اش بقول آنکه منی
قره عین الخ باثبات رسیده پس فضیلت این باعتبار بول و براز وغیره ثابت
گشت و اگر فضله باعتبار ما یفضل من غذاء الاعضاء تصور کرده آید تاهم
قابل تسلیم نیست زیرا که غذای اعضاء اینچنین اند حاصل میشود چنانچه شیخ در قانون
تصریح کرده و نیز باعتبار عدم [illegible] هم فضله قرار خواهد یافت با وجودیکه
مربی بدن و مدار حیات موقوف بر آنست با آنکه در قوام بدن دخلی ندارد [illegible]

ونیز اگر منی نزد اطبا فضله بودی تصدیق قولش که اگر دو چند شیء غیر صالح بیرون
کرده آید بمقابله آن ضعیفت نمیکند چه بطور صادق می آمدی و ظاهر که اگر منی فضله
بودی هر آئینه استفراغش مضعف نبودی چه استفراغ فضله باعث آسودگی طبع میباشد
نه مضعف اما سبب شدت حصول ضعف از استفراغ منی نسبت بدیگر استفراغات
از انجاست که ماده منی نضیج دم صالح والطف محصله از استحالات کثیره بعد هضوم
اربعه میباشد قریبة العهد بالانعقاد یعنی حین وقوع هضم چهارم عضوی بعد
بدل ما یتحلل اعضاء ما بقی فاضل بوده باوعیه منی مجتمع گردیده غذا از این شده نضج
مرتبه ثانی یافته باسم منی مسمی میگردد و این ماده مجتمعه بسبیل مدد از اعضاء
میرسد نه آنکه در وی مخزونه میباشد پس استفراغ این وقت جماع یا نصفی است
یا زاید یا کم بهر حال بسبب قلت مقدارش ضعفش کثیر خواهد بود چنانچه در اکثر در سه
چهار جماع اوعیه اش تهی میگردد لهذا کثرت کنندگان مجامعت را اکثر بتجربه
اخبر شده انزال بجای منی خون می آید بخلاف استفراغ دم و دیگر اخلاط موجوده
بدن که هر آئینه استفراغش اقل قلیل نسبت موجوده بدنیه کمتر میگردد پس ضعفش
چنانچه باید ظهور نمییابد ونیز استفراغ دم اکثر بوقت ضرورت میباشد و ضرورت
داعی آن بنابر فسادش بوقوع میرسد پس حین خروج اخلاط فاسده آسودگی طبع
میگردد نه ضعف بخلاف استفراغ منی که ضرورت بی ضرورت بنابر التذاذ
و بانواع تشهیات طبع ... و ... صالح ... میباشد پس استفراغش ... الدوام

قلت مقدار منی و استفراغ خون قلیل آنهم اتفاقی باشد بکثرت مقدار چه طور مقابل
باشد پس ظاهر که حال رقت وصول منی باعث وقوع استحالات کثیره و کثرت
اخراجش باین مرتبه و کثرت دم مع دیگر اخلاط با وجود اتفاق اخراجش باین مرتبه
برابری نمی کند علاوه ازین کثرت استفراغ هر ماده که باشد باعث ضعف و
ضرر ابی بنسبت خواه منی باشد خواه غیر الا ماده مرضه چنانچه پیداست که حیض
گاهی خلاف عادت بوجه من الوجوه خروجش بطور تکیه باشد الاکثر بنسبت بدن
صاحبش ضعف و غشی و برد اطراف و دیگر حالات ردیه حادث می کنند که از کثرت
استفراغ منی ها هم عارض می گردد و نیز گرامی رطوبت قریبة العهد بالانعقاد را از فضله
نشمرده همچنین حصول لذت که عند مجامعت از تحلیل روح حاصل میشود همراه فضله
کسی نگفته و نیز تعلق روح کثیر بسبب رقت فضله همراه فضله نمی باشد بهر حال
فضلیت منی باعتبار رطوبت قریبة العهد بالانعقاد بودنش و کثرت استحالات
و کثرت تعلق روح بنسبت دم و اجزاء صلبیه جمیع بدن شدنش فضیلت بر فضلیت
پس منی جسمی است رطب سیال متحصل از امشاج بدن باستحاله که صلاحیت مبدائیت
با آنکه تکون کرده از وی شخصی دیگر از نوع منفصل عنه یا قریب آن نوع باشد مثل
تولید استر که از منی حمار و اسپ باشد بطور مباین مراد از جسم درین محل جسمی طبیعیست
و از رطب آنکه قابل باشد بسهولت انفعال و انتشار و از جمله تغیر و هیئات
و آنکه باشد سهل القبول برای انفعالات که تمام شود خلق بآن و از سیال انبساط

یعنی از جنس

اجزایش متصل با سفل قضیب و وابسته شود بجسم دیگر تا آسان شود انزلاق منی در قضیب
جمعش که باعث بر تولید است و از استحاله امشاج بلغ تا که باشد تکونش در انثیین
و عروق که قریب این باشد و از قید اخیر تا که خارج گردد باین باقی اقسام رطوبات
همچنین خلط مستحیله از غلط و از رطوبت قریبة العهد بالانعقاد و رطوبت ثانیه
است چنانچه حکیم علی شارح قانون تحریر پیشش فرموده و ماده منی فضله هضم
رابع است که بعد اتمام هضم عروقی رطوبتیکه از افواه عروق مترشح باعضا بوده
متوزع غذاء باعضاء میگردد و بعض اعضاء تمام شده غذاء عضو گردیده
باقی مخزونه نزد اعضاء بنابر تغذیه وقت فقدان غذاء میماند چنانچه عند فقدان
غذاء آن بقیه بعد تغیر حقیقیه غذاء آن اعضاء میگردد و از این باقی ماده منی
میشود و اطلاق فضله بر ماده منی باعتبار ما یفضل عن غذاء الاعضاء است چنانچه عند
قرار داد شیخ منی را از جمله رطوبت قریبة العهد بالانعقاد چگونه مثل دیگر فضلات
بدنی بقصور کرده آید چنانچه صاحب بحر الجواهر فضل بالضم یعنی افزون از چیزی
گفته نه آنکه قابل رد و دفع باشد مثل بول و براز و عرق و مخ و طریق وصول
این ماده از امشاج بدن با انثیین بعضی بنحوی کرده اند که بعد تناول غذاء معتدل
هفتاد و دو ساعت قابل استحاله منویت بوده از جمیع اعضاء براه عروقیکه
قاسم غذاء اند بکبد می آید و از کبد بواسطه اجوف نازل بکلیتین از کلیتین بیضتا
بواسطه شعبه اجوفی که بانثیین آمده منتسج گشته اند بانثیین رسیده بعضی مرتبه ثانی

یافته منی میگردد و ازینجا باوعیه منی میرسد اما از قول قدما حکما وصول این ماده
به بیضتین نیز ثابت که این رطوبت بعد هضم رابع از جمیع اعضا بامر پروردگار عالم
بواسطه حرارت غریزی تجزیه میکند سوی دماغ و در دماغ رسیده بسبب سردی
اینجو جمع حرارت متصاعده از و زوال یافته سرد بوده متکاثف میگردد
و بقوام اصلی که قبل از صعود رسیده داشت میل میکند و از دماغ براه عروق پس
گوش به نخاع وصول می یابد و فائده وصول شدنش به نخاع تقویت استفاده قوت
مصلحه دماغی است از تعدیل تا بار دیگر قبل از استحاله منی قابل تجزیه نماند پس
آن ماده از نخاع براه صلب بکلیتین تا آنکه رسیده بموضع قریب بانثیین ابعد و
بکلیتین و سه عروق نیکه از کلیتین به انثیین آمده نزدیک انثیین وصول میگردد و اینجا
عروق ملوا از خونیکه استفاده حرارت از کلیتین پیوسته است وقتیکه آن ماده
نازله دماغی باین عروق میرسد تعدیل میابد و مشابه او میگردد باستحاله خفیف
اعنی رنگ نازله دماغی بسفیدی میگراید و ازینجا بانثیین رسیده اتمام
تعدیل مزاج و سفیدی رنگ و نضج آن میگردد پس مندفع میشود باوعیه منی و در اینجا
نضج کما ینبغی یافته منی میگردد اما آنچه بحد کمال رسد از تعدیل مزاجی و نضج و سفیدی
رنگ او در انثیین و رسد بعد ازین باوعیه منی از او منی مجازی میگویند بجهت مشابهت
آن بمنی حقیقی چراکه این فضله غذا ثالثه است و نیست مختلف الاجزا که شرط ماده
منی قرار یافته بل هست متشابه الاجزا چون فضله غذا ثالثه است لهذا

تحصیل منی تحقیقی نمیشود و هذا ما قال القدماء من الحکماء فصل اول از
باب دوم از مقاله دوم اما بقراط جمهورا مادهٔ منی را از دماغ مقرر کرده و ورود
نزولش از دماغ براه دو رگی که پس گوش است بنخاع و از نخاع بجانب صلب بوده
بکلیه و از کلیه بواسطه رگیکه از کلیه بانثیین آمده بانثیین می آید لهذا فصد رگ پس
گوشی را سبب عقر و قاطع نسل دانسته و بعد نزولش از دماغ و حصولش نخاع باعث
کمال آن تصور نموده و نیز با بعد مسافت تغیر مزاج مادهٔ منی راه نهد و جالینوس مخالف بقراط
بوده اما شیخ در قانون مظهر که از کلام جالینوس قطع این دو رگ بعقر ثابت نگشته
و اعتقاد شیخ بقطع رگ پس گوشی در باب نسل سبب عقر موید بقراط بوده اما جمهور
مادهٔ منی تنها از دماغ معاون او نگردیده اگرچه بخمیر و اصل آن از دماغ مقرر است
بلکه بتشریح اجتماع مادهٔ منی از جمیع اعضاء بدن بهر سه اعضاء رئیسه و ازین هرچه
مجاری بانثیین گفته و مشابهت مولود بوالد و تولید عضو ناقص مولود بمقابله
عضو ناقص ابوین دلیل بر اثبات مدعی خود آورده و علامه باختیار مذهب جالینوس
در عدم قطع نسل بقطع عرق پس گوشی صحیحا بیان کرده که در صورت تسلیم تولید
منی در دماغ پس قطع عرقین با آنکه سبب گردد برای انقطاع منی بالکلیه یا برای
قطع نسل باین مراد تا که انحدار مادهٔ منی در عرقین و از آن بانثیین و قیس سبب
زوال بعید جمیع نگردد استفاده قوت عاقدیت منی نماید و یا مراد این تا که امتزاج منی
از عدم عرقین نگردد بمادهٔ منی نیامیزد و موجب نگردد قطع نسل الا اولا ظاهر البطلان زیرا که

کسی را که انقطاع هر دو رگ گردند انقطاع منی بالکلیه نگردید و همچنین ثانی چرا که
انقطاع انثیین محال بود عرقین باعث نسل نشود و التحقیق ما قال الشیخ فان العرقین
خلف الاذنین سبب لحصول المادة المنی من الدماغ
الی الانثیین وعند القطع و ان کان لم یمکن انقطاع المنی بالکلیه
الا ینقطع نصیب المادة المنی من الدماغ والظاهر ان انعدام
المادة المنویة من الدماغ لم یحصل الاستعداد فی المنی فی
تولید الدماغ ومن البداهة ان نقص عضو الابوین لا محالة
یوجب نقص العضو المولود دون اعضاء الرئیسه فان نقصانها
سبب لنقصان خلقة المولود حتی ان ایلامه و اسورامه و جراحته وغیرها
فی الاکثر مهلک فعند انقطاع احد منها کیف یوجد الخلقة
ویبقی النسل و مراد از دم در تولید منی مجموع اخلاط است نه دم تنها چرا که
تولید منی از مجموع اخلاط است من حیث هو مجموع و اطلاق دم باشتراک
لفظی در محاوره بر مجموع اخلاط صادق می آید زیرا که وجود دم تنها بغیر اخلاط دیگر
در عروق کسی باثبات نرسانیده الا مع قلت و کثرت نسبت با خلاط دیگر و نیز
عند غلبه مجموع اخلاط فصد مستعمل میگردد چنانچه وقت شدت وجع قولنج که اکثر از ماده
بلغمی متحقق است اطبا را فصد میگیرند و همچنین در ذات الجنب که آن نیز در اکثر از ترکیب ماده
صفراوی و بلغمی میباشد گرفتن فصد و مسهل قرین داشته اند بدانند که رنگ شئی بنابر

مناسبت محل که در خلقت لحم سفیدتین حصول گردیده سفید میباشد و بل از دواج
کثیره و اتحلل بسبب احداث زبدیت باعث بر ازدیاد سفیدی آن میگردد و چه بعد خروج
بیرون بسبب زوال زبدیت که باعث غلیان شیر باشد سفیدی آن کمتر میگردد و ظاهر
غلظت منی نسبت بخون زیاده معلوم میشود و سببش غلیان و نضج بمرتبه ثانی است
فی التحقیق غلظت حقیقی نیست زیراکه وقت خروجش بسبب زوال زبدیت و غلیان
رقیق میگردد و بخلاف غلظت خون که چون سرد میشود بسته و منجمد میگردد و منی مرد
نسبت بزن سفیدتر و غلیظتر است و بعضی بر آنند که رنگ منی سیاه فام سیاه
میباشد و دور از صواب است چراکه ماده منی فی التحقیق خون است و چون حبشی هم سیاه
نمیباشند چنانچه مشاهده عند اخراجش بسفید شاهد و نیز مخلوقیت لحم باعتبار اصل
خلقت بسفیدیست علی الخصوص لحم ثدی و اینچنین از نجهت بنا بر سفیدی
محلی استحاله دم بشیر در پستان و استحاله ماده منی که نیز دم است و اینچنین سفید
میگردد و مشاهده شاهد بر آن که شیر زن سیاه فام بل زن حبشی سیاه نمی باشد
والیضاً منی مرد حبشی **فصل دوم از باب سوم از مقاله دوم** مسئله مختلف
فیه بین الحکماء والاطباء بوجود قوت عاقده و منعقده در منیین اما حکماء پس قائل بوجود
خود مظهر اند که اگر در منیین هر دو قوت تصور کرده اید هر آئینه وجود مولود از منی
واحد ممکن الوقوع باشد والحال لیس کذلک بشهادة التجربة اما الاطباء
مثل جالینوس وجود قوتین منی واحد بیان کرده و حجتها بجای خود قرار داده الا اعانت

منی مرد و منفعلیت منی زن غالب شده لاثبات احد القولین و نیز سبب
عدم قدرت بر چگونگی حالاتش لا یعلم حقیقة حاله الا الله بعقل میگذرد که
چون منی مرد حار یابس و منی زن بارد رطب تا وقتیکه منیین مجتمع نگردیده اعتدال
فاعلیتین و منفعلیتین ظهور ننماید قابل تولید نمیگردد بلکه هر دو بر اصلیت مزاجی خود
باشند و تغیر دران راه نیابد پس منی مرد فاعل و منی زن منفعل گردیده آمده والله
اعلم بالصواب **فصل سوم** از باب دوم از مقاله دوم و نیز حکما متفق اند بر اینکه
انجذاب منی از جمیع اعضا میباشد چه ماده منی فضله هضم چهارم عضویست و نیز اتفاق
دارند که منی متشابه الاجزاء در حس و اختلاف فیمابین که آیا منی مختلف الاجزاء
تحقیقی است یا نه مذهب بعض شق اول قرار یافته بدلیل آنکه پیدایش کل عضو از جنین
بسبب انجذاب جزء جزء از هر اعضا مشتبه والدین بوجود می آید چنانچه عینان
از جزء منجذب از عینین والدین و انف از انف جنین حسب جمیع اعضا جنین از جزء
جمیع اعضاء والدین بظهور می آید از جهت مشابهت مولود بوالدین قال بهرین
زیرا که مثلاً جزء منجذب از عینین تخلیق انف و جزء منجذب از انف بوجود عینین
ممکن الوقوع نیست چرا که قرینه و منی متشابه است که بوجود هر عضو از عضو مشاکل خود بوجود آید
فائده و نیز بعضی قدما فیمابین مختلف اند که منی متشابه الاجزاء است یا متشابه
الانفراج پس ارسطو و اتباع آن معتقد اند که منی متشابه الاجزاء است زیرا که منفصل
انما [illegible] فقط و نیز کل جزء منی متشابه است [illegible]

که منی متشابهة الامتزاج است چراکه خارج میگردد از کل بدن از عظم شبیه بعظم و از لحم
شبیه بلحم و علی هذا القیاس حقیقت کل جزء منفصله مغایر است برای حقیقه جزء دیگر
بنابر اختلاف اعضاء که این جزء از آن بر میآید و بنوقت نمیباشد متشابهة الاجزاء
بل متشابه الامتزاج زیرا که حس تمیز نمیکند در میان این اجزاء با وجود آنکه در نفس الامر
متمیز است بعض ازین اجزاء از بعض و برای کلواحد ازین مذاهب حججها اند که
محتمل این مختصر ندارد و انتباه ما اختلاف اطباء در جزئیه منی مرد نسبت جنین
ظاهر چنانچه جالینوس ناقل از معلم اول مظهر که منی مرد مختلط نمیگردد و متکون را و
نمیباشد جزء از آن و اظهار شیخ در شفاء که نیست این رای معلم اول بل بیان معلم
بر ینکه اختلاط منی مرد با منی زن باعتبار فاعلیت است نه مادیت و تیر عدم
دخول آن در اقوام اعضاء با هر چه دخولیت در قوام شیء از خواص روحیه است
یا آنکه باشد از شان او بعد افاده قوت تحلیل اما شیخ نفسه مضطرب گردیده کلامش
درین مسئله اگرچه بتصریح کرده در قانون هرجا که گذشت که کلواحد از منیین جوهر اند جنین را

فصل چهارم از باب سوم از مقاله دوم مسئله مختلف فیه بین الاطباء

وجود منی زن بنا بر مشهور از معلم اول اعنی ارسطاطالیس وجود منی انکار
است مگر از جنس دم طمث قرار میدهد و شیخ الرئیس بعد طول کلامی در نفیا هم خلاف
از معلم اول اقرار بیافتگی رطوبت نسبت زن شبیه بمنی کرده آمیز و متکون را
... علقت جنین برای ایشان ثبت میشد استنباط کرده و نفیا

منی را بدم طمث بنحوی بیان کرده که لذت می یابد زن بسیلان منی بطرف رحم
و تشالم میگردد بجهت یابان دم طمث و اقرار شیخ بطور اظهار حق بر وجود منی زن
گردید بلکه قوت عاقده بمنی مرد و منعقده در منی زن گفته اما جالینوس مقرر
منی مرد و زن است و قوت عاقده و منعقده نسبت هر دو و مظهر گردید الا ترجیح
عاقده بمنی مرد و منعقده بمنی زن سید هذا اما علما و حکماء فقط به عاقده بمنی مرد
و منعقده بمنی زن مصر اند و فیما بین فریقین بنا بر ثبوت دعوی خودها دلائل
و حجتهای موثقه هر یک بطول کلامی متکلم اند که اظهار آنها در فاتر باید که مختل حجتهای
متخاصمین گردد از بجهت خلاصه مطالب متخاصمین را اشاره کرده دلائل که احتمال
زده اند دارد و اگرچه اثبات مذاهب بنحوبی ممکن میباشد لیکن آن امکان گنجایش
این مختصر نیست اینکه آن بجهت قدر الیس در صورت امتزاج منیین منی مرد بسبب تقاضای
نوعیت خود و یا قریب انوع منعقد میباشد و دیگر آنکه بالغی باشد اعنی نقص منیین و یا نشد
آن در منی زن تشریح است در قبول صورت موافق نوع منفصل عند الحکماء.
متفق اند که عند اختلاط منیین منی مرد فعل میکند بقوت عاقدیت در منی زن و منی
زن و دم طمث در جرمیت بدن مولود دخل عظیم دارد و اکثر دخل منی مرد
روح بدن مولود است مثل مایه در پنیر اما از انجا که در اثبات منی زن دلائل و
حجتهای جالینوسی بمقابل ارسطاطالیس بحثها صحت پسند خاطر آید لهذا پاره
ازان بنا بر استفاده حوالهٔ خامه میکنیم تا اهل انصاف بنظر انصاف منصف باشند

و جانب حق نگاه داشته بطلان آن تصحیح نده‌هند بدانکه ارسطاطالیس بر انعدام
منی زن مقر بل از جنس دم طمث نامیده و جالینوس در وجودش حجتها بیان کرده
اول آنکه از تشریح زنان معلوم شد که در اوعیهٔ منی زنان رطوبت سفید لزج موجود است
چنانچه در اوعیهٔ منی مردان دوم آنکه عارض میگردد بزنان عارضهٔ اختناق
رحم بسبب بعد عهد ایشان از جماع پس انزال میشوند و تلذذ می‌یابند از خروج
آن همچنانکه حاصل میشود التذاذ از جماع و موجب رستگاری ایشان از آن علت
میگردد سوم آنکه اگر منی نبودی برای زنان منی هر آئینه خلقت انثیین برای ایشان
عبث میشد چهارم تولد اعضاء اصلیه مثل استخوان و رگها وغیره از رطوبت
لزج که عبارت از منی اوست آسان‌تر میشود البته از تولید آنها از خون پنجم فرزند
گاهی شبیه به پدر و گاه مشابه بمادر بنسبت منی پدر مشابه پدر و بباعث منی
مادر مشابه بمادر میشود ششم اگر تولید جمیع اعضاء از خون باشد هر آئینه ممکن
بود عود هر یک اعضاء بعد معدومیت آنها و نیز ممکن باشد اتصال اعضاء اصلیه
بعد قطع آنها بسبب وجود ماده و فاعل و شیخ از جانب ارسطاطالیس حجتهای
جالینوس را بدلائل غیر صحیح بمقام شفاء که حواله آن جانب شیخ کردن احتجاجیست که
بنظر نگذشت از تحریرش باز ماندم و نیز در صورت عدم ثبوت منی زن خلاف
حکماء عاید میگردد زیرا که قوت عاقدیت بمنی پدر و منعقدیت بمنی زن مع حجتهای
کملاء خویش باثبات رسانیده‌اند و نیز اگر منی زن معدوم میشد چرا شرط توافق

انزالین در وجود حمل مختار جمیع اطبا میگردید زیرا که فرق در رطوبت و منی و دم
طمث بهمین طور قرار یافته که سیلان رطوبت بغیر التذاذ و بے عمد و مدت دیگر
حالات انزال که بجا نگاهش مبرهن گردیده میباشد و خروج منی با التذاذ و علامات
مختصه اش که در ضمن انزال منی ضبط یافته بار میباشد و جریان دم طمث را
ایام مخصوص به ایام جریانش وا منگیر میگردد و اگرچه منی را منجمله رطوبات
بدنیه تصور بوده آید باشتراک اسم مشترک نتوان گفت الا اسم منی تا که رطوبات
بدنی نضج مرتبه ثانی بمحل خاص خصیتین وا دعیه منی نیابد باسم منی مسمی نگردد
مقاله سوم خالق ارض و سما جلت عظمته از مخلوقات اجناس و انواع و اصناف
لاتتناهیه خلقت کرده که انحصار آن بمد وحیطه بهت عبدیت خارج از وهم و خیال
اما آنچه از آن بقضا و معاینه قرین پیوسته بنگارش آن پرداخته از انجمله آفرینش
خواجه سرایان است صنف بوده بادامی و پستی و صندلی قضیب بادامی مثل بادام
و پستی بقدر پسته و صندلی سوای سوراخ مخرج بول عضوی نمیدارند بنا بر یافته
ذکوریت نسبتی می آیند و باعث انثیت که لازمه عدم ظهور ذکر و خصیه است تا نوبت
اختیار مینمایند غرضکه چند تنکه بحسب ترکیب غلبه مزاجش میبایند با آن فعل کارچند میشوند
و در شخص وجود است که علامت فارق فریقین است بخواجه سرایان میشاید که
مخصوص به بادامی باشد و بغیر آن امر اتفاقی محقق ابدا ... محقق شد تا بعل
عجبا شهرت یافته که زنان مربوطه بعشق مساحقه زنان و خواجه سرایان بکار مردمی مشغول اند

[illegible]

و در فقه این مسبوق زنان ترقیم یافته وقت ضرورت حمل آور شود و قیمت اسقم

بسبب قلت خون و کوری و نابالغی سواء مخرج بول مخنث جانبین مینا شد پس قسم خنثی

خواجه سرایان داخل خنثی گردید و بعض از عضو یقین افزوده تساوی ماده المادی

الا حج بقوت یکی از آن کرده لغلبه مزاجه و علامت قوت و اصالت هر یک

خروج بول است از آن مخرج و ظهور حیض و استقرار حمل به سبیل ندرت

و در اناث خروج منی و فاعلیت حمل اتفاقا بذکور مصدق نشدت آن بوده

مثل قطع عضو و ضعف و تدبیرات بجراحیم بعمل می آید که معطل است و بیکار و گاه

مساوی داشته از جهت فقها تحقیق مشکل نام نه کرده و حکایت جناب

حبری قبایل کعبه مرحوم مغفور تعالی بر بین و قومیت رسید مسی مخنث به لفظ

هیجر اشتهر باعث غلبه مزاج اناثی و مخلوقیت به اخلاق زنان قطع عضو

تناسل شده اند که آن جراحیم کرده و پیشه ابوبت اختیار بسیار شده از آن میان

پیشه جمع شده به لفظ اگر دو قرار رسیده که منفصل به انفصال قضایای خیابان

و بسبب کثرت ساعت قرین مصدق بیوت که قضیه اتفاقی را گفتن هم [illegible]

نا بدل ضروری قرار یافته که چنین شرکت شخص جدید که [illegible] ساز

درست میکنند که شرکی شیاع و هر دو در انجا نشینند با تخصیص جداگانگی و یکبارگی است

بدر شده شرکت حالات آنها نگردد سواء [illegible] قیاس یکی آید قومی جدید از

قبیل مخنث که خود را به لفظ زنانه نام میکنند الفاظ غلبه مزاج اناثی [illegible] که

[illegible]

قطع عضو تناسل نموده شریک مخنثان شوند با بوئیت و رقص را پیشه میکنند ناز و کرشمه
زیاده از لولیان میدارند و در اکثر بسبب غلبه مزاج ذکوری خود فاعل بوده صاحب
توالد و تناسل میشوند پس بهرحال اظهار سبب ولادت هر یک لابدی آمد پس ظاهر
که از دلائل طبیه باثبات رسید که مزاج نر گرم و خشک و مزاج مونث سرد و تر
بالضروره یعنی هر یک متشاکل مزاج هر واحد باشد بوقوع توافق از الین بحکم خالق
بے نیاز تا اگر اجتماع منیین بسبیل توالد و تناسل ظهور یابد حرارت و یبوست منی
مرد با برودت و رطوبت منی زن مختلط شده اعتدال فاعلین و منفعلین ظهور گرفته
فرزند معتدل المزاج بوجود می آید و در صورت کمی و بیشی فاعلین و منفعلین میلان
مزاج مولود بدان سمت قرار میابد مثلاً مزاج ذکوری بیست درجه حرارت و بیست درجه
برودت و پانزده درجه یبوست و ده درجه رطوبت و مزاج اناثی بیست درجه
برودت و بیست درجه حرارت و پانزده درجه رطوبت و ده درجه یبوست قرار
داده آید اگر چنین امتزاج منیین تحت غلبه یافت یعنی حرارت و یبوست ذکور
بمزاج اصلی خود خلق گردد که جمیع صفات و خواص مردانه داشته باشد و در صورت
کمی و بیشی این اختلاف در مردانگی می افتد چنانچه اگر بین مزاج ذکوری و مزاج
مزاج اناثی کما ینبغی صورت بندد مرد با اعضاء مردانه و بعض اوصاف زنانه بوجود آید الا
راغب بمابوئیت بالفرض وقت جوانی بسبب اتفاق اگر راغب شود و قدرت یابد
بواطت نیز تا آن قوای جسمانی ضعیف خواهد بود لانه لازم مزاج الاناثی بعد جمیع

وجود مولود در حالت اعتدال فاعلین و منفعلین کما هو حقه مراد از نیست نادر الوقوع است کما ثبت فی محله الی آخر ۱۲ منه سلمه الله

خواجه سرائی علی الدوام بالبون خواهد ماند و در زمرهٔ مردان مابونی مسمی گشته شریک زنانه و مخنثان نخواهد شد و در صورت نقص فیضان مزاج اناثی در طفولیت با وجود صحبت سلّه این فریق مابونیت اختیار خواهد کرد و حین ظهور قوای حیوانی اکثر بفاعلیت و گاه به مفعولیت الا در آخر عمر وقت زوال قوای بهیمی سوای مفعولیت کار دیگر نخواهد کرد

تحبب العادة المستقرة فی حد ذاته الامّ بیت قسم اول اکثر شریک بالات مردانه خواهد شد قوی المزاج این قسم که لازمه قوی الشبق و قوت حرارت غریزیست در حالت طفولیت البته بمفعولیت گرفتار بوده و حین ظهور حرارت غریزی و قوای شبابی سوای فاعلیت فعل دیگر نخواهد کرد لان قوة المزاج الذکوری و ظهور الحرارة الغریزیة و القوی علی کماله یمنع و یدفع المزاج الاناثی لکونه ضعیفا فی اصل الخلقة و اگر فیضان مزاج اناثی باعث نقص مزاج ذکوری گشت الا قلیل بنسبت به اصل خلقت از قسم زنانه تولد خواهد شد و در صورت کثرت نقص مخنث تولد خواهد یافت و بعد قطع عضو تناسل شریک مخنثان خواهد گردید و اگر با وجود عدم فیضان مزاج اناثی در اصل خلقت مزاج ذکوری رو به کمی خواهد نهاد الا العلت خواجه سرا با وصاف مردانه از قسم بادامی و یا پسته پیدائش خواهد یافت لقلة مادة العضو الذکوری و کثرت و شباهت مابونیت نخواهد داشت بل بسبب قصر آلت اگر قدرت بر جماع زن نخواهد داشت بمساحقه زنان گرفتار خواهد شد و اگر با وصف کمی مزاج ذکوری و نقص ماده

[illegible]

ذکوری تابع مزاج اناثی داشته باشد خواه از قسم صنفے پیدا خواهد شد و اگر
به قسم صنفے خواهد سر زد اعضا و اوصاف مردانه باشد و در خواهش بود و اکثر
زنانه ورنه مرد خنثی شمرده گی خواهد یافت چرا که اطلاق لفظ خنثی در اصل آنکه عضو زنان
و مردان ندارند کرده اند غرضکه بر قدر کمی فیضان مزاج انوثی خواهد شد باعث
کمی مفعولیت خواهد گردید و به قوت مزاج ذکوری در افعال لازمه مزاج ذکوری و خلاف
این لازمه مزاج اناثی و گاهی قوای جسمانی بقوت الآیه باعث ضعیفی مزاج خلقیه
ستالا و مفعولیت راغب نباشد مدعا و محصل آنکه کسے که مزاج مردانه در اصل خلقت
پیدائش نیابد قوی القلب و دیگر افعال مردانه میدارد چه حرارت در قلب ایشان
بکثرت میباشد مثل اسد بخلاف زنان که برودت مزاج ایشان قوی میباشد مثل
ارنب و تصلب اعضا و نشان غلبه مزاج ذکوریت است و اوتار یافتگی مزاج اناثی بر سر بری
و تری ظاهر اگر آثار بر مزاج خلقی خود افزونی یابد زن به اوصاف زنان مخلوق
خواهد گردید و در صورت غلبه مزاج ذکوری و غیره اوضاع زنان الا صفات
مردانه از اعضا و غیره خواهد داشت لهن غالب بسوی ... راغب خواهد شد اما در صورت
خلاف این با وجود کمی مادتین علی سبیل التساوی مع تساوی مزاجین غلبه ماده
اناثی یا غلبه ماده ذکوری یا تساوی مادتین و غلبه مزاج انوثیه و یا ذکوریه در
صورت اول خنثی که سوراخ بول عضوے جابجین نیابد شد و در ثانی خنثی که عضو
زنان بقوت داشته باشد و در ثالث خنثی بقوت عضو مردان و در رابع

خنثی مایل بمزاج اناث و دوم خاص خنثی مایل بمزاج ذکور و در قسم رابع و خامس اگر
با وجود تساوی کثرت ماده مین باشد عضو جانبین خواهند داشت و الا فلا و مین کثرت
ماده اناثی میباید که تولید رحم و ظهور پستان هم صورت بندد و بسبب قلة المادة
و کثرته و وقت شدت غلبه مزاج اناثی مانوثیت و در حالت غلبه مزاج ذکوری
بسوی ذکوریت خواهد شد چنین عدم عضو قضیب و نرمی بشره علامت انوثیت فایده
جلیله بباید دانست که قطع عضو تناسل قبل از بلوغ و نقصان مزاج ذکوری که
علامتش ظهور ریش و برودت و استحاله صدا است و صدای مردانست حاصل میباید
مانع فیضان مزاج ذکوری میگردد بل مزاج شبیه اناثیت خصیان است پس باید
دانست که قطع العضو قبل از بلوغ سبب عدم رستن ریش و غیره و باعث
عدم استحاله صدای ذکوری میشود و العبد از بلوغ و فیضان مزاج ذکوری
در اعضا و ظهور گرفتن علامات مانع آن نمیشود بلکه احاصل ما قال الشیخ
فی کتاب حیوان الشفاء فی باب عدم نبات الشعر فی اللحیة
والبروة باب اول از مقاله سوم علت غائی سردی امرد زنان که بدو وجه
قسمت کرده اند یکی آنکه محاجبت جنین بسبب سکونت و تغذیه بنابر تکمیل و نشوان
بعد ولادت بسبب رضاعت و موقوفیت این به نازش ماده غذیه بیدا نام
که حصولش به برودت مزاجی او موقوف گردید چه حرارت باعث تحلیل است
دوم آنکه تولید بدن انسان به رخاوت و سستی برای استعداد

مقدمه بنابر قبول ایجاد کل شهر و فحش و بیت آن چنین احتیاج گردد سوم آنکه حصول
نسل که لازمه سرد مزاجی اوست علیه یافته قابل صلاحیت بنابر ترتیب اجنه
و لزوم سکون و قیام بامر اولاد و مصالح البیت باشد فصل اول از باب اول
از مقاله سوم در یاد خاطر باشد که اعتبار زنان این زمان از دو از ده سالگی
شروع گردی می یابد تا پانزده ساله قابل فرزند بیت از تحمیت جسم و ظهور پستان وغیره
لوازمات الالذ انگیزی حیا بی خبر از حلاوت جماع و لذت سالگی او بیش شباهت
بسبب حلاوت جماع بین و حدتی سالگی است بکمال خوبی و غنج و دلال و کرشمه و شیوه
و ناز شهوت راغب و شائق بلذت جماع آرامگی خود میخواهند و بیک مرد بسته
از جماع سیر نمیدارند و ظهور فرزند بزودی بنمایند و چهل سالگی عجوزه گوشت بدنش
از استخوان سست شده نداوت و بهجت و صفائی روی یکی آورده و ساختگی خود را
میخواهند و خواهان خود میجویند و خضوع و فروتنی و تملق بمردان بیشتر و همین جهت
خواهان مراعات شوهری که در خاطرش جا دهند و در صورت گذشتگی
ازین سن گنجایش و توجهی بجهت مردان نمیدارند لذت سوای حرز دیه مجامعت
اینان حامل نمیباشد چنانچه پنجاه سالگی از قابل قبل و قابل به اعتبار مجامعت
الا قابل پرورش فرزندان و دیگر مراتب اهل دنیا را ناظم و شصت سالگی
تا انتهای عمرش بر عازم مجامعت او لعنة الله علیه و الملائکة والناس
اجمعین بر ظاهر که مرقد رسیدنش بالا آید شهوتش و بالا آید فصل دوم از باب

اول آنکه حق سبحانه خالق ارض و سما از مخلوقات هر یکی را بمزاج خاص خلقت کرده
در باطن طبعی و عادتی تا تناهی عطا فرموده اما در انسان سوای طبع و جبلی
علامتها سوای از اعضاء بیرونی ظاهر ساخته که بعلم قیافه نامزد گردید پس حکمای سلف
و خلفای خلف سعی داشت تمام و میل بالاکلام کوشش و سعی بکار برده اسرار
خفا از روی آئینه بعاجها امکن زدودند اما اشتراک قیافه مرد و زن در اکثر
حالات ظاهر لیکن از آنجا که شاید بدعا و محلی مستدعی اظهار قیافه مختص زنان
دامنگیر گردید نهیت این بی‌بضاعت بر سبیل عقل از روی تجربه و قیاس چاره‌ها
منضبط ساخت والله اعلم بحقیقة الحال کلا فی جمیع اعضاء با وصف
پر گوشت و پر قوت بودنش سبب زیادتی جمیع قوای جسمانی و بهر اعضا نسبت
بموزونیت جسمش نقصانی یابد حکم بضعف آن نمایند و خلاف این برخلاف
و درازی بالا سبزه رنگ لاغر اندام سریع الانزال عکس این بر عکس کثرت شعر و حیرانگی رنگ آن
بر قوت مزاج اول و قوت خلافش بر ضعف و صلابت چهره علاوه و از آثار غلبهٔ
شهوت ناک بیباک بدوری و فربهی و چهره تنگی و فربهی و تحمیت فرج و عکس آن بر عکس آن
سفیدی و فربهی اشیره بر کمی شهوت و سرخی آن بر کثرت شهوت و سمرت بر زیادتی شهوت
نسبت بسرخ چهره بر افزونی آن نسبت سمرت بلندی پیشانی بزردی رونقی او و گرد چشمی
بر شهوت ناکی و سیاه بر عکس زیرگی مع خمار آلودگی آن بر وسعت فرج و خواهش ناکی آن
در اکثر محبوب مردان باشد و شوخی چشم با حرکت سریع علی الخصوص با عیب مرد هر قدر که باشد

بدکاری او دانند و طولانی و فربهی بینی بر طولانی فربهی رحم خلافش بر خلافش
و نیز بلندی بینی بر عمق فرج و عکس این بالعکس تنگی دهان بر تنگی فرج و فراخی آن
بر فراخی او و خوبصورتی دهان بر خوبصورتی او و بدصورتی آن بر بدصورتی او و غلظت
لب بر غلظت کناره فرج باریکی آن بر باریکی آن و ظهور موی لب بالا باعث
کثرت موی زهار ریش طولانی زنخ بر عمق فرج و کوچکی آن بر تنگی او و غلظ گردن
بر بزرگی فرج و دوش بزرگ پر گوشت مع وافضت استخوانش بر قوت قوای
بدنی او و پستان صلب پر گوشت که میل به بلندی داشته باشد مع باریکی کمر
بر پر شهوتی و زیادتی میل بجماع اکثر مرغوب مردان باشد بزرگی شکم کثیر الخواهش
بجماع خلاف این بخلاف این بلندی استخوان عانه مع قلت لحم و شحم و سمین
سریع الانزال باعث زود فرغتی مساحقه زنان و عکس بعکس بلوافی عانه باعتبار
فربهی و مساحتی که از استخوان عانه تا ناف نسبت بموزونیت بدنش زیاده باشد
بر عمق فرج دال الا فلا سرین مرتفع و فربه نیز بر عمق فرج و اگر بعکس باشد
بالعکس تجاذبه ساق صلب و فربه کثیر الشبق و عکس بر عکس پس اکثر امور بهر جانب
که یابند حکم آن را مقدم دارند فائده نیز گفته‌اند اگر باشد دهن زن وسیع باشد
فرجش وسیع و بالعکس صغر شفت سفلی بر ضیق فرج و شرخی زبان بر شدت
تخفیف فرج و زبان مدور گویا که مقطوع الراس است بر کثرت رطوبتش و وجه
بزرگ مع غلظت گردن با وجه صغیر بر بزرگی فرجش با وجه عمیق و کثرت

لحم پستان و ساق و قدمین و حس غلیم الاکثر رنج جانب شهوتی بل بی شهوتی
و حمرت فم جاره و ملمس سخت پستان مع طولانی مایل بزیر و سختی عجان از رد موی نکاح
خطر ندارد و هر جان سرخ رنگ گرد به چشم شهوت ناک و چشم بزرگ مثل گوساله
بر علیه زن و بزرگی دوش خورد و عجان را فرج کبیر و بلندی چشمان جانب پیشانی
وسعت فرج را شاید و نیز فرج شحمی یعنی آنچه شحم آگین نمیباید لذت جماع مگر از ذکر
طویل دوازده انگشتی و فرج طویله حبیبه سریعة الانزال و صغیره بطیئة الانزال
باب دوم از مقاله سوم اما سبب اختلاف موضع ثدی قرینه عقلی مستدعی برآنست
که موضع آن قرب رحم قرار میبایست تا که وصول ماده رحم در حالت حمل به ثدی آسان میگردد
الا آنجا که تولید مولود انسانی بعد ولادت بقیام و قعود و حرکت قادر نیست
بل مستلقی میماند و بعد مدت انتقالات هم میرسد ازینجهت موضع ثدی اش مرتفع
از جمیع جسد بنا بر سهولت ارتضاع بدخول حلمه ثدی بفم طفل بصورت تولید مستلقی قرار یافت
و نیز مسوریت جسمانی او داعی برارتفاع آن بمقام سینه مستدعی شد و اکثر
تولید مولود غیر انسانی از قسم ماشی بقدرت رفتار از ثدی ام خود بسبب قوت
و قیامیت و تحرک بسرعت نسبت مولود انسانی میگردد لهذا ضرعش را اقرب رحم
ماشی بیافرید فائده عجیبه تدبیر علیم و عالم علیم بنا بر آن که قسم خلقت نموده یکی خورد
غلیظ الاصل از بالا باریک که ارتفاع کم داشته باشد مسمی بچکی پستان در عالم است شیر دهی
و هزال بدن از مرض یا بکبر سن معدوم شده سینه صاف میگردد و دوم کلان کچهم

زن موزونیت نمیدارد و به گهباپستان نام نهاده اند و در حالت کبر سن و ارضاع
وغیره مسترخی و سست شده باعث تنفر مردان میگردد و زنان پنجاب اکثر باین صفت اند
سوم متوسط در کلانی و خوردی که با وجود غلظت اصل ارتفاع و غلظت
بالا هم میدارند این را جاجی پستان نام زد کرده اند بهترین اقسام پستان قسم دویم است
بالعرض بسببی از اسباب مذکوره بالاخلل پذیر شود تا هم حیثیت اصلی خود نمیگذارد
و بعد وضع حمل نمیگردد و بسا است که بسبب عدم رواج نصب محرم نمیکنند اگرچه پستان
خوب باشد الا بعد چند قلیل خراب شده معیوبیت پیدا میکنند و بدانکه سر پستان
که به هندی ہٹنی گویند نیز خورد و کلان میباشد خصوصیت کلان به پستان کلان
دانسته اند و گاه بقسمی سوم هم یافته میشود و خورد مخصوص بخورد و اکثر در سوم
اگرچه در حالت ارضاع میل بکلانی میکند و کلان اکثر مناسب لایق بخلاف خورد
انتباه اگر چنین لمس پستان تعقد در آن یابند علامت سستی و اجتماع منی او
مثل زنان و مردان نوجوان دال است بر اینکه از وی آشنائی مرد نشده و اگر شده باشد
بشرح خواهش او نبوده و بدانند تعقدیکه وقت بلوغ بشروع جوانی عارض میشود
بسبب کثرت ماده منویه و طمثیه طبیعه آنرا از اوعیه منی جانب ثدیین بسبیل
بحران بتحجیر صعود میکناند لان المشارکه بینهما و بین اوعیه المنی بالعروق
الواصله ثابت پس انجره متصاعده بباعث سخافت جرم پستان لطیف آن
به تحلیل رفته ما بقی بسبب برودت آن و صنع کثیف غلیظ و صلب گشته تعقد می پذیرد

وکثرت مادهٔ منی و ضعف حرارت تدبیر باعث بر زیادتی عظم و ظهور آن میگردد
و نیز ظهور و عظم آن فعل بحکمت سبحانه ما شانه بلیلت صحیح که عضو مستعد بنابر بود
وقت حاجت باشد لان فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة فصل اول از باب
دوم از مقاله سوم و کسان نا تجربه کار بر معدومیت منی زن مصر اند حق است
که وجود منی زن لابد است و چرا نباشد که صریح مشاهده بشهادت آن شاهد که اخراج
رطوبت رقیق که مراد از منی اوست و قلیل نسبت بمنی مرد در حین شدت
لذت بدفق از باطن حرش حین انزال یافته میشود و تنفر بعد پیش از مجامعت
که تمرد انزال مرد نیز برین تقریست بوجود می آید و علاوه ازین وجود احتلام
بسبیل ندرت لقلة المنی فیه و ظهور حیوان سادن برین لا اثبات القوة المنعقدة
فی فیهما و شهادت معاینه جالینوس و علامه سنی در بعضی زنان مملو از رطوبت
سفید لزج موید این فصل دوم از باب دوم از مقاله سوم فی کیفیت البکارة از
شدت انضمام فم رحم در حالت بکر بظهور احداث غضون است باشد و سبب غضون
انتساج عروق از عروق الرحم بظهور می آید و در حالت مجامعت که اقتضاض
بکارت مراد از وست عروق و غضون می شکند و سیلان دم میگردد و در وقت
ظهور حیض بباعث انفتاح مجری فم رحم الغضون سست میشوند لیکن رافع بکارت
نمیگردد و مجری بول بالای فم رحم است فائده جلیله جل جلاله با عظم شانه آفرینش
رحم بسبب ضعف کرده یکی نرم و باریک اندام و لطیف بود از ضربات قویه متضرر گردد

بلفظ هندی یادھرن مشتهر دوم صلب و کثیف و غلیظ باشد خواهان ضربات قویه بل بغیر او
لذت نیابد به هندی پادھرن شهرت دارد سوم متوسط متوسط و ضروریات و کثافت
و لطافت الا وقت انزال البته خواهان ضربات قویه میباشد بسواد هرن تعبیر کرده اند
و بباید دانست که رحم در اصل خلقت قوی و غلیظ و کثیف باشد و بسبب کثرت
مجامعت و یا بباعث تولید و غیره ضعیف و سهل ساخته اند هم بسبب ضعف متحمل ضربات قویه
نمیگردد اعتبار این بحسب خلقت قادح منصوص نیست لانه داخل فی المرض نیز صلابت
و تلذذ بدن بصلابت و غلظت رحم دال است در اکثر و اگر عکس باشد بالعکس شدید الحمرة
و دیر خواهان جماع را رحم صلب میباشد اشتباه قلت حرص و دیر خواهش و بطی الانزال
بلغمیت مزاج دلالت میکند و صفراوی زود انزال و شدید الحرص و زود خواهش
بجماع اند و سوداوی کمتر از صفراوی و سوداوی کمتر از بلغمی الا دیر خواهش جماع و تعیین
ترکیب طبعی تین بهر ماده که غلبه یابد حکم اورا مقدم دارند **باب سوم از مقاله سوم**
فی حدوث الحیض و احوال الحبلی مخفی خاطر ارباب بصیرت مباد که ابتدای شروع
حیض از نه یا ده ساله و انقطاع آن در اکثر زنان چهل و هشت نهایت پنجاه سال و قبل
میگیرند تا که حیض میکنند و بعد پنجاه سالگی حبل قلیل الوقوع میباشد و اقل مدت حمل شش ماه
چنانچه مشاهده شیخ شاهد بر زندگی او و اکثر چهار سال و حکایت شیخ گواه بران کرده
وضع کرد حمل صحیح طور دندان مولود و بعد چهار سال ما از انجا که اول وقت حیض ...
قرار یافتن خروج دم قبل از تنقیه گردید و همچنین مدت دوره اقل آن دو روز و اکثر هفت یوم

زائد برین شرف خواهد بود و نیز در میان دو سن اعنی ایاسیکه سبب عدم جریانست
و بیست روز نسبت از ماه آینده مقرر گردید اگر عائد گردد شرف باشد و قابلیت
برین مثلاً بعد پانزده یوم هم داخل شرف بین سال نهصد ستین در شرف شمرده گی
بیاید فصل اول از باب سوم از مقاله سوم بقول حکمی جریان طمث زنان
در اکثر غالب ادنی کم از مدت چهارده سال و غایت از بیست سالگی ممکن نباشد
اعنی غایت شروع جریان تا بیست سال و وقت انقطاع سی و شش سال
و نزدیک انقطاع حمل منقطع میشود نه بخیال آنکه اینها ماده طمثیه بکار غذا بیت جنین
در رحم می آید زیرا که از محالات است که این فضله ردیه قابل دفع که مکروه طبیعت
بدنیه است و بجهت رداءت دفع میکند از بدن زن پس چگونه تصور کرده آید که غذای بدن
جنین ازو حاصل میشود و با وجود این بدن جنین و مزاج آن لطیف است و ترکیب آن
ضعیف و قوای آن سست و رطوبات اش افزون پس این سبب باعث خرابی او میگردد
کجا که این فضله ردیه موذیه بل سبب احتباس آن در ایام حمل بنا بر اشتمال رحم بر نطفه پس جنین
و فضله جنین نزدیک بیرون گیش باوعیه رحم از جهت فضله مذکوره بند میشود و نیز در احتباس
آن فایده است که آن فضله مذکوره اعانت میکند جنین را بر خروج بازلاق و نیز ظاهر
که اگر جنین غذا نیافته از و چگونه اخراج مقدار کثیر عند ولادت مشاهده میشد پس غذای جنین می آید
از فضل و اجود دم موجوده بدن ام که آن غذای جنین میگردد و اندفاع بالاصلح بنا
تغذیه باقی میماند مع فضله مذکوره برای خروج بخارج تا وقت ولادت قال العلامه

فتبصر چرا که بس المشهور که دم طمث منقسم بسه قسم میباشد قسمی منصرف بغذاء جنین است
وقسمی که صلاحیت لبن میدارد و بنابرین جانب ثدی زن صعود میکند و قسمی که فضله
است محتبس تا وقت نفاس میباشد پس شناس منافع میگردد و الحق عندی ما قاله
العلامة او عند تسلیم قول المسیحی لا یجوز احتباس الطمث فی ایام
الارتضاع والظاهر ان فی اکثر الامر لم تحیض المرأة فی ایام الارتضاع
الا فی مدة ای فی وقت الشبابیة و کثرت مادة الحیض فلبن
بخلاف الاوقات الاخر و ایضا من البلیة ان احتباس الطمث
فی شهر او شهرین فی ایام غیر الحمل یحدث المرض من الامراض و من
التعجب ان تحتبس الطمث فی ایام الحمل بشرط عدم اغتذاء الجنین به
الی تسعة اشهر انه ردی قابل الدفع و من شان الردی احداث
المرض ولا یحدث المرض فصل دوم از باب سوم از مقاله سوم در آنکه
حکمت بالغه الهیه بکمی حرارت بدن زنان باعث عدم فنای مادهٔ طمثیه بوده
تا باقی ماند بعد تحلیل غذا بقیه که چون پس ضرورت غذاء معده ابی جنین وقت
پیدایش او باشد و آن بقیه جمع گردیده در ماهی مقداری بهم رساند و بابر دفع
تحیض میگردد و چنانچه بعضی مردمان بسبب نقص حرارت خلقی که لازمه ضعف است او
و این بعدم تحلل فضول غذای کماهی بوجود می آید پس حسب قرار داد مزاج جنین با
آن سبیل اخراج خون بواسیری و غیره امر عادی میگردد پس ظاهر که قلت حرارت ایشان

سبب اجتماع رطوبات اکثر ازانکه محتاج الیه بدن ایشان بنا بر تغذیه باشد میگردد و نیز
آن بقیه در وقت حمل غذای جنین میگردد و بعد ولادت بحکمت بی منتهای خالق
ارض و سما در پستان مستحیل بشیر گشته در ایام صغر سن صبی بواسطه رضاعت سبب
پرورش مولود میگردد و علاوه ازین باوقات دیگر چنین زیادتی آن بواسطه
عروق جانب رحم مایل شده بحیض استفراغ مییابد و ثبوت شدت مناسبت
رحم بپستان انتفاخش نزدیک اول اوان حیض کرده اند فصل سوم از باب سوم
از مقاله سوم تولید عدد فرزند نسبت بهر نوع انسانی بحسب عادت اکثر
بر دو قرار یافته بنا بر علیه عدد ثدی ایشان بر دو مقرر گشت ازانجاست که تولد
کلب اکثر بر هشت عدد مقرر گردید لهذا دران هشت پستان مقرر شد
علاوه ازین بشاید که چون خالق بی نیاز با خلقت انسانی را در ابتدای تکوین بر دو پستان
قرار داده است با عقل و تمیز سنجید این منوط گردید که تولید فرزند بحسب
بقای نوعیت خود بحسب خلقت نوعی ظهور یابد چه خلافش باعث خروج نوعیت
میگردد و نیز از ادله طبیه ثابت که چنین استکمال هضم اربعه غذا از هر جزو من الاجزاء
البدن جدا شده در انثیین آمده نضج مرتبه ثانی یافته منی میگردد و تولد فرزند بانثیین
بالتحقیق تحقیق ازانجاست که عند نقصان عضو والدین خالی العضو خاص مولود پدید
می آید از جهت خلقتش مثل خلقت والدین ظهور میگردد بشرطیکه نقصان خلقی نسبت
بوالدین باشد نه اینکه بعد پیدایش العضو باعتبار اصل خلقت مجروح باشد نه عارضی و

فائده عجیبه گاه تولد مولود متعدد از حمل واحد بحکم خالق قدیر جل جلاله وعم نواله
بوجود می آید چنانچه شیخ الرئیس در شفا یاد کرده که تولید یافت از حمل واحد زنی
پنج مولود و زنده ماندند و حکایت کرد از زنی دیگر که وضع کرد در چهار مرتبه بیست
اولاد و دیگر ساقط کرد پانزده صورت و بسماعت معتبری بمقام حیدرجانیه نقل شده که
که اسقاط کرد زنی کیسه که در آن هفتاد صورت خورد موجود بود ولی صدیق
فی وطننا وشهر شاهجهان آباد ولد فی بطنه ثلثه وولد فی بطن واحد
وفی مرتبة اخرى سقط الیس فیه عدة صورة صغیرة باب چهارم از مقاله سوم
لا حول ولا قوة الا بالله مساحقه زنان که در دیار هندوستان بلفظ
چپٹی شهرت میدارد در حالت عدم میسری مرد و بی فکری از زنان و تفقه مشغله
دنیوی و شهوت ناکی و بیباکی مزاج و بی حیائی خلقی که عدم خیال سو رجا بیجا
متصور است و نبودن معلمی شفیق بر سر در صورت عدم شوهری و جبر گیران نشدن
شوهران بلکه جدائی و همنشینی صحبت بد که ترغیب دهنده این امر شنیع باشد
ارتکاب چنین فعل قبیح اختیار میکنند و مساحقگی هم سازند چنانچه مردان در حالت
عدم میسری زنان لیجی از اسباب لواطت را اختیار مینمایند لان من البلیة للعقیم تجیه
و وقتیکه امر عادی شده تا زندگی تارک آن نمیشوند لان العادة لا یزول الا
بالموت اکثر زنان بیحیا و بی شرم باین صفت متصف میباشند چنانچه مردان ابنه
اکثر بیحیا و بیغیرت میباشد مصیبت این سبب رواج و شیاطا هر که چشم زن زنان و مردان بیجا

چراکه علاج معقول است فکری از آن زن اشتغال دنیوی مهو شغل ... نفس خود بافعال خود ۱۷ ... و شایق ... فواید ۱۲ ... علامه ...

هر یک انگشت نما میکنند و زنان صحبت او معیوب ترین خلایق می انکارند بل اندرون
خانه خود ها مانع می آیند و ذبولی این عندالله نیز کمتر از لواطت نخواهد بود و پس
روستایی و این مشهور گشت از انجمله بعضی زنان که طبع شان در اصل خلقت باین
فعل راغب نیست جبراً و قهراً ستوده میکردند وقت خبرگیری شوهران در صورت
مهاجرت طوریکه اتفاق افتد تارک آن میشوند و بعضی که زنان هم بسر سانند با وجود موجودگی
مرد تسکین نمییابند یا بسبب کمی شهوت مرد که لازمه مجامعت بجای دیگر و چرا ندیا
و یا باعث ضعیفی او در اصل خلقت و پر شهوتی زنکه در جبلت و یا در صورت
عدم توالد و تناسل که باعث کمی شهوت اوست وقت غلبه شهوت و بهر سیری
صحبت زنان این طریق فاعل این فعل هم میشوند غرضیکه بوقت سحق شایق
هر دو میگردند و آنانکه رغبت کلی در نفس ایشان متمکن میشود تا زندگی تارک
آن نمیشوند و مشاهده و معاینه مردی تا مدت العمر بدل گوارا نمیکنند و بخاطر نمی آرند
و چرا نباشد که سرانجام این امر از مردی مردی بهیچ وجه ممکن نیست علامت
زنانیکه طالب و شایق مساحقه میشوند لاغر اندام که لحیم و شحیم و سمین بر ظاهر ایشان کم
میباشد علی الخصوص بر فرج و استخوان عانه آنها مرتفع نسبت دیگران و خواهش
از حد بسیار ندیده وی مفتون زنان میشوند و تا زندگی انس مردان گوارا نمی نمایند و
قسم قسمت کرده اند قسمی از سحوره ترتیب میدهند که طولش بحسب علی الخصوص انگشت
که از سبب صفا و قابل این فعل میباشد در صره انداخته موافق گنجایش فرج میباشد

و بالائی آن غلاف مخمل که پارچه و غیره و نهایت نرم بباشد مرتب مینمایند و در آخر
آن ریسمان گنده نصب بسازند و چنین مساحقه زن که بجای مردی باشد آن
سبوره را بالای استخوان عانه خود داشته ریسمان را بکمر و سرین خود محکم می بندد
و از بهدانه و اسبغول و غیره لعاب گرفته آلوده و نرم نموده دخول مینمایند و مثل
مردان بحرکت شده منزل میکنانند و بسا است که زنکه بالا تبدیل هیئت خود مثل
مردان مینمایند لعنة علیه بهذا الفعل لانهما ما نوشته بالاشکال و او ضاع
الرجال چنانچه بعضی دستار می بندند و بعضی ریش بند قائم بسازند ابتدا
وقتیکه لذت این در دل زن جا گرفت ترک آن هیئت بعمل می آرند و قسمی
بغیر سبوره زن بالا می آید و استخوان عانه او با استخوان عانه خود آهسته آهسته
می ساید هر قدر مدعه که بخواهند علی الخصوص بجای عصبه پیشابگاه زن زیرا از
فرط لذت بیتاب شده منزل میشوند و زبان زد است که از فرط لذت رحم
هر دو بیرون آمده میسایند و انزال مینمایند این سخن دور از قیاس است
اگر باشد امر اتفاقی زیرا که رحم پیشابگاه خود نیز و یک ناف از رباطات و غیره
مربوط است و خروج او ازین فاصله بعلیحدگی از اصل ممکن نیست و امکان او
غیر ممکن پس این سخن طوری صورت نمی بندد و آنکه از کثرت ضعف که از نتیجه کثرت
مجامعت و توالد و تناسل و غیره است مسترخی شده وقت نشستن برآمده
محسوس میشود قطع مقصود نیست چرا که از ثقل احشا و غیره مزاحمت با قیاس خیر بنیاد

ویا نقط فراحت عین عدم اسباب استرخا و اگر امکان اتفاق سه زنیکه صورت ببندد
بشاید که در اصل خلقت از واهب العطایات رطوبات و غشیه او مسترخی
بود و سریع الحرکت خلق شده باشد و علاوه ازین کثرت ضعف و توالد و تناسل
و غیره معاون برین البته امکان پذیر است که میل بخروج کند الا زن دیگر این
صفات موجود شدن دشوار در صورت بسیری آن هرگز تا زندگی فیما بین ربانی
ممکن نیست و هر چه گفته شود سجاکه ایمعنی هیچ وجه از مرد صورت نمی بندد
و بل خواهش و معاینه مرد از دل او بدر میشود تا بجامعت چه رسد لو فرضنا بوجه
من الوجوه اتفاق مجامعت افتد الیس متنفر میگردد بار دیگر تن بجماع نمیدهد
چراکه مرد را چه یارای که بزبانه کیرش مثل زن قائم ماند و آن سابقه کجا که مانند او وفا کار
باشد بخصوصکه قسم سیوم ازین فریق باوجود کوشش و سلیقه شناسی مرد مشکله
الترک است بالفرض اگر چنین اقسام زنان بحسب اتفاق بدام مردی افتد مرد را
خیال صحو کنانیدن این شیوه و رام کردن او در سر جاگیرد اول باید که بزبان
چرب زبانی و دروغ گوئی که اصل اینکار است تقدیم رسانیده برین فعل راضی نماید
طوریکه ممکن باشد چراکه خلقت این فرقه بر ناقص عقل و دین بوده بچرب زبانی
و دروغگوئی زود فریفته میشوند بل میگویند که عامل تحقیق زن فورا اول باظهار
خوبی ساخته بنمودن آن لذت و جماع مردان انواع انواع چرب زبانی ها
راضی کرده گرفتارم بلا میسازند و جماعی بشناید نگاه و غیره که مرغوب زن میباشد

شهوتناک نموده راغب این فعل نمایند پس بعد حرکات عمل مے آرند پس اهل
تجربه تدبیری که بنا بر دفعیه آن مقرر کرده بود آسن بیان طراز گردیدیم و معاونت
قیاس نیز شاهد براو آسن اول آنکه زن را بمساسهای مرغوب او شهوتناک کرده
دراز بر بستر نرم بر زمین بخواباند و هر دو پای او منضم کنانند و مرد بالای قبل سوار
اسپ سوار شود پس قضیب را در فرج دخول کرده و پاے خود را برابر پای زن
دراز نموده بانطور حرکت نماید که استخوان عانه خود برابر استخوان عانه زن ساییده شود
و نیز دریافت رحم را از سر ذکر ملحوظ دارد الا یعنی بغیر ذکر طویل صورت نمی بندد
و در صورت داشتن تکیه زیر سرین شاید که حصول مدعا گردد و دیگر در اسپ
جماع که تفصیل یاد کرده آید لحاظ آن در منگر باشد آسن دوم آنکه بعد شهوتناک
کردن زن با سوره مذکوره بالا زمین را نگذیله ها هی نرم یعنی بخوبی مرتب کنند و زیر
سرین او بالشی نرم بدارند تا استخوان عانه او مرتفع شود پس هر دو پای او را
در بغوله ران خود داشته دخول نماید و از سر حشفه رحم زن را دریافته نگران بوده
و استخوان عانه خود را برابر استخوان عانه زن یعنی بجای پیشابگاه او داشته بطوری
حرکت کند که لحم شحم وغیره فرج زن بطرف استخوان عانه ساییده مایل شود
ابوا استخوان عانه او را ملایمت باید و بنگرد که چون پر بیتاب شود و غرضکه سرا
بدهن زن هر دو استخوان عانه برابر باهم ساییده شوند هر قدر که دیرتر ممکن
خواهد بود یا تعشق معشوقه خواهد گردید و اگر این صورت از موارد اسکان ...

امساک بزمانه کثیر نسبت بساعت هم نخواهد داشت و مرد سریع الانزال به ادویه که
که در شباب ترقیم یافته متوجه شده عامل این عمل گردد تا از خوف انزال ایمن بوده
سرانجام کار بخوبی و دلجمعی دهد و در انضمام سینه بسینه شکم بشکم درستی این امر
دشوار است الا اگر بالینی کنده زیر سرین او بدارد باین طور که پشت او دوتا گردد
نه چندان ارتفاع که بدن ایذا رسد و ثقل بدن خود بر استخوان عانه زن آهسته
داشته باید البته در صورت سینه بسینه شکم بشکم بوجه احسن مع حصول
لذت امکان دارد و حرکت شدید چنانکه مشعر بر عجولیت و سرعت انزال
مرد و تکلیف زن و حصول وجع باستخوان عانه او که اینها باعث تنفر و بیزاری
او دست از حصول مرام باز مانده نارفتگی او در ذمه خود عاید گردد غرضکه
بهر حال نفی لذت خود مرعی داشته همگی همت در افزونی لذت و انزال زن مصروف
کرده نگران حال زن باشد یعنی بهر حرکتی که از بشره او انقباض رو دهد باز ماند
طوریکه خوشی خاطر او باشد عمل آورده شود مدعا محصل آنکه هر قدر که کوشش و
سعی هوشیاری بکار خواهد بست بزودی نتیجه خوشی خواهد برداشت و این مرض لاعلاجی
را که از سلف تا این زمان کسی لب سوای لاعلاجی او نگشاده معالج خواهد شد
و باعث سرخروئی مسیحیان و دوای زنان که ثمره حیاتشان روزگار است
خواهد یافت از جهت تضییع اوقات عزیز باین تهذیبات مجملی را رایگان نموده
بحقیقت کماهی پرداخته تا تشفی یقین و رسن امر عارضی نموده مورد طعن زنان

نشوند و بی‌مردی حرفی عاید نگردد چه همت مردانگی تقاضای آن میکند که شکال را
گذاشته زبان درازی طعن زنان بر خود گوارا نماید و سخن ناگفته به ایشان فتنه
همت خود اختیار سازد و بقول شاعری سه مشکلی نیست که آسان نشود ٭٭
مرد باید که هراسان نشود ٭٭ پیداست که سرانجام وقوع این امر بوجه احسن طرف ثانی
نگاهی بساعتی مرغوب و غیره دارد نخواهد شد بشرطیکه مرد سلیقه شعار باشد فصل اول از
باب چهارم از مقاله سوم در طریق مباشرت مشتمل چهار طریق طریق
اول بعضی مجربون برانند که وجود رطوبت فرج زن بغیر لذت ممکن نمیباشد
بشرطیکه محبوبه مریض باعتبار سوق الحرض نباشد بعضی بر خلافش بر اثبات
قول اول نحوی پرداخته اند که تا که زن را لذت خواه در مساس خواه در گفتار
شهوت انگیز و غیره طوریکه مرغوب زن باشد حصول نشود رطوبت در فرجش
نمایان نمیباشد پس حصول رطوبت موقوف بلذت زن گردید و لذت زن موقوف
بر محبوبت اوست یعنی اگر زن با آن مرد محبت و مناسبت نداشته باشد ذوق نمییابد
و تن بجماع او ندهد رطوبت در فرجش نمایان نمیشود و نیز در حالت عدم شهوی
بجماع آسن سخت میدهد تعقیب کمانفی دخول نمیابد مرد را ذوق و لذت چنانچه
باید حصول نمیشود بل متنفر میگردد و انزال زن امریست اهم بلکه با وجود خواهش خود
تاهم گاه گاه منزل میشود چه جای کوشش مرد پس اگر زن پر شهوت است
و با آن مرد انس میدارد یعنی از عزت در انزال آن مرد مرغوب است و مرد نیز شعور دارد

از حالات فراخی او خبر دارد و با اینهمه اول بمساسهای مرغوب مزاج زن شهوتناک کرده باشد پس بجماع مشغول شود و دران نیز مهیات جماعیه او ملحوظ داشت طبیعت خود را بجای متأمل سازد و بهتر آنکه خیال خود را بجو بای رحم و وقت جماع لیش بپائین حشفه ذکر بدهن آن مشغول باشد غرضکه طبیعت خود را از لذت خود بخیال امور مذکوره بالا باز داشته در افزونی لذت زن شاغل دارد چون در یابد که انزال زن نزدیک رسید آنوقت باتفاق انزال کند و جماع بر پلنگ اگرچه مرغوب اکثریست الا بدانستم بزمین که آنرا از گدیلهای نرم درست کرده باشد مناسب تر چرا که حشفه ذکر بدهن رحم نزدیک ملاقی میشود علاوه ازین فواید گفته میدارد که بر شما یقین اینکار پوشیده نیست و لذت این امر در جماع زن اجنبی صورت نمی بندد پس اگر شوق لذت این در سر داشته باشد و خیال رام کردن معشوقه که نتیجه اینکار است و هنگام باشد بغیر صحبت وسیله که باعث فرونی آرایش جماع و دیگر اوضاع و اطوار او پیدا شده است درست نمیگردد و حال آنکه زن نیز خواهان و شایق اجنبی باشد البته آنوقت حلاوت کما ینبغی بحصول می انجامد اگرچه بر شما یقین اینکار لذت زن و مرد را بسو تخلف داشته دور از صواب نماید بعقل اقصر فقط لذت فاعل و مفعول منحصر بر مساوات طول ذکر و عمق فرج است چه اگر مثلاً طول ذکر نه انگشت و عمق فرج نیز نه بود پس بالفعلیت و دوستی و اشتیاق مابین چنانچه باید ممکن خواهد بود و نیز چنانچه

[illegible]

جماع مساوی باشند و بلکه مرد تیز شهوت نسبت زن باشد چراکه وقت خواهش
معشوقه دیر و تامل عاید نشود و نیز بسبب کثرت خواهش خود معشوقه را بسخنهای
شهوت انگیز و مساسهای مرغوب طبع زن جانب خویش بیشتر راغب و شایق خواهد ساخت
بجانب دیگر طبع او مایل نخواهد شد چه حصول لذت باعث میلان طبع محبوبه
و بسبب اشتیاق هر دو بدیگر و یقین دانی هر کس که مشتاق و فاضل امور مذکوره بالا
باشد هر که بدام او خواهد افتاد تا زندگی رهائی و علیحدگی و جدائی فیمابین امکان پذیر
نخواهد شد خوبی و مردانگی مرد هر چه گفته اند همین است و تعشق فساق همین مراد است
لاخیال یعنی ملحوظ خاطر دارد که انزال خود بر انزال زن منحصر دارد ورنه اگر فاعل
به پیروی طبع خویش و باید سخنهای دروغ و یا دیگر امورات مفعوله انزال
طرف ثانی شیوه انزالی خود اختیار خواهد کرد و لهذا هر که در عرصه قلیل باعث کثرت
مجامعت که آن سبب قلت منی اوست و قلت منی سبب کمی شهوت و کمی شهوت
باعث تنفر معشوقه و درین صورت چندی فیمابین بسر خواهد شد انجام جدائی و ندامت
و پشیمان خواهد گردید چه مخفی اقسام صبر بودن قوی فطانت نخواهد بود که اگر زن همراه
مرد منزل نشود آتش فتنه او نمی نشیند تنفر از معاینه شکلش مینماید و مرد بعد انزال از احاطه
مردمی خارج بوده بکاری نمی ماند خلاصه ازین خرخشات باثبات رسید که تا
زن منزل نگردد سبب تشفی خاطر او نمیگردد مرد عاقل فاعل نیکار کوشش
و سعی ما لا کلام چندانکه تواند و ممکن باشد خواه از مشاقی و خواه تملق و خوشامد

یکبار بر وده منزل سازد و میان فاعل و مفعول کار آرزو که مرد و زن تمام با
زیرا که تا مرد و زن یکباره هشیار و مشتاق نباشند هرگز درستی این امر صورت نمی بندد و
قول بعضی نوآموختگان این کار که از فهم و لیاقت اصلی بی بهره اند انزال زن
هر روزه بل در جماع متفق و مصر اند مردود شناسند زیرا که اگر زن هر روزه
منزل شود زنده نماند الا در هفته دو سه مرتبه از مرد کامل عیار پنجه قوت مزاج
البته ممکن است اگر اصلی هم دو سه ماه متواتر بوقوع رسد بنوبت او ضرر نیست و صلح
و اراده و تخمیر و زمان که حیات زن مراد از آنست سهو بیاد میرود و اکثر اهل تجربه
بر آنند که رحم زن مطلق بجانب چپ مائل میباشد و بعضی بر خلاف این حق آنست
که رحم مقابل سوراخ فرج زن میباشد خلقتا و اگر از کثرت مجامعت قدری سست
شده بجانبی مائل گردد آنرا اعتباری نیست لانه باعتبار اصل الخلقه
مرض بشرطیکه آفرینش او مقابل فرج بوده باشد و بهمین جهت اکثر نفاسات
جماع را بسبب حصول ضعف و میلانش بجانب حمل بیناید چرا که اگر فم آن مقابل
باشد ممکن است که دخول منی در فم رحم صورت بندد و باعث توالد و تناسل گردد
بگاهی از روی خلقت راست و چپ مائل میباشد و نسبت از روی سه مرض خلقت
مرض نیست نه باعتبار عارضی و جماع جنین روانگی نفس از بینی راست مرد و
زن را بعکس این باعث غلبه آمدن پسران زن میباشد و اگر بعکس باشد بالعکس طریق
دوم هم بدان که تا زن مست شهوتناک نگردد تن بجماع ندهد در وقت مجامعت با آن

از خویشتن آزرده نیست و در انگیختن منی خود کردن و ضعف عاید شدن این جمله لذت
کیمیا و مستی زن منحصر بر مساس است یکی آنکه پستان که آنرا سینه ی پانی گویند از
دو انگشت گرفته آهسته آهسته مساس کند تا آنزمان که بهیجان گراید چراکه سر حلمه ی آن
پر جدم شهوت او دال است دوم آنکه لب پائین و زبان مکد سوم آنکه بالای بیناگاه
زن عصبه است که از مساس آن نیز زودی مست شهوت میشود لانه کثیر الاعصاب
قلیل اللحم اما باید که وقت مساس بیقراری زن را نگران باشد هر قدر که بیقرار گردد
مست شده زود منزل میشود و قبل از جماع بعورت امر کند که بول کرده آبدست گرفته
بیاید زیرا که از آبدست رطوبات فرج که باعث رطوبت ناکی در استر خاست و این
سبب دیر لذت میباشد پاک شده تضیق بهم رساند و نیز از کردن بول عورت لذت
بسیار می یابد و زود منزل میشود بخلاف مردان که ایشان را از بول نه کردن شهوت
زیاده میشود و از زیادتی شهوت انزال جلد میگردد چراکه از تجربه ثابت که هر قدر که شهوت
کم میشود انزال جلد میگردد و نیز مرد بعد سه چهار گهڑی از جماع زن نو از بول خود
اندام خود بشوید تا آتشک یا خلل دیگر ازین قبیل عائد نگردد و زودی بعد جماع بول
کردن باعث کمی شهوت و زردی رنگ است و اگر زن بزودی بول کند سبب عدم حمل و
زردی رنگ و ضعف اوست پس فاعل و مفعول را لازم است که بعد سه چهار گهڑی
بول نمایند و ظاهر است که مقصود از مالیدن سر پستان و مکیدن لب و زبان زودتر
خواهان جماع میگردد پس فاعل این فعل لازم بلکه الزم است که قبل از جماع بملاحظه این حرکا

را مرعی داشته و چون جماع از شنفتن ذکر و حجم معشوقه را دریافته آهسته آهسته بسیار باید که
حرکت شود و هر هنگام که سر آلت بقدر حرکت خود به طرف دهانی رحم میرسانید باشد و مساس
پیشگاه آنرا ملحوظ داشته هوشیاری و شعور داری بکار برده منزل کنانند و اگر چنین با
هوشیاری و خبرداری بکار نخواهد برد از یافتن رحم و مساس پیشگاه هم ممکن نیست
که منزل شود و مگر البته از لذت بیتاب میشوند اکثر مردم نادان چون عورت را از
فرط لذت در طلب بیتاب میدانند که انزال کنانید هم محض غلط فهمی است زیرا که عورت
یکبار صحبت از مرد هوشیار منزل میشود و دریافتن رحم هم بکار هر یک نیست مرد هشیار [illegible]
[illegible] که میشود چرا که وضع طبعی آن محاذی صحبت نمایت آنکه بطرف و سمت مائل
خواهد بود و اکثر اوقات بسببی از اسباب جانب چپ یافته میشود و گاهی جانب راست
پس هر کسیکه سلیقه دریافت آن نداشته باشد باید که اول محاذی فرج جستجو کند و اگر در محاذی
نیابد جانب چپ دریافت نماید بایطور که در وقت حرکت جسم خود را جانب راست عورت
کرده حرکت کند در حالت سر آلت ذکر جانب چپ عورت میگردد و اگر آنجا نیابد جانب
راست دریابد هر هنگام که باین ترکیب حصول رحم ممکن نمیباشد و اگر اول انگشت داخل
کرده دریابد حاجت باین تکلفات هم نمیگردد الا آنکه زن مهر انگیز و باین حرکت
راضی نمی شود و گاهی بسبب قصر آلت یافتن رحم ممکن نمیباشد برای آن تدبیر دیگر نوشته
خواهد شد حاصل کلام آنکه با وجود دریافتن رحم دو چیز دیگر ضرور است که در بالا بالفرض اگر در شخصی
عورت نباشد هیچ چیز صرف انزال ممکن نیست پس هر طوریکه ممکن باشد لذت و محبوبی

و در کار می اندر کار برده دل او بدست گیرد تا باعث لذت و عشرت گردد و این باب سست
کرده چون مجامعت در حالت بیتابی خود گوید که بگذار باشم مرد به گفته او غلطی نه
اندر حرکت میان زن منزل نمی شود چرا که چون انزال زن نزدیک میشود و میگوید که با شتاب
آن وقت لازم که به گفته او عمل نه کرده در کار خود همه تن مصروف با انزال عورت ماند
طریق سوم چون مرد خواهد که به عورت نزدیکی کند اول سر آلت را آهسته آهسته بر
اندام نهانی عورت نگاه دارد تا خوب خود کامل شود و عورت بیقرار گردد بعد سر آلت
را یک دو انگشت درون کرده آهسته آهسته در آرد و بیرون آرد تا که زیاده بیقرار گردد و بعد از آن
تمام آلت را داخل کرده مشغول به حرکت شود تا که زیاده تر بیقرار بشود لیکن بر
مرد را لازم است که در مباشرت دم بالا نبرد و رگ رفته رفته آهسته میکند آهسته باشد تا که
زود منزل نشود و این عمل هم نسبت اندر تجربت چون بداند که بوقوع حرکت دیگر
انزال خواهد شد از حرکت باز ماند و دو چهار بار دم بزور بالا کشد. و از عورت
جدا نشده باشد. آلت خود را از رومال پاک کند. و لب پائین و زبان بمکد و پستان
را بمالد. و بعد آن داخل کرده در حرکت شود چون بداند که باز وقت انزال نزدیک
رسید آن وقت از عورت جدا شد. و رومال گرفته دم بالا نبرد و رگ کشد و در مالیدن پستان
و لب و زبان خود را مشغول سازد تا که خیال انزال از دل برود و لذت عورت
برقرار ماند همین قسم هر قدر که خواهد باید ادا کند اندیشه و مجامعت بظاهر بکمال رغبت
کند لیکن در باطن خیال بجای دیگر دارد و چشم خود را گرفته نماید سینه

دست و پا وغیره تمام بدن را مالش بدارد تا که جلد انزال نشود و اگر چه طریقه
آسن با اهل عیش چند وجه نوشته اند ودر همه تکلف و در تکلف آسودگی و
لذت کجا پس آسن که مروج همانست بهتر است و طریقه او اینست که زن
بر بستر نرم بخوابد و هر دو پای خود در پهلوهای مرد بدهد و مرد بنشسته بر
جماع مشغول شود و بعضی این نحو بیان کنند که مرد بر بستر نرم دراز بخسپد و زن
بالای مرد آمده بجماع مشغول شود و در این عمدگی چنان بیان کرده که مهر
اختیار جماع بدست عورت میماند یعنی هر قدر که میخواهد آلت بخود میگیرد و
حرکت خاطر خواه دل خود میکند این ترکیب بغیر زن مشتاق و پر شهوت کافی
بوقوع نمیرسد و یونانیان این طریقه را معیوب دانسته اند و میگویند که درین صورت
طبعی که از رحم آن جاری میشود در سوراخ بول مرد رفته عفونت گرفته باعث مرض
سوزاک وغیره میگردد طریق چهارم روزیکه اراده جماع باشد باید که غذا کم
خورده بجماع مشغول شده حرکت دخول را از یک تا صد شمار کند پس بماند تا منی
بجای خود قرار یابد و مرد آسوده گردد و باز شمار نماید و باز بماند همین سان تا که
زن قریب انزال رسد چون ببیند که منزل میشود خود هم باتفاق انزال کند الا گفته
کانیده اند که اکثر زنان مرد را فریب میدهند حمل نکنند چون جماع شود فی الحال شیرینی بخورد
تا از شهوت و ضعف انزال باز ماند و چون دوباره بجماع قادر گردد و باز جماع کند و انزال
گرفته بی انزال علیحده گردد و اینمرتبه هرگز منزل نشود و باز بخواب رود و فیمابین هرچه

و در سطر آخر نوشته
بالای شیر و شیرینی
از قسم شیر
نوزده ۱۲ صفحه
ملاحظه

جماع هرگز چشم را بجز آب آشنا نکند که سبب هلاک است تا ده روز همچنین مداومت
نماید و در باب امساک مجرّب است و چون بعادت خواهد شد تا دو روز سه روز منزل
نخواهد شد اگرچه بدون انزال کنانیدن خواهد فایده حکمای هند مقرر کرده اند که
بوقت جماع دخول و خروج را تا وقت انزال بشمارد در روز دیگر بقدر نصفی دخول و
خروج نموده بی انزال برخیزد در روز سوم یک نوبت از شمار نصفی زیاده کند و
بی انزال برخیزد و همچنین یک یک نوبت زیاده میکرده باشد در چهل روز کامل میشود

مقاله چهارم بدان و آگاه باش که اکثر لحوق ضعف باه این زمان مجوزی بوده که
عین کثرت مجامعت خلاف مقتضای فراخی خویش بعدم خیال مهیات داد امر
انکار سستی باره رسیده و با وجود وجود سستی باهی بباعث ضرورت
داعی وقتی و بغیر خواهش یعنی استعمالش ضروری میباشد ازین جهت تکلیف مساک
را وسیله قدرت فعل جماعی تصور نموده بکار برده اند و عادی میشود چون بعرصه
قلیل بسبب با قوت طبیعت امر عادی بودنش از همه حاجت برای میگردد
باختیار دیگر امور جبلّی چند روزه دیگر دفعه سستی بهم رسیده انجام کار بسبب نزاع
ضعف آن افتاده علی الخصوص بنا بر جبر طبیعت بواسطه تکلف مساس و غیره امور است
بغیر خواهش و شدت قوای شهوانی طبیعی ابتر گردد به مصداق قول آن که
مصراع ؏ چون پیر شود حریص جوان میگردد طبیعی جمیع خواهش نفسانی و
کرمینه به باه اندکرده از کار بار مجامعت بالکل باز میمانند ناچار بجویای دوائی

مقوی باه متوجه شده رجوع بطبیبان زمان مینماید و ایشان بغیر تحقیق سبب
واقعی حدوث ضعف باهی بسبب عدم علمیت یا بسبب عدم قدرت بر تدبیرش
که سبب نقص بر وقفیت این فن است باستعمال نسخ کثیره مرغوب و زشت که
هریک ازان بسببی خاص خصوصیت میدارد متوجه میشوند فی الحقیقت اگرچه نسخه
مجرب میباشد الا بغیر مناسبت محل تسکین بخش دل رنجور نمیگردد وازین جهت
فن طب بر معدومیت نسخه مقوی باه بدنام گردید ورنه از فضل خدای کریم کارسازی
فن طب تدبیر اینچنین امورات اہل معاونت تقدیر ازلی از جمیع امورات بدنی و
نفسی وطبیعی عاری نیست از انجاست که بدرجتی تقدیر ازلی تدبیر حیایت
امراض نیکه دفعیه آن ممکن الوقوع میباشد چنان نقص شده اند که اثری
از آنها یافته نشد الا موت و زیست بقبضه قدرت خالق عدید است کسی را
جای دم زدن نیست اما از انجا که اکثر وقوع ضعف باه این زمان بکثرت مجامعت
قرار یافته لهذا بتدبیر معالجه آن پرداخت واسباب باقی ضعف باهی که اطبا
تا تفصیل منتشر علاج هر یک متوجه شده اند ترک کرده که محتمل بتطویل لاطائل است

باب اول از مقاله چهارم * پس بدانند که اسباب ضعف باه در صورت
کثرت استعمالش یا قلت روح واقع شود یا ورم یا بریح اما قلت روح بحسب
اختلاف اماکن بر سه قسم منقسم میباشد یا قلت در روح قلبی روده یا در دماغی
و یا در طبعی و ضعف این هر سه روح بغیر ضعف نفس این اعضا که محل و مولد اوست

جز ممکن الوقوع نمی باشد اما قلت دم اکثر از سرد مزاجی ومنی وغیره اسباب مانع جماع
بوقوع میرسد اما قلت ریح اکثر از حرارت جگر ظهور می یابد وقلت ریح نفس غضبی
نیز از انعدام رطوبت فضلی آن موضع ظاهر میگردد اما ضعف معده ویا گرده ویا مثانه
ویا خلل اوعیه منی ویا سستی اعصاب نفس غضبی که باعث ضعف باه گردد بنا بر
دفعیه اش نسخ مقویه هر یک ازین اعضا بجز تجربه می آید وقت ضرورت متوجه
شوند پوشیده ارباب تجربه نمیباشد که کسانیکه از کثرت مجامعت که طریقه اهل این
زمانست ضعف باه عائد می نمایند علاجش بجز آنکه از جماع باز ماندن تا زمانیکه
قوی بهیمی بسبب استراحت عاده تقویت اصلی خود نمایند وعلامت این امر
شدن شدت شهوت بالفعل جامعست نه باعث هوسگی مجامع وتخیل وغیره
استعمال اغذیه لطیفه مقویه یا اغذیه وادویه مقویه نیز اگر اغذیه را بنسبت ادویه بفعل
باه تاثیر عظیم است لتولیده المنی ومن البدیهة ان المنی مادة
الباه ودر صورت عدم باز آمدن از جماع هیچ یک تدبیر ومعالجه سودمند
حالش نگردد واگرچه در ابتدا از معاجین وطلیه وغیره حاجت برآری
شدن ممکن الا انجام بسبب ترقی ضعف وقوت سبب قابل استفاده اغذیه
وادویه وغیره نمی ماند فصل دوم از باب اول از مقاله چهارم
اما علامت ضعف وقلت ریح قلبی شدت انفعال علی الخصوص بخیال جماع
قلت لذت بسبب بطالت جماع وعدم قدرت بالفعل جماع غیر مخوفه با انسیه

الا بوقت بل اکثر قادر نشدن و منقبض ماندن خاطر از زردی پرشاسنی و لحوق
خفقانیت وقت شدت حرارت و زائد شدن جبن چون کثرت سوددت و مشوّر
شدن خاطر با وفی تردد و ضعف حرکت بدنی و عدم قلبیه و انفعال زود از هر سبب
منفعل و خوف با لا یخوف عنه و افراط فرح از اسباب یسیره مفرح و عدم قدرت
بر جرات امورات متعلقه قلبیه و تغیر رنگ لون بمضرت تغیر خفیفه مثل غضب و غیره
اما ضعف که از شدت حرارت و التهاب گردد تدبیرش بمقویات بارده طیبه قلبیه مثل
عنبر و مروارید و خمیره صندل و مفرح بارد و دوا المسک بارد و قسمی ریاحین بارده
مانند خس و غیره و روائح طیبه مفرحه صندل و مانند آن و عطر کیوره و عطر گل و موتیا
و از بار این در اقسام تعدی با غذیه بارده خرفه و شیر و بغیر لحوم و شرب اشربه
بارده مسکنه مفرحه شربت سیب و گوڑہل و عرق کیوره و قیام باماکن بارده
و وسعت و سکون که اثر شمس در آن نباشد و قرب میاه جاریه و ترک حرکت قویه
علی الخصوص بشمس حاره و گل نیلوفر اگرچه تنها و اکلاً مقوی قلب حار است الا مضعف
باه قرار داده اند و سیب نیز تنها و اکلاً مقوی قلب است و شربت کیوره و عرق
آن با وجودیکه میلان جانب حرارت میدارند الا انهما مفرح اند و باعث
تقلیب حرارت و تفریح مفرط منعم المفرح حتی که قلب حار را و ماء النخبار و بادروین
نیز همچنین و مالش میکردند و داشتن پارچه که از صندل سفید در آب و با گلاب سائیده
تر کرده بجای قلب خوب تسکین است خمیره مروارید مروارید ناسفته یک تولہ

کهربا شمعی صندل سفید سوده طباشیر سفید از هر واحد شش ماشه نبات سفید پاؤ آثار
عسل کشمیری مصفی پختوله در گلاب و بیدمشک هر یک پاؤ آثار قوام نموده بسرشند
شربت یکدرم تا یکمثقال خمیره صندل برادهٔ صندل سفید بست مثقال در نیم آثار
گلاب تر نموده یک شبانه روز نگاه دارند بعد ازان بجوشانند و شیرهٔ آن بگیرند
و با یکمن صندل سفید که با عرق کیوره بیدمشک هر یک پاؤ آثار داخل کرده
قوام خمیره نموده ورق نقره شش ماشه اضافه کرده تیار سازند و بقدر یکتوله میل
کرده باشند مفرح بارد مروارید ناسفته کهربا شمعی هر یک یکمثقال گل گاوزبان
طباشیر سفید غنچه گلسرخ صندل سفید مغز تخم کدو شیرین تخم خرفه مقشر هر یک
دو مثقال عنبر اشهب خوشبو ورق طلا محلول ورق نقره محلول از هر یک
دو دانگ رب سیب شیرین رب به شیرین از هر یک بست مثقال نبات سفید
یکصد و بست مثقال گلاب نیردی عرق بیدمشک کشمیری هر یک بست و پنج مثقال
بطریق معمول معجون تیار سازند خوراک یکدرم تا یکمثقال دواء المسک بارد
مروارید ناسفته کهربا شمعی از هر یک یکمثقال ابریشم خام مقرض طباشیر سفید صندل سفید
غنچه گلسرخ منزوع الاقماع کشنیز خشک مقشر تخم کدو شیرین گل گاوزبان مشک خالص
عنبر اشهب از هر یک نیم مثقال رب سیب شیرین بست و پنج مثقال قند سفید پنجاه
مثقال بدستور معمول معجون سازند شربتی یکمثقال ابدا نمایند که در صورت وقوع ضعف
از برودت و [illegible] از دواء المسک حار و مفرح حار و تشنیم ریاحین رنگل مو

وتعطیر تجویه (?) و اغذیه با غذیه حاره اعنی لحوم و شرب شربت گاوزبان و شربت
کمثری و شربت بید مشک و مفرحات این دو دیگر تدابیر حاره خصوصا و گاه عند ضعف قلب

ضعف دماغ لاحق باشد و اشد مناسبت و محاذات دوا ء المسک حار
زرنباد درونج مروارید ناسفته کهربا بسد از هر یک ده درم ابریشم مقرض خشک شده
بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب ساذج هندی قاقله قرنفل از هر یک پنج درم
اشنه دار فلفل زنجبیل از هر یک چهار درم مشک سه درم عسل کفن ابریشم را مقرض
نمایند که مثل غبار شود پس جواهر را بر سنگ سماق خوب صلایه کنند و باقی ادویه را
کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی نیم مثقال مفرح حار سعد زرد و قرنفل
سنبل الطیب مصطگی سارون زرنباد زعفران از هر یک سه مثقال کبابه قاقله
کبار و صغار جوز بوا از هر یک یک نیم مثقال عود خام چهار و نیم مثقال عسل مصفی هفتاد و
مثقال علی الرسم بسرشند خوراک نیم مثقال با عرق گاوزبان و شربت سیب فصل
دوم از باب اول از مقاله چهارم امانشان ضعف و قلت روح دماغی
قلت لذت با حکاک فرجین و عدم شوق و رغبت و تخیل لفعل جماع و عدم میلان
خاطر بعشق و دوام مبتلا به نزله و زکام بادنی سبب محرک آن و ناگوار شدن
صوت قویه و قوای دماغی بر استخراج نتیجه و مضامین دقیقه و تفهیم مطالب بحث
عاری شدن و به تطویل کلام سوزی (?) گردیدن و سهو و دلگیر حال ماندن با خبار
ناگاه پریشان ماندن و تشویش فکر بفکر خفیفه و تحیر ماندن و ضعف نفس بصورت لحوق حرارت

مثل تشویش افعال دماغی گواه اوست از خمیرهٔ گاوزبان و خمیرهٔ ابریشم که مسلمان حکما
بر مقوی و مشدد مفرح نشینند و مفرح یاقوت که نسخهٔ آن در مبحث قلب مندرج یافته و تسمیط بادهان بارده
روغن کدو و غیره و تشمیم مروایح طیبه بارده مهار نارنج و غیره که در مبحث قلب مفید
تحریر آید اختیار کنند چه اکثر ادویه قلبیه و باغذیه خصوصاً باعتبار تشمیم مشترک النفع اند که
تفریح یکی باعث تقویت دیگری میگردد و لهذا دیگر تدابیر متعلقه را از اغذیه و اشربه
و غیره مفید میگردد و چهره اخذ متوجه شوند و از سبب حرارت داخلی و خارجی سر را
محفوظ دارد خمیرهٔ گاوزبان کافور دو دانگ مشک نیم درم زعفران یک درم
گل سرخ تراشهٔ صندل سنبل الطیب از هریک سه مثقال بادرنجبویه نیم مثقال گل
گاوزبان ده مثقال گاوزبان گیلانی بست مثقال سواری سه جزو اول همه را
در دو رطل آب و گلاب بخیسانند و جوش دهند و صاف نموده با یک رطل قند قوام نمایند
و سه جزو اول داخل کرده یک بار جوش دهند [illegible] تا سه درم با عرق بید مشک و گلاب
خمیرهٔ ابریشم ملا شیر سفید [illegible] خشک [illegible] پوست [illegible] سفته
[illegible] گل نیلوفر گل گاوزبان ابریشم مقرض از هریک دو درم یاقوت رمانی
چهار دانگ برگ گاوزبان گیلانی ده درم کافور قیصوری دو دانگ عصارهٔ [illegible]
پنج درم صندل سفید سه درم شیر آمله پانزده درم زر مکلول دو دانگ ورق نقره سه دا[illegible]
مشک [illegible] دانگ عنبر اشهب [illegible] دانگ آب سیب شیرین آب انار شیرین از هریک [illegible] مثقال
گلاب بید مشک عرق گاوزبان از هریک پنجاه درم قند سفید [illegible] ساخته شربت از یک درم

تا دو دم لیس پیدا نشد اگر بجهت ضعف قوای دماغی بوده باشد تدبیر حاره لازم داند اعنی خمیره جات
و مفرحات و دواء المسک حار که در بحث سوء مزاج بارد قلب گذشت هر چه مناسب
وقت باشد متوجه شود و تسعیط با دهان حاره یاسمین و غیره و تشمیم روائح حاره
مثل نگوند نارنج و مانند آن و تغذی بلحوم و شمومات و بخورات مقویه دماغ در معالجه
بارده و در بارده بیجا صحیح الشافیه است و بسا است که حس به دوست دماغی و حرارت
دیگر اعضا مثل معده و جگر و غیره باعث عدم استعمال تدبیر حاره میشود
درینصورت دفعیه اش از تشمیم و تسعیط میسازد و در صورت خرابی معده فتوری
در افعال دماغی می افتد بل اکثر امراض دماغی از تغییر افعال معده عائد میشود للمحاذات
والمشارکة بالعصب لهذا در امراض دماغی اصلاح معده نیز در اکثر
میباشد از اکل و شرب علی الخصوص بخور و تشمیم گلاب از بس محرک نزله میباشد صاحبان
ضعف دماغ اعلی الخصوص که از سردی باشد خمیره گاوزبان عنبری و گاوزبان
گیلانی سه درهم گل گاوزبان گشنیز خشک ابریشم مقرض یاسمن سفید تخم بالنگو
صندل سفید تخم خرفه خشک هر یک یک توله عنبر اشهب نیم درهم سوای عنبر و صندل
آب تر نمایند صباح بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند صاف نموده با آب انار شکر سفید
و عسل یا آب انار بقوام آرند و در آخر قوام عنبر داخل نمایند ورق نقره و طلا شامل ساخته
اضافه کنند هر چند که مل خواهند کرد خوب خواهد شد و گاه درین ترکیب بنا بر تقویت
و تفریح مروارید یاقوت نیم چهره هر یک یک مثقال اضافه کرده میشود و علم تریاق

پیدا می کند و نیز گاه برای جذب رطوبات دماغی همین صمغ تودری سرخ و سفید بابونه
اسطوخودوس عود صلیب جدوار بنفشه هر یک یک تولهٔ داخل میکنند و قوی در نفع آن
میشود و حرارت از بدن دور میکند خمیرهٔ ابریشم که با شمعی بیشتر صندل سفید عود عنبر
مصطکی از هر یک نیم مثقال قرنفل بسباسه ابریشم مقرض مروارید ناسفته هر یک یک مثقال
گل گاوزبان دو مثقال ابریشم را بکوبند و بیزند و ابریشم خام ده توله عسل سی مثقال نبات سفید
هفتاد مثقال گلاب دو آثار ابریشم را در گلاب یک شبانه روز تر کرده بجوشانند هر گاه نصف
گلاب باقی ماند صاف نموده یک مثقال گاوزبان یک مثقال بادرنجبویه علیحده در قدری
آب جوش داده صاف کرده با آن ضم نمایند و عسل و نبات داخل کرده بقوام آرند اول
عنبر را حل کرده خوب کنند که سفید شود بعد از آن دواها که کوفته بیخته شده بیامیزند
و بکار برند و از یک درم تا یک نیم درم بخورند شمومی عنبر اشهب یک درم عود هندی دو درم صندل
سه درم عنبر را بگلاب بگدازند و عود صندل باریک سائیده دران آمیزند و ببویند بخور
مقوی ذهن و دماغ است و دیگر منافع دارد عود هندی قسط شیرین صندل سفید
هر یک جزوی مشک کافور هر یک نیم جزو کوفته بیخته بگلاب سرشته حبها سازند و تبخیر کنند

فصل سوم از باب اول از مقالهٔ چهارم در آثار قلت روح طبعی بدون نقصان طبعی یعنی ضعف
جماع الامعاء ضعف اسباب دیگر فالهزال القلیل لتمام الطبیعة بتولید المنی بل بتغذیة جمیع الابدان
و عائد بودن انتفاخ جلد لعدم استحالة الغذا لبعض المقتضی علی ناحی و دو سر کبیر
بی رونقی بشره لعدم احمرار الجلد و نور اعینهم القلة و قلته لتولید الدم و ظهور

تفتیش یا ذوبی حرکت سریعة الغایة رطوبات الفضلیه و لحوق الضعف

بواسطه عدم استحالة الغذاء الی العضو المغتذی و نیز عند شدت تفتیش رنگ

اطفال مائل بسفیدی می بوده و نیز باریک شده و عدم انعقاد آنها بالجمله الاطفال سپید بین

بفقدان رطوبات صلابة الالة المستقر فی جواهر و میلان رنگ بین زردی

لعلة تولید الدم فی موضعه یا بحضرت شدن لاستیلاء الیبس و چنین قلة

الدم تدبیر دفعیه آتش در حالت استیلاء حرارت که از شدت عطش و تدخین اغذیه لطیفه

و نخیه ادویه شبیه نیست از ربان عاد و کاسنی معطر و دیگر ادویه مقویه جگر بلحوظ خاطر را

دانند و اطلیه و ضمادات مسکنه مقویه مستعمل شدن و نوشتن پارچه صندل گلاب به

جایگاه جگر نیز مسکن حرارت جگرست و بدانند که امراض جگر عسر البرء است علی الخصوص

حرارت جگر و برودت جگر که از قلت عطش و تغیر اغذیه رطبه و امثال آن ظاهر میگردد

انجام ضعف جگر بامر کرده سوء القنیه بل استسقا عائد میکند بنابر دفعیه آتش معاجین

حاره اختیار کند مثل دوید العود و کاکالات و دیگر معاجین مقوی جگر که مفتح سدها و دوان

بر باد باشند مثلی با وجود دفع برودت بر تقویت روح طبعی معاون باشند تصور کنند

و در اغذیه و ضمادات و طلا نیز همین مراعات ملحوظ خاطر دارند و بدانند که در اطلیه و ادویه ضمادها

ادویه معطره یا رایحه باشند یا باعث تحلیل ارواح نشوند و کاسنی معطر در هر دو اقسام

سوء مزاج جگر مفید میگردد و همچنین آب کاسنی سبز مروق آب عنب الثعلب سبز مروق آنار

مفید اکثر امراض جگر حار و بارد میباشند زیرا که دفع حرارت و برودت جگر از خواص کاسنی تحقیق

مقرر کرده اند و خبث الحدید بعد نیز برای ضعف جگر مخصوص است و صاحبان ضعف
جگر را اکثر خلل بواسیر و انگیز میباشد او و به مقویه جگر دافع آن میشود و دیگر آنکه
خاص بد بعضیه بواسیر از مطالعه مطولات جویند و گاه از قطع بواسیر ضعف باه عاید میگردد
مشائق این عمل از ان ملحوظ خاطر دارد و نیز بعد شدت ضعف جگر ضعف معده نیز و انگیز
میگردد و بالعکس لان الکبد عند ضعفه لا یجذب الکیموس علی استقصائه
فیبقی فی المعدة و یحدث الضعف و در تعیینه ضعفش حسب تحریر مطولات سپرده
بدانند که معده عضو شریف است لهذا اکثر خلل این خلل و باه میسازد لان المعدة عند ضعفها
لا تهضم الغذاء و بل لا تطلب لضعفه و لعدم قدرته علی انهضامه تدبیرش
اصلاح معده است بمقویاتش مع رعایت معاونت باه و نیز در تعیین سبب
ضعفش مراعات حرارت و برودت ملحوظ خاطر باشد و ظاهر که کثرت ریاح معدی باعث
کثرت باه نمیباشد چنانچه قول بعضی دال برین است چه ریاح معدی سبب الم
معده میشوند نه آسودگی طبع که سبب قوت باه میتوان گفت و کذا الحال فی
ریاح الامعاء بخلاف ریاح العروق فانه یهیج الباه کما قال الشیخ
فی القانون تریاق الکبد حسب جمیع امراض حاره و بارده مفید است مشک
فلفل زیره کرمانی سنبل الطیب بیخ سوسن اسمانگون هر یک یکدرم تخم حنظل تخم خشک گشت
بیخ لسان الثور گل تخم آن تخم هلیون بیخ آن پوست بیخ غار پوست بیخ غافث بادام شیرین مقشر
بادام تلخ بیخ لوف جعده غاریقون بابونه حب البان زعفران هر یک یکدرم و نیم

پوست بیخ شیرین خشک کرده نارون فوه هر یک یکدرم و دو ثلث یکدرم بوره ارمنی
بیخ اذخر انیسون فوه قامی خشک فودنج جبلی ساذج هندی مصطکی تخم حلبه تخم مرو رب السوس
هر یک ده درم حضض ورق شبت هر یک دو درم و نیم تخم کرفس انیسون افسنتین رومی
ورق حی العالم قنطوریون باریک مر صافی کهربا میعه یابسه میعه سائله هر یک سه درم
اسارون فطراسالیون تفاح اذخر تخم انجره بیخ اذخر لفافی کرم افتیمون هر یک شش درم
کبابه زبیب خشک کرده حب الآس زبیب طائفی ورق طرخشقون حب الکاکنج هر یک ده درم
عیدان الاراک ریوند چینی تخم خیار تخم بادرنگ تخم خربزه هر یک پانزده درم عصاره
انبرباریس هلیله زرد هر یک بیست درم همه را سوای زبیب و ورق طرخشقون و حب الکاکنج
کوفته بیخته با این سه چیز بیامیزند و ترکیب دهند اما وصف این دوا خوب امتزاج نمی [illegible]
یافت پس با عسل سرشتن مناسب تر می نماید و در امراض بارده رطبه جگر با ماء الاصول و سکنجبین
بزوری و در امراض حاره با آب هندبا و آب طرخشقون و آب عنب الثعلب و در سده
جگر با سکنجبین بزوری و بعضی گفته اند که جهت حرارت جگر با ماء الشعیر و فقاع جهت
اورام بارده صلبه جگر نیز مفید باشد و حب الورد سنبل الطیب مصطکی زعفران طباشیر
دارچینی اذخر اسارون قسط شیرین غافت تخم کشوث فوه لک صینی تخم کاسنی تخم کرفس
زراوند طویل حب بلسان عود قرنفل سلیخه از هر یک یکدرم ورق گلسرخ سه درم ربع الاقماع
[illegible] عسل سه [illegible] ادویه بسرشند شربت از یکدرم تا دو درم شربت زرشک
زرشک منقی بیست و پنج مثقال شب در آب خالص دو صد مثقال بخیسانند صباح بجوشانند

یا بضعف آید پس بگیرند آب سیب شیرین آب به شیرین آب انار شیرین آب انار ترش آب سیب
ترش آب لیمو سرکه انگوری از هر یک پنجاه مثقال همه را بهم کرده چند جوش دهند و کف بردارند
پس فرود آورده بگذارند که درد آن نشستن شود آب صافی آن را بگیرند چندانکه درد
داخل نشود با یک رطل قند سفید بقوام آرند پس فرود آورده سرد کرده نگاه دارند شربتی یک وقیه
ضماد جهت حرارت جگر زعفران صبر مصطکی افسنتین هر یک یک جزو عود سنبل
هر یک دو جزو گل سرخ سه جزو با روغن مورد قدر حاجت بیامیزند و ضماد نمایند کاکلانج
بادیان باذاورد بزرغار ریوند پوست بلیله زرد از هر یک پنج درم عصاره افسنتین سه درم پنج
سوسن گل سرخ تخم کاسنی تخم خربزه رب السوس از هر یک دو درم ترنجبین فلوس خیارشنبر
فانید سنجری از هر یک پانزده درم صاف کرده بقوام آورده داروهای دیگر را کوفته با آن بسرشند
شربتی دو درم تا چهار درم کاکلانج حار باذریون بزرغار ریوند پوست بلیله زرد سنبل پنج
از هر یک پنج درم ابرسا سه درم ریوند چینی عصاره غافث سنبل الطیب افتیمون از هر یک
دو درم کوفته بیخته معجون سازند با عسل سه چند شربتی سه درم تا چهار درم مفرح جهت
ضعف جگر و معده و ضیق النفس زعفران دو مثقال مروارید یاقوت لال بدخشی کهربا
مرجان ابریشم مقرض زرشک بیدانه انار دانه بریان کرده زرنبادی هر یک یک مثقال
گاوزبان نعناع خشک بادرنجبویه رب السوس نارمشک پوست بیرون پسته
پوست ترنج سادج هندی عود خام فلنجمشک حب بلسان تخم کاهو سعد عود بلسان
مصطکی صندلین طباشیر گل مختوم ایرسا ریوند چینی دارچینی افتیمون کاسنی افسنتین

اسطوخودوس تخم کرفس ورق گاوزبان تخم زرنباد تخم کشوث درونج عقربی بهمنین خصیة الثعلب
انیسون سنبل الطیب قصب الذریره کمافیطوس قسط تلخ عصاره غافت فقاح اذخر بادرنجبویه
افتیمون مرزنجوش حماما فتنجکشت اشنه ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب نخاعی یک
نیم مثقال با سه چندان قند سفید بسرشند شربتی یک مثقال و غذا نخود آب فصل چهارم
از باب اول از مقاله چهارم در قلت دم که باعث ضعف باه گردد از جمله لوازمات
ضعف جگر است چون تقویت جگر و تولید دم صالح رافع تقلیل دم میگردد و اغذیه صالح
لطیفه نیز تولید دم صالح مینماید و در قلت منی که ضعف باه می آرد تدبیرش به ادویه
و اغذیه نافخه معالج باید شد مثل نخود سبز و دال ماش وغیره و نیز در صورت انعدام
منی نقش غشیی چون تدبیر مرطب لیکن این عضو از اطلیه و تدهین به ادهان مفیده
حالش بهتر گردد فایده بدانکه لحوق ضعف باه بمشارکت عضوی که باشد
اول بمعالجه عضو اصل باید پرداخت و بعد تدبیر ضعف باه که عارضیست بیشتر
متوجه باید شد چنانچه ضعف معده و جگر و گرده و مثانه که باعث سستی باه میشود
اول بتقویت اینها باید پرداخت طوری که در مبحث اینها به مطولات تقدیم است
و علل و جبیه منی که ضعف باه ماند چاید بمقویات آن پرداخت و اکثر
مقویات باه مقوی و مغلظ منی اند خصوصا اکثر حار [illegible] در استعمال
معالج باید شد و خلل منی نقص و رقیق [illegible] چون خروج شاید اکثر
نقص و ریول چون عدم مجامعت به لاحتمال الحرارة و تاثیرة فی البول

عند شدته و بقلت بده ا تعفن عند استعمال الجماع و خروج المنی حالا بعد
از منع که در شباب در رنج گردید متوجه باید شد و وقتیکه ضعف باه کار سستی اعصاب نفس
تضعیف عارض میگردد یا طلیه اضمده و کادات و غیره مقویه اعصاب مع استعمال معاجین
و غیره مقویه باه متوجه شود و هرگاه نقصان آلت که سبب عدم وصول منی به فم رحم میگردد به دویه تا
معظمش به علاجش باید پرداخت و بدانند که تعظیم ذکر تا بحدیکه بدن در نقش است
یعنی بی نهایت سعی و پیچ وسال البته تعظیم امکان پذیر است بعدیش بمنزله الاعلاج
مقوی بده انه الافیون اش ممکن الوقوع است امتیاز تحقیق نیست که چون ادویه که
امساک بشدت می آرد خالی از سکر نمیباشد و هر کسی را که عادت سکر نخواهد بود و
استعمالش نقصان در باه و تغیر طبع البته می آرد لعدم عادة المستقره
فی حد ذاته و آنکه زبان زد عوام الناس است که استعمال امساک قاطع باه است
شاید که از جهت بوده باشد که چون اکثر ادویه امساک بغیر افیون نمیباشد لهذا امساک
این بنا بر برودت و یبوست و تخدیر بوده ازین باعث انجام نقصان در باه آرد
و لیکن شاید که جمیع ادویه ممسکه که امساک آید از مقتضای طبعی بود و ضعف باشند زیرا که
امساک حبس منی است نیز با نگشتن بنسبت عادت طبعی بسبب تحریر طبع و انحلال قوا سبب
سبب ضعف باه میگردد و نیز ظاهر که از عادت طبعی هر قدر که جبر بر طبیعت خواهد شد همان قدر
موجب ضعف باه خواهد گردید مثلاً شخصی را امر عادی بر طاقت یک گهری امساک
به فعل طبعی است و بوسیله امساک که جبر بر طبیعت میتوان گفت تا دو گهری مجامعت

کرده و در یک شب دو بار جماع را عادت است پس از یک جماع اساسی طاقت جماع دیگر نخواهد داشت
پس دوا و اشیاء ممسکات از روی تجربه و قیاس تدبیر است نه به دوا و اوسط
درجه این که به دوا غیر اکول بود دارو آن که به دواء اکول باشد به واسطه
تحذیر و جفاف منی اما ممسکات که تدبیر بود اتفاق مجامعت است در عدم سیری
از غذا و بعد خواب و وقت انشراح خاطر که تردد و خفقان نیست و خوف تغیر او ضرور است
تغیر طبیعت و انگیز نباشد و در جماع مشغول به لذت شدن و خیال حسن بینی در دو
داشتن طوری که در طریق مجامعت بخوبی شمرده تا حیز تحریک زیاده و اضرار به استعمال اشیاء که سبب
فرق غیر اشیا اینکه از خارج به استعمال بود و تحکم غیر اکول اند از قبیل افشرده و اطلیه
وغیره و سبب آن که افشرده و اطلیه که بغیر آتش ترتیب داده باشد بهتر است از آنکه
از آتش کشیده باشد چرا که کشیدن و فهما با عصابکی و نافذ و فی آتش کما ینبغی اشکال
دارد چنانچه بارها اتفاق گشته دیگر و یا اکثر خراب شده بعضی درست گردیده و سبب
تخریب آن این باشد که اگر حرارت آتش زیاده شد جوهر لطیف ادویه یا عفونت آن نیز
سوخته و اگر کم گردد بسبب فجاجت و عدم اخراج جوهر لطیف که معاون عمل باشد
بطلان عمل میگردد و یا در صورت توسط که اتفاقی بوجود می آید البته مفید در رسیده
پیدا شدن نجبت و دشواری در کشیدن میگردد و در اطلیه و افشرده و غیره آن وقت بکار می آید
که ضعف اعصاب بعض قضیب سبب ضعف باه گردد و دادو ملذذه آن وقت بکار آید
بست که بسبب قصر آلت و لعاب بحیم که انضمام مرد و امکان نه پذیرد باشد حاجت

برانگیخته میگردد چه حین حصول لذت رحم بباعث میلان طبعی خویش بنابر جذب منی که حین
مس حشفه ممکن میباشد میل بر بر مینماید و در صورت انضمام هر دو با حسن وجوه نطفه
می آید و ادویه ملذذه هرچند که سائیده شود موجب زود انزال میگردد و ادویه مفرحة النساء
ملذذ اند و چون انزال غایت حصول لذت است لهذا ادویه ملذذه محرکه منزل میباشند
و اصطلاح این ادویه منزله وقتی میگردد که زن بطی الانزال و مرد سریع الانزال
افتد و یا مرد ضعیف القوت با زن پر قوت مصاحبت شود و بسبب ضعف خلقی خود با قوت زن
مقابله نمیتواند نمود و به همین جهت دوای امساک محتاج مرد میباشد و دوای امساک هرچند
بیش خواهد بود باعث دیر انزال خواهد گردید بخلاف باریک بسیار که بسبب بعث تاثیر
قیام نیز با قلیل میگردد ادویه مضیق قبل حین وسعت مکانی خلقی و یا بلحوق عارضه رطوبت
فرج بعد پیش آمده است فراخ و یا بسببی از اسباب دیگر که دامنگیر می کند شاید و اکثر ادویه
مضیق نشف اند و ادویه مضیق قبل باید که باریک باشد بشرطیکه زود می تاثیر آن در بکار
و اگر دیر منظور باشد چندی باید بقاء اثر الدواء فی مدت طویله جوارش آمله سعد
را قوت و بهم رسیدها اوبه و حرارت کبد را تسکین میدهد و دل را قوی میکند شیره آمله منقی دوازده مثقال طباشیر سفید
صندل سفید سماق منقی زرشک منقی گل سرخ بادرنجبویه پوست بیرون پسته از هر یک یک مثقال کشنیز خشک
مقشر تخم خرفه مقشر از هر یک دو مثقال مروارید ناسفته چهار دانگ عنبر اشهب ورق طلا
ورق نقره از هر یک دو دانگ نبات سفید آب شیرین هر یک دو وزن ادویه بدستور قوام ترتیب سازند و
با شیهابیت تکلیله استعمال نمایند بسبب تقویت باه و دل و دماغ است و بدان کنندگان فعل اینهم

و بعد از آن ایمن کنند ه از عرق النسا و نقرس نقصان منی و امراض عصبانی ص مشکدانگے
و نیم دار چینی قرنفل سنبل الطیب سارون بسباسه کبابه سعد قرفه دار فلفل عود جوزبوا نانخواه شنگ
غنبر اشهب زعفران هر یکی مثقال زنجبیل بوزیدان قسط شیرین مغز حب البلسان درونج حب الصنوبر
حب البان فلفل سفید مغز تخم خربزه مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم بیاز تخم شلغم تخم کونچ بیخ رطبه
خشخاش سفید حلبه و دو قو تخم تره تیزک تخم شبت تخم گندنا تخم لبوب خسک تری
هر یک دو درم شقاقل خولنجان خصیة الثعلب بهمنین تودریین لسان العصافیر
سقنقور هر یک سه درم ماجیل حب الخضرا مغز بادام مغز پسته مغز چلغوزه مغز فندق دانه کنجد مقشر
هر یک هفت درم با عسل بسرشند شربتی از دو مثقال تا سه مثقال لبوب باره دیگر از حارمو افق
ص مغز بادام شیرین مقشر تخم خشخاش سفید از هر یک شش درم مغز تخم کدو پنج درم مغز تخم
خربزه مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ تخم خرفه مقشر از هر یک سه درم کتیرا دو درم تودری زرد
تودری سرخ گاوزبان تخم گندنا تخم لبوب مغز چلغوزه از هر یک یکدرم زنجبیل خولنجان شقاقل
از هر یک چهار درم کوفته بیخته ترنجبین که ترنجبین اصلاف نموده بقوام آورده ادویه را بدان
بسرشند شربتی دو درم لعوق لبصل بهی است و منی را زیاده کند ص پیاز سفید بگیرند
و کوفته آب آن را بگیرند و مقدار نصف آن عسل صاف کرده داخل نموده بجوشانند تا آب
بیابد و عسل بماند در ظرف چینی با رصاصی کرده وقت خواب دو ملعقه از آن بخورند
معجون مقوی باه ص مغز بادام مغز فندق مغز چلغوزه مغز تخم خربزه مغز حب الصنوبر مغز حب الخضرا
کنجد مقشر... مغز نارجیل مغز پسته... مغز انجدان مغز... بهمنین شقاقل مصری... ا

تودری بهمن لسان العصافیر از هر واحد یکدرم مغز تخم خیارین خرفه مقشر هریک ماشه مغز [illegible]
تخم خشخاش هریک شش ماشه ابریشم مقرض دارچینی دار فلفل هریک سه ماشه خسک عربی
شقاقل زربان تخم لیمون هریک چهار ماشه تباشیر اعرابی تخم زردک تخم شلغم تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک
تخم کونچ صمغ عربی تخم بالنگو تخم جرجیر تخم انجره مصطگی از هریک یکدرم خولنجان بوزیدان پودینه
خشک زنجبیل زعفران هریک ماشه عنبر اشهب دو ماشه عسل سفید دو وزن قند سفید
یکوزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند شربتی از یکدرم تا دو درم معجون برای باه
و امساک منی خاص مردان است تا سفته کبر باشد از هریک یکتوله بهمن سرخ و سفید شقاقل زنجبیل خولنجان
تخم انجره تخم شلغم تخم گندنا تخم خشخاش از هریک دو توله مغز پسته مغز بادام مغز چلغوزه مغز فندق مقشر [illegible]
مغز حب الخضرا ماهی روبیان ریگماهی از هریک چهار توله تباشیر اعرابی یکماشه ورق طلا دو ماشه ورق
نقره عنبر اشهب مشک خالص از هریک سه ماشه مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هریک پنج توله مغز [illegible]
خاگی هفت توله تا گشنیز سه ماشه نیز بالنج ورمنه خشک کرده زعفران بیخ لفاح بیخ موسلی در شیر
خیسانیده خشک کرده از هریک چهار ماشه بیخ لفاح و بیخ موسلی را با نخود دکه ده توله شیر خمیر
کرده در سایه خشک کرده باشند کوفته مجموع ادویه را بسکه گاو ده توله چرب کرده قند سفید
عسل از هریک صد توله شربت فواکه شیرین شربت لیمون از هریک بیست توله بقوام آورده
ادویه را بدستور معمول آمیخته سرشته اقراص سازند و یا معجون خوراک نهایت یکتوله حلوای زرده
مقوی باه کل زردک شیرین سرخ رنگ از پوست و استخوان دور کرده یک آثار خرما [illegible]
دور کرده نیم آثار در شیر گاو بپزند تا آنکه خشک شود پس برآورده در هاون چوبین بکوبند با روغن [illegible]

آرد نخود بریان سپید گندم از هر یک پانزده درم در قدری روغن بریان کرده و قند سفید یک سیر
و عسل خالص نیم سیر در آب حل کرده صاف نموده بریان بریزند و بپزند تا بقوام آید پس زردک و حنا
مدقوق مخلوط کرده و سه جوش داده فرود آورده مغز پسته مغز کنجد پسته خانگی چهل عدد نیز داخل نمایند
و بعد از انکه امتزاج یابد بعد از آن مغز فندق مغز بادام شیرین مغز پسته مغز چلغوزه مغز نارجیل
از هر یک ده درم خصیة الثعلب کشته خرما خشک عربی دارچینی زنجبیل خولنجان از هر یک دو درم
زعفران مشک خالص هر یک یک درم با یک ساخته بر صباح ده درم با پاو آثار شیر گاو بخورند معجون
مقوی و ممسک حب مروارید ناسفته سائیده یاقوت رمانی سوده مرجان قرمزی سوده کهربای
شمعی سائیده زهر مهره یشم عقیق زرد سائیده لعل بدخشی سوده یشب سبز سائیده لاجورد مغسول
سوده هر یک دو مثقال گاوزبان گیلانی گل گاوزبان ابریشم مقرض بهمن سرخ و سفید بوزیدان
سرخ و سفید [illegible] مصری خصیة الثعلب مصطکی قرنفل دارچینی دوا الزعفران مشک عنبر اشهب
هر یک یک مثقال ورق نقره ورق طلا هر یک دو درم چینی قسم اول بست و پنج مثقال صندلین خارخسک
پرورده تخم خشخاش تخم [illegible] مغز پسته هر یک دو مثقال عسل مصفی ترنجبین خراسانی قند سفید نیم
وزن ادویه روغن چربی در یک آثار هفت هشت توله داخل نمایند با پاو آثار شیر داخل نموده [illegible]
[illegible] ممسک بسیار قوی ممسک دیگر طریق برآوردن روغن چربی اینست بگیرند چربی [illegible] شیر
حل کنند و یک شبانه روز بگذارند بعد از آن جوش خوب داده ماست بندند پس مسکه آن برآورده
صاف نموده استعمال نمایند و اگر خواهند که بوی چربی برطرف شود مسکه را داغ کنند و اطفار الطیب
و برگ تنبول و قرنفل و [illegible] تا در داغ نمودن بیندازند [illegible] طلای مقوی باه

گهونگچی سفید بی پوست کچله عاقرقرحا بیخ کنیر سفید بیخ ششه عنبر چال گوته هر یک دو درم اول سودانی چال گوته
وزیر بیخ ششه سفوف ساخته نگاه دارند و چال گوته زیر بیخ ششه را در شیر نزدیک یک آثار باشند
پوٹلی در پارچه بسته و دو سه جوش خوب بدهد و برآرند و اگر علیل زیاده باشد پوٹلی را در شیر
گاو میش دو سه جوش داده برآرند بعد از ان دهد و در پارچه نموده و در شیر بز نیم آثار یکصد
نمایند تا که خشک شود بعد از ان علوکا کرده در شیشه نموده چو ده یکت شقه و دو وقت قضیب گنده
برگ پان بندند و بالایش پارچه یک بسته خواب کنند صباح وا کرده آب سرد سازند نهایت
دو سه هفته استعمال نمایند ایضاً که جلق و غیره امراض بود قضیب را نفع دارد بیخ پلیه دو درم
گهونگچی سفید عنبر چال گوته پوست بیخ کنیر سفید بیر بهوٹی هر یک یک درم نیم آثار شیر علی الاتصال
هشت پاس کهرل نمایند و در سایه خشک کرده گولیها بقدر کلا ... بندند و بشیر محلول
روغن کنند و بر قضیب طلا نمایند و بالایش برگ پان بپیچند ایضاً برای سستی قضیب که سبب
جلق باشد سپندان حب المحروث خردل زیر یک سه درم کوفته با روغن یاسمین سرشته
گرم کرده بر ذکر و خصیه المذ سطری وقت در وی پدید آید ایضاً برای استحکام اعضا
گهونگچی آب افیون مصری بلادر جوز بوا یک مثقال دارچینی یک مثقال ربع ان عاقرقرحا کنیم مثقال
پیاز نرگس نیم مثقال پوست بیخ کنیر سفید پنج مثقال کوفته بیخته چهار ساعت بجوبی شراب مقطر
سحق کنند و قرصها سازند و خشک ساخته بوقت حاجت بشراب سائیده طلا نمایند ایضاً
بجهت ... روغن گاو دو درم ناگیسر نیم یا فو دارچینی چهار درم ... ایضاً درم
بر چهار آثار آب جوش داده شیشه طرف ... داروی شیشه نگاه دارند ... عطر ... مجرب السلاطین

هشت دام مصطگی چهار ده ماشه زعفران هفت ماشه جوز بوا بسباسه قرنفل هریک چهار ماشه
قوام سازند یکدام لوبان در پاؤ سیر عرق چندر کرست برآید روغن بادام روغن قسطر روغن یاسمین
یاسمن کلو واحد دو دام سماعی قوام و لوبان در روغنها کوفته بیخته کهرل نموده قرص ساخته شیشه پیاله
قرص گذاشته از آب سرد کرده نگاهدارند صبح چمچی سیاه درد کرده روغنها الا فضلگی گذاشته ممزوج سازند
بعد از آن سرت لوبان آمیخته بدارد و سیماب آمیز و وقت حاجت طلا نمایند کما و بیانه گیس
تخم واهنست دام و نشیبی ساخ براده عاج کشنیز و تخم کاسنی باشند بعده موضع تخم گشنیز داخل
اعلی عاقرقرحا تخم کرفس جند بیدستر قرنفل مریچ هریک هفت ماشه قرنفل مرزنجوش پوست بیخ
سفید بالنگی دار فلفل مرچ مصطگی خولنجان عنبر معرلو نارجیل کنجد سیاه تخم انجیره نگهی
هریک ماشه نیم اجزا در شراب دو دانگ دو دو ماشه کهرل نمایند بعده پوتلی ساخته در تیب
در شراب کنند و گولی سازند بعد از فراغ این دو دوا باشد خولنجان مصطفی پوست بیخ
سنبل سیتی عود جند بیدستر تخم انجره قسط کبریتی زرد اولی عاقرقرحا فلفل دار فلفل جوزبویا
تخم انجره شیر کنجک حب السلاطین مدبر خوب سائیده قضیب بیاشند بالای برگ پان ارمنی
عاملی کشته آید از آنگه مکرده باشند اگر پوست مال شود روغن چنبیلی طلا نماید العصا
پوتلی علق زده حب ابابیلی دو دام اکسیر بالنگی هریک چهار دام تخم آتش سیاه
سم تگا و سیاه ناخن فیل ناخن خر سیاه هریک یکدام امیزه دوبه آلوده نمیخته پارچه باشد
سه پوتلی برابر بندند بعد از آن چهار دام روغن بادام تگاه و چهار دام عرق بیانزده کاسه
انداخته در کالی ابرآتش نرم نهاده پوتلی را در آن رکابی گذاشته تا چهار گهری بالاسے

تعفن بسیار نکرده میباشد بسبب پوپلی ابی ده کس کفایت میکند نسخهٔ نارجیل ممسک و مبهی سیماب
دو نیم توله کلونجی یا شته پنج کهطل دو توله نارجیل یک عدد سیماب با گندک کجلی نمایند و دیگر ادویه را
سوده با کجلی آمیخته نارجیل را تا کنی داده ادویهٔ مذکوره را در وی پر نمایند و دهن او را از تاکی بند نموده
بالای آن از نار قطره یا آهن خوب بند محکم نموده در ده آثار شیر گاو چهار پاس جوش دهد اگر شیر
کم شود دیگر بیندازد و بعد از آن نارجیل را از شیر بر آورده پاره نمایند و ادویه را دور نموده نارجیل
را از پارچه صاف نموده نگاه دارند قبل از جماع یکپاس ششماشه تا نه ماشه بخورند حب ممسک
جوز بوا شنگرف عاقرقرحا افیون از هر یک یکدرم مرچ چهار پارا یکجا کرده کوفته بیخته بشهد سرشته
بسته حب سازند و یکحب وقت عشا بخورند و بعد ازین یک بیره پان بخورند ایضا یکدانه کلان
پر گوشت میوه بیقی یعنی تخم اندر وی از او دور کرده بجای آن تخم مقدار یک نخود افیون واشته
بر گرمی چراغ خوب نمایند که یکذات نشود کسیکه عادی افیون باشد بجای یک خوراک و اگر عادی نباشد
دو خوراک نماید و اگر مزاج کسیکه برودت و رطوبت باشد بجای میوه یک پوتهی لهسن کرده و مقدار نخود
افیون از بر چراغ درست کرده استعمال سازند ایضا ممسک ایضا سهاگه بریان افیون جهار ماشه
مصطگی رومی گل دهی عاقرقرحا شنگرف هر یک ماشه کوفته بیخته بعسل مصفی بقدر حاجت
سرشته حب سازند وقت حاجت یکحب تناول نمایند و بعد از عمل دوا مشغول بکار شوند
و بالای غذا خصوصا سکنجبین نخورند و اگر ضرور افتد شیر بخورند و با حلوا بخورند و بعد از فراغ
اگر وقت طعام باشد البته مضایقه ندارد ایضا گفته اند که اگر حنظل طلب باد و پاره کرده یکپاره
بکف پای راست و دیگر بکف پای چپ آن بمالند که تلخی آن بذائقهٔ زبان محسوس شود ممسک است

ونیز اگر پوست خرزهره سفید بگلاب ساییده ذکر را طلا نمایند چون خشک شود بجماع مشغول
شوند ممسک ست و بعضی حکما گفته اند که مهره و افراخ اگر کافور قیصوری و زهره طلا کنند
و افیون و کافور بهر دو کف پا بمالند نیز همین عمل کند و ابوالقاسم فرشته گوید که اگر روغن
تل بهر دو کف پا و دست و ناف چندان بمالند که در جلد نفوذ کند ممسک ست صفت روغن
جوز ماثل بگیرند جوز ماثل اسود یکجزو و ربع آن حب سفید و هر دو را نیکو ساخته در شراب یا آب کهنه کنار
سنبر باشند نیز در زنه خشک و یا در روغن گاو اندکی تر کرده در شیشه گل حکمت انداخته بآتش بالام
روغن کشند و وقت حاجت بکار برند بدانکه چون ادویه امساک با وجود سکر استعمالش
از داخل اکثر ضعیف العمل اند پس ادویه ممسکه مستعمل شیاف ضعیف تر خواهند بود بلندند
زعفران عاقرقرحا هر یک هشت ماشه مشک چهار ماشه سه ماشه دو ماشه خون گنجشک نر
بقدر حاجت همه ادویه را باریک ساییده در خون گنجشک نر خمیر کرده حبوب سازند وقت
حاجت در آب ساییده بر قضیب ضماد سازند دیگر گل مولسری را خشک ساییده نگاه دارند
وقت حاجت آب کونه بسرکه بمالند بعده کونه رسوته بیخ کر بیاچار بجماع ایضاً فلفل دراز ساییده اگر
چهال کبوتر سفید کافور مساوی کوفته بیخته بعسل قدر حاجت سرشته بر قضیب ضماد
ساخته نزدیکی نمایند و چون عطر و گلاب جبین مجامعت استعمال کردن با کثر امزجه ملذذ
بسیار است الاول سوریق بجا بیخ نماید ایضاً فلفل دارچینی سنبل الطیب خولنجان
شکر از هر یک سه ماشه بعسل که زنجبیل در آن پرورده باشند قدر حاجت ادویه بالا را کوفته
بیخته باهم سرشته ضماد کنند و بجماع مشغول شوند قرص ممسک فیل نمک یک درم

بکیرند هم خشک قیراطی شراب یکوقیه شراب را گرم کنند و ادویه کوفته بیخته در آن آمیزند و خرقه
باریک کهنه بدان آلوده بردارند فرزجه جهت تقویم رحم که نافع سیلان میباشد مفید موصیائی
صمغ عربی گل ارمنی هریک یکدرم دم الاخوین دو درم باریک سوده بدستور پیشم پاره که در مطبوخ
انار تر سوده باشند بردارند و بدانند که داشتن مهره سنگی خاص قبل از کار نیز مضیق است و
همچنین برداشتن اسفنج یکپاس قبل از جماع مضیق میباشد و بسی که زنان بنابر استحکام
زنهدان بعمل می آرند وقت کار استعمال کردن فوراً تضییق هم میرساند طلا برای تعظیم ذکر عفص
خشک و کلان به اینقدر باشد که بعد خشک شدن پاؤ آثار بماند مغز خر پاؤ آثار جونک خشک
پاؤ آثار خراطین خشک پاؤ آثار همه را نرم کوفته و در شیشه گل حکمت انداخته چوبکشند و بکار برند
ایضاً برای درازی انگشت ناگوری دو دام باشیر و تا توره سابیده در مسکه ماده گاو بیامیزند
و این را در هفت بار و ماهی توره خالی کرده برسانند و هفت روز بدارند بعد از آن پشت
ذکر را اول بسرگین گاو میش بمالند و باز این ادویه را بر قضیب طلا سازند و از پارچه بسته
شب بخسپند و بامداد به آب گرم بشویند سخت و دراز خواهد شد باب دوم از مقاله چهارم
اما حرارت مجده تا امراض یا داخلی است یا خارجی اما داخلی مثل حرارت جگر که مستلزم بحرارت گرده
گرده و فرشان این کثرت شهوت و شدت عطش و به ادنی تغیر لائق لحوق مرض و یا مطلبس
بودن مکس میباشد و حرارت مثانه که باعث این بجودی آید حرقت بول بل بصورت سیاه عقده صدیج
قرحه مجری قضیب که بنابر انقطاع سوزاک شده مستعد بانار شدن و حرارت وضعیفی کثرت جماع
جماع او اکثر میباشد بسبب تنگی و باعث تضییق که لازمه حرارت است سرعت انزال است

پیدا بود و حرکت نا نجرنج دال بر حرارتش و در حالت اشتداد وی جریان جاری گردد که
از اسهنده‌ی پر پیغزا مانند و بلکه اهل هند پیپوریا به لفظ مطلق بر جمیع امراض حاری اول می‌نمایند
تدبیر و تعمیم حرارت و اخلی از معلولات می‌نمایند فایده حرارت محصله بدن انسانی عند المتکوین
هر دو قسم میباشد قسمی نقصان می‌یابد مع نقصان نفس ناطقه قسمی غریزی دوم
عند اجتماع لیبا ئطاان قسمی با سطقسیه و این غیر غریزیست و غریزی منضم بوجود
بدن و منفارق بعد موت اسطقسی ابدی هست بدن حیاتیه بعد موت و حرارتی که در
حالت مرض بسبب اجتماع فضلات ناسواء این هر دو حاصل میشود چراکه فضلات
وقتیکه جمع میشوند حاصل میگردد در آن حالت که بسبب آن اسقطهاو این حرارت
میباشد چنانچه حال اجتماع فضلات در خارج مثل زبل وغیره حالتها و شده در آن
احداث حرارت میکند و تعفن میابد و این غیر اولین است زیراکه مضرت افعال میسازند
و نیز شبک صحت منعدم میگردد بخلاف اولین پس وقتیکه این حرارت حادث بعضو
میگردد بواسطه شریان بقلب جاری گردد و از قلب بسبب شریان بجمیع بدن سرایت نماید
بسیمی میگردد و گاهی تا سبب لحوق حرارت خارجی تخالف مزاج مذکوره اعتبار حرارت باعث
بر امراض چند است و هر یکی را باعتبار فاعل هر واحد از قسم اول ثلاث شمرند اگرچه آن هم باخلاف
ظهور تن مختلف میباشد بدانکه جریان حرارت بقدر مزاج طبعی یا فقط یا وقیعه می گردد بسبب
شکایت لحوق جریان تجام جریان سرراه میکند بل قلتش بر فقدان آسودگی با ... و فقدان
علیین ته ... نخواهد کرد و از آنجا که حرارت محصله ... آن میکند و اگر حرارت غیره محصله ...

فراهمی فضول بجانب مثانه نافذ شود و رقت بول ظهور کند و حرقت بول که عدم امساک می نامند
افزونی پیچ پیچ بر پا دی غیرت و حیا نزاکت نامل خواهد گشت و اگر بگرده رسد مرض
ذیابیطس نشو تمام زندگانی خواهد شد و اگر بجگر واصل گردد حرارت جگر و دیگر امراض تقسیم
آتش در جگر خواهد انداخت و سبب آنست که بواسطه جگر وصول حرارت بقلب و اضطرابات قلبی
و تشویش فعالیت خفقان یعنی خفقان می آرد و نیز از این محل جگر وصولش بواسطه اورده که تمام
غذا و اندیشه دماغ هم ممکن است تشویش فعال دماغی گاه بر وصولش میباشد و نیز حرارت و صله
دماغی رطوبات و فضول موجود در دماغی را حدت و فساد بخشیده نزولش بجانب مع طبعی
که بینی و حلق قرار یافته تغیر هیئت بینی و تعفن و فساد آن سوراخ و یا فوخ اعمی خناق
انتظام و انزار غیر منتظم میسازد و تدبیرش از امراض اصلی است مع رعایت حرارت دماغ و اصلاح
خناق که بکتب طب منضبط یافته و اگر بجمیع اعضا تجاوز کند عموماً عام میگردد و فسادش عیاذاً بالله
از شرش بدترین اقسام می تصور شود و اگر بجلد نافذ گردد ظهور انفاطات بر جمیع بدن ظهور یابد
و اگر بجلد فقط قضیب رسد قروح و سرخی کامنه گردد و سبب آنست که از سمیت حرارت جابجا
اعضای باطنی بوده سبب آن بفساد اعضای ظاهری علی الخصوص بقضیب محل ظهور این علت
میگردد و اگر حرارت آتشک با ماده فاسد پیدا می باید بسبب طبع تغیر عظیم بظاهر بدن میگردد و در
فقط حصول کیفیت حاره بعضو یکی بشود تغیر مزاجش بنماید و نیز حصول حرارت با عضای رئیسه
حسن و صولش با هیچ ممکن نحوی میباشد که نفوذ حرارت از اوعیه بواسطه شریان بقلب و بعد اورده
در باعث بتمام اعضا سرایت است و اصل گرده خلل و امراض عضو ظهور یابد و شدت حرارت یکی از این

باعث خرابی و برهمی مزاج دیگری میگردد و بدانند که سریان حرارت مفعوله در صورت تحالف مزاج
از و حال بیرون نیست یا آنکه از راه مجری بول سرایت کند سوزاک وغیره امراض مخل بوجود
می آید و اگر از راه اوعیه منی نفوذ نماید جریان و دیگر امراض ازین قسم بظهور می آید چنانچه بجا یکه اینها بیانش
مبرهن خواهد گردید **فصل اول از باب دوم از مقالهٔ چهارم** در ورمی که جریان منی شهرت
بحسب تفاوت اقسامش بچند طریق عاید میگردد یا آنکه قبل از وقت خروج بول جریان منی میگردد
و یا بعد انفراغ بول و یا بعد براز و مذی که قبل از انتشار و یا بعدش بوجود می آید عینها بسبب منی
انتشار گردد از جملهٔ اقسام جریان شمرده اند چه مذی که رافع انتشار نگردد از اقسام جریان نمیباشد
چنانچه از خواص مخصوصه او ست چه یافتن وقت انتشار بنا بر تلیین مجرای منی از انجابات
که سبب جریان محرق حرارت خلاف مقتضای خلقی که حرق قوام منی کرده جریانش بوجود
می آرد میباشد و جریانیکه بباعث کثرت احتباس منی که لازمهٔ حالت تجرید میباشد یعنی
کثرت حرارت که از احتباس حاصل میشود و ترقیق نموده جریان ظهور مینماید از قبیل جماع باطل میگردد
لهذا اکثر داخل مرض نمی تصورند که عارضی نیست اما از انجا که بسبب کثرت محرق جریان نسبت در
طب ترحیم رفعة الاجریان فی زماننا از قسم نو احداث میباشد اعنی بسبب کثرت مجامعت بجا یکه
تخلف و تفاوت امر چنان اختلاف مزاج فاعل بوقوع میرسد یعنی حرارت مختلفه در حجم
مفعولات ترقیق منی نموده جریان عاید مینماید طبیبان زمانه بسبب عدم ترقیم مختصب این
قسم در کتب طب اگرچه باعتبار کلیت داخل از قسم حرارت اوعیه منی است تجربیت را از کلیه
اخراج نکرده یعنی بسبب لاعلمی بغیر تشخیص حال واقعی سبب جریانی استعمال نسخ کثیره کرده و اندها هم

مختلفه بعد تحلیل نموده عوض زوال مرض تغیر مزاج اصلی بجانبی عاید بنمایند لهذا نسخ جریان مثل
نسخ قوت باه بنا بنا پایی مشتهر گردید بظاهر که از فضل کریم کارساز اکثر معالجه جریان حسب مقتضای
عقل ناقص خود تفحص سبب واقعی قرار داده جریان مظنون خود عمل آمد یکسیم باری بغرا سمه مفید
گردید چنانچه جلوع زن مرطوب المزاج یا زن عمر رسیده که در فرج این هر دو برودت
و رطوبت از بس غالب میباشد رافع حرارت غریبه عفنیه بتدقیق نبی مربوده مفید حالش میگردد
بدانند که اکثر فایده ادویه جریان بدیر ظهور می یابد لبعد تحلیل العلة و عدم وصول تاثیر الدوا
علی صرافته فلهذا لا یزول فی الاکثر الا عند زوال حرارت الشبابیة
و میلان المزاج الی برد الکهولة و الشیخوخة و ایضاً حصول الحرارة بدون
تغیر البدن کله فی عضو واحد بعید عن وصول الدوا علی صرافته
متعذر الزوال اکثر صحت انزال لازمه انحرف تدبیر است و فیه اسباب جهة جریان
مع رعایت تغلیظ بدانند که حب العضو مخصوص برسانیدن تاثیر دوا با و غیره منی مثل
زعفران قلب پس تاثیر دوا که رسانیدن انمنظور با و غیره منی باشد چنانچه حب العضو از و فنا
گردیده و ضعف بجهت جریان [illegible] تخم [illegible] سیاه تخم [illegible] هر یک [illegible]
و چهار درم کوفته بیخته با هم چند شکر تری آمیخته هر روز یکتوله با آب سرد بدهند ایضاً برای
دردی منی و مذی [illegible] تخم [illegible] درم تخم کاهو سه درم گلنار چهار درم گلخ تخم [illegible]
هر یک [illegible] درم کوفته بیخته سفوف سازند شربتی سه درم ایضاً مغلظ منی سنگ مثانه خشک
[illegible]

سه ماشه نبات سپید همه وزن ادویه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک پنج ماشه تا هفت ماشه

ایضاً برای اصلاح منی ص شقاقل مصری ثعلب مصطگی دارچینی نیلوفر تخم بالنگو

گوکهرو سنگهاڑه خشک بستان از هر یک یک دام مصری سه دام همه را کوفته بیخته بوزن ایمه

چهار ده ماشه طبی بسته همه وزن یک پڑیا با شیر گاو بخورد و از ترشی و جماع پرهیز نمایند ایضاً

عادت جبیده را تخفیف منی ص حب الصنوبر بریان مقل بریان از هر یک ده درم گلنار

فارسی گل سرخ تخم فنجنکشت از هر یک پنج درم تخم سداب هفت درم مجموع را کوفته بیخته سفوف سازند

و هفت ماشه بخورند حب برای منع مذی و ودی ص عاقرقرحا جوزبوا بسباسه دارچینی قرنفل

اسپند تخم سیاه افیون کوفته بیخته در شهد حب بندند بوزن دو درم سه روز یک یک حب با شیر گاو

و در روز چهارم یک صباح و یک شام با شیر مذکور بخورد تا آنکه همه حبها خورده شود حریره مغلظ منی

ص مغز نبوله بقدر یک و فلوس گرفته در آب ساییده قند بقدر شیرینی در شیر گاو که ترتیب یافته بآتش نیم

فرنی تیار کرده هر روز بهمراه غذا بخورده باشند ایضاً ثعلب مصری تخم ریحان در شیر گاو با آتش نار

مع شیرینی بقدر کفایت فرنی تیار ساخته بخورند معجون که سیلان منی و مذی و ودی و سیلان

رطوبات رحم را که مزمن باشد مفید ص مروارید ناسفته کهربا محرق کهربا نرج عنبر گل پسته

گل سپاری شنداش ابیا سه عود صلیب لسان طباشیر سفید کشته جفت بلوط صمغ

عربی ثمر درخت مغیلان بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری گلنار فارسی پوست بیخ مغیلان

صمغ سپاری کشنیز خشک صمغ درخت سنبل بخته ثعلب تودری صندل سرخ آرد باقلا

یکمثقال مغز پسته مغز بادام مغز نارجیل مغز فندق مغز چلغوزه مغز حب الخضرا تخم خشخاش تخم

خرفه سته از هر یک دو مثقال مصطکی بملک البطم ورق طلا ورق نقره از هر یک نیم مثقال
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه در روغن گاو بریان کرده از هر یک دو مثقال غنچه گل سرخ دو مثقال
عنبر اشهب نیم مثقال مروارید ناسفته بیست مثقال نبات سفید سی مثقال آب سیب شیرین آب بهی شیرین
آب انار شیرین آب امرود از هر یک چهل مثقال شربت فواکه شیرین شربت گل گلاب از هر یک
بیست مثقال معجون سازند شربتی یک درم **فصل دوم از باب دوم از مقاله چهارم** حرقت
بول که عوام سوزاک می نامند قرحه ایست اندرون مجری قضیب که از لحوق حرارت مفعوله بوجود
می آید و جریان ریم و گاه خون بطوری انجامد و عند خروج آن رنج شدید تکلیف ده میشود
و اکثر با ابتداء مرض بسبب حرارت محل قرحه وحدت منی شهوت تند تکلیف میدهد الا انجام
ضعف در شهوت می آرد حرکت جماعی درین حالت عشا با احتراز دیا قرحه میگردد لاحتیاج القرحه
الی التسکین و بلکه جماع طویل بی انزال احتباس بول نمایند و از احداث آفت مجاری بول
میکنند مثل سوزاک وغیره امراض دیگر مجری و نیز خلل ضعیفه آتشک یکی از آن فاعل مفعول
باعث بر احداث سوزاک نسبت بدیگری میباشند و بل تغیر مزاج فاعل و مفعول یحتمل یکی
از آن بجانبیکه باشد تغیر مزاج دیگری می آرد عند وقوع اختلاط و مرض سوزاک اکثر باعث
نقصان قوای مجاری بول ضعف باه می آرد چنانچه گفته اند که اکثر امراض مجاری بول سبب
ضعف باه میشوند و قرحه سوزاک سریع الزوال نیست بلکه زوالش کما ینبغی در اکثر بوجود نمی آید لتحدد
البول و مروره علیه علی الدوام لان القرحه محتاج الی التسکین فلهذا لا
یزول بسرعته الا عند ما لوقف القرحه بحدة البول بل فی الاکثر یعود

بهذا المرض بادنی سبب للخفة مثل اختلاف الاغذیة والاشربة وغیره وبمحل حدوث
قرحه از سه حال بیرون نیست یا آنکه جانب سر قضیب شود یا درمیان آن و یا در وسط حجاب
و در هر جا نگاهش عند خروج بول شاهد محل است شیاف و زروق مع رعایت تسکین بار
مفید قرحه سر قضیب بیشتر آما ادویه نوشیدنی قرحه بن قضیب را اکثر مفید میشوند و اوسطی تدبیر وسط
پردازند و سوزاک که مرض محل غامض است باعث خرابی دامن اعضاء دیگر نمیگردد و بسبب
بایجح وطول قیام سوزاک و استعمال زروق مناسبه دفعه این مرض بندکشاد یعنی بزرگ شدن
مجری بول از توابعات مرض سوزاک گردیده در اکثر عسر البرء است چونکه توابعات مرض است
حین زوالش اکثر زوالش بوجود آید و باعث لحوق ضعف باعضاء تناسل بواسطه مرض
سوزاک و نیز بجهت ترقیق منی از حرارت سوء جنبه سوزاک ضعف او علاجش بر ساکن لحوق
بندکشاد اکثر بجهت انزال لاحق میگردد و زوالش با سباب موجبه اش مع تقویت او علاجش
پردازد و لحوق سوزاک اکثر باطفال نابالغ بغیر جماع از حدت بول و سببیکه باشد میباشد علاجش
از مسکنات بول میگردد و جماع ایام حیض نیز تغیر مزاج فاعل جانب حرارت مینماید اکثر
جماع ایام حیض باعث احداث سوزاک حتی که بعض اوقات بسبب کثافت و غلظ
و تعفن و تغیر دم حیض سببی من الاسباب حدثت انک تمایل علی تفاوت مراتب الحرارة
والکثافة والتعفن والغلظ و نیز اکثر و طبایع کثیفه قابل تغیر بسبب خفیفه معمولی نمیگردد و بخلاف
طبایع لطیفه که بادنی تغیر مزاجش راه مییابد پوشیده اذهان ارباب تجربه نخواهد بود که قرحه
مجری بول سریع الزوال است نسبت قرحه مجری منی که در اکثر زوال نمی پذیرد و علامت

وقوع قرحه درین محل شدت وجع خصوصاً وقت انزال علاجش از مسکنات یعنی و استعمال
اغذیه و اشربه مسکنه اکثر مفید حالش میباشد پس میدانند که در علاج این مرض اول مسکنات بعد
جالیات یعنی مدرات پس مدملات بکار باید بست زیراکه اگر بغیر تسکین اول مدرات استعمال
خواهند کرد در اکثر چنین کثرت ماده موجوده بدنی بمعاونت ادویه مدره و یا فقط بمعاونت
ادویه مدره ماده موجوده بدنی چنین عدم کثرت آن در بدن سیلانش جانب قرحه گردیده
باعث ازدیاد وجع شدید میگردد و وقت عدم استعمال جالیات بل اهمالش مدملات بیجا
کردن نیز موجب وجع شدید و شدت مرض بل احتباس بول هم باید شد و پس ضرور
الزام که اول مسکنات استعمال کرده من بعد جالیات از قسم اندرسی چهار و غیره استعمال نمایند
و وقتیکه یقین خاطر گردد که قرحه از کثافت پاک شده یعنی کثرت ریم و غیره رفع گردیده باشد
مدملات بکار برند و لیکن باید که وقت سیلان ماده جانب قرحه بسبب کثرت آن احتباس
بول درین اوقات بنابر ازاله و نقص ماده موجب این حالات میشد گرفتن ضروری می افتد وگاه
بسبب عدم زوال این مرض از تدابیر مذکوره بالا استعمال ام الجبین رافع آن میگردد و استعمال
مهروزه در اکثر اقسام قرحه چنین یا قرحه از ریم از بس مفید میگردد در اکثر بنابر تدبیر حسب تشخیص
مرض و بمقتضای وقت و مزاج علیل بعمل آرند اندرسی چهار یعنی برآرنده ماده از مجری بول
و منی و آلات تناسل جهت برگ ترب نیم آثار و شیر و از آن بگیرند و چهار پنج بیسه وزن برآید پس مقدار
یکپاشه تا ده ماشه شوره قلمی در آن آمیزند و بنوشند زرق برای سوزاک جهت سفیداب کاشغری نیم ماشه
هر یک ده ماشه هر دو را سائیده نگاهدارند وقت حاجت دو ماشه ازین هم گرفته در یک آثار آب تازه

کحل چهار توله ممزوج نموده مخلوط کرده در پچکاری انداخته استعمال نمایند و بعد استعمال پچکاری
سوراخ قضیب قدری ببندند اگر مرتبه اول شفا نشود دو سه مرتبه دیگر استعمال سازند لیکن
اول اندری چهار بگیرند و اگر اتفاق مسهل نشود فصد باسلیق بکنند و اول پچکاری بکنند
عسل سفید در بهشت و ام آب ممزوج نموده اول پچکاری نمایند بعدش نسخه مرقومه بالا
بعمل آرند ایضاً برای قرحه بگیرند توتیای هندی و در آتش تند بسوزانند که کبود سے
او دفع شود پس نرم کوبیده در قدح آب دریا نگاه دارند صباح آب زلالش را گرفته
در پچکاری کرده استعمال نمایند دیگر برای اندمال قرحه ص گلنار فارسی گل ارمنی کندر
کدوی سوخته موی سوخته انزروت شب یمانی نشاسته صمغ عربی مردارسنگ سنگ جراحت
دم الاخوین سفیداب هر یک دو ماشه همه را سوده ساکرده قدری از آن در شیر دختران
حل نموده بچکانند دیگر برگ بنگ سبز یک توله شب یمانی پنج ماشه سفیداب پنج ماشه در نیم آثار
شیر میش جوش داده نگاه دارند هر گاه بول کنند در همین بسکرده بنشینند شیاف برای قرحه
مجری قضیب بعد پاک کردن قرحه ص توتیا مرداسنگ صبر کندر محرق نحاس محرق و اقلیمیا فضه
مغسول طین قبرسی شادنج مغسول کندر انزروت مازو گلنار شب اقاقیا زاج محرق
دم الاخوین گلسرخ افتاع انار ریش کاغذ سوخته از هر کدام که باشد یا مجموع گرفته شیاف
ساخته استعمال نمایند شیاف بند کشاده ص تخم بقولی دو توله کافور چهار ماشه گل ارمنی
یک توله باریک سائیده با آب برگ نیم شیاف دراز باریک بقدر درازی دو بهر ساخته بگذارند
و عند الحاجت یکی از آن در سوراخ کرده لنگوٹه ببندند سه روز این عمل سازند روز ...

بعد بول کهنه سفید را باریک ساخته از انبوبه باریک درون مجری البول رسانیده باشند

سفوف برای سوزاک صمغ الایچی کلان ست سلاجیت سنگهاپولی اصل السوس مقشر گوکهرو
ست گلو تخم تاج خروس تالمکهانه مغز تخم خیارین یکسان بعده هر یک یک درم جواکهار طباشیر سنگ یک
یک نیم ماشه کوفته بیخته هفت ماشه با آب سرد فرو برند **ایضاً** قلعی کشته ست گلو حب الایچی خورد
یکسان مید لیثی تالمکهانه نبات چینی هر یک یک درم مصری برابر همه کوفته بیخته سفوف سازند
و هر روز [illegible] ماشه تا یک توله بدهند. **ایضاً** برای سوزاک با خون [illegible] اصل السوس مقشر [illegible] ست
سلاجیت شوره قلمی جواکهار الایچی کلان گل [illegible] برگ [illegible] خار زیره سفید از هر یک دو ماشه
نبات سفید هفت ماشه سفوف ساخته یک [illegible] با آب سرد بخورند. **ایضاً** برای اندمال
قرحه سوزاک صمغ طباشیر ده درم کهربا زرد ده درم مغز تخم خیارین چهار درم تخم خرفه [illegible] مثقال
صمغ عربی [illegible] کثیرا [illegible] چینی [illegible] زرشک [illegible] افیون [illegible]
از هر یک [illegible] کهربا سفید [illegible] مثقال شکر سفید هم وزن ادویه کوفته بیخته سفوف سازند
[illegible] یک مثقال با آب سرد [illegible] **ترکیب کشتن قلعی** که در سفوفهای سوزاک بکار می آید
[illegible] است که قلعی گداخته را هفت مرتبه در روغن تلخ و هفت مرتبه در بول [illegible]
و هفت مرتبه در ماست سرد نموده [illegible] ورق باریک [illegible] نموده در میان فتیله ها
[illegible] که برگ نیم در آن [illegible] کرده باشند گذاشته فتیله را [illegible] کرده در ظرف گلی گذارند
و با [illegible] در مغز [illegible] یک گز از هر طرف باشد آتش دهند تا یکدو روز که آتش سرد شود
برآرند و [illegible] ریزه ریزه سفید شده را بگیرند و طول فتیله های [illegible] گرده باشد

فصل سوم از باب دوم از مقاله چهارم آتشک ترجمه است بیرونی

تخالف مزاج در خوله یا فاعل بجانب حرارت برودتی بر بستر قضیب بوجود می آید بغیر حالت نقب

قراحین هرگز وجودش ممکن نمیباشد اما اگرچه شناخت گرفتاری بمقوله این

مرض بچند انواع از روی مشاهدات ممکن است الا علامت صحیح زن آتشک زده نیست

که وقت دخول قضیب حس حرارت مفرط و سوزان بسبب تفاوت حرارت بحس میشود

اگر کسی بیابد از جماعش علی الخصوص انزال بکلی حیله باز باشند چرا که وقت انفتاح مجرای منی

عین انزال سیلان حرارت بخوبی ممکن میباشد و حصول آتشک بوجود می آید بسبب

اتفاق اگر بدام زنی ملوثه این عارضه گرفتار شوند بطوریکه امکان پذیر بود قصد انزال

ننمایند که باعث گرفتاری مرض آتشک متصور است شخص صحیح دو نفر که بزن متغیره مرض

آتشک گرفتار شوند فوراً حصول آتشک میسازد بخلاف شخص متحمل حرارت خفیفه که از حرارت

خفیفه مقوله متأثر نمیگردد بلکه عین فراغش میباشد الا البته از جماع زن ملوثه بحرارت کثیره

المرض نسبت مزاج فاعل آتشش در دلش خواهد افتاد و با سوزاک و دیگر حالش خواهد گردید

و در مقوله قرب حرارت مزاج فاعل تغییر مزاج مقوله میگردد و هر چند که تباین مزاج از طرفین سبب

تغییر مزاج دیگری باعث بر مرض است خواه جریان خواه سوزاک خواه آتشک بسبب قابلیت

مراتب الحرارة و کثرت و قلت زوال آتشک بشرط معالج حاذق بزودی کما ینبغی ممکن است بخلاف

سوزاک و عمده ترین معالجه این مرض بجوشش مرض است بشرطیکه نسخه کامل باشد و اسهال یا دو

مخصوصاً این عارضه که بجز شیاف اگرچه مفید اکثر افتاده است باشد الا با دو صحیح جلدی از بر مریض

که باستعمال اکثر ادویه مسهله وغیره بوقوع میرسد البته گاه مفید حالش میباشد و اینکه این همه
خواص مختصه این علت نداشته باشد البته کیفیات آنچه که بغیر اخراج ماده حصول صحت کما ینبغی
نشود و بیشتر باعث ازدیاد آتشک آن جماع زنیکه این مرض دامنگیر گردیده احتراز جویند و بل از جماع
زنانیکه در حالت لحوق این عارضه اتفاق صحبت بان گردیده باشد کما ینبغی دوری جویند
ورنه بار بابتلا این مرض خواهند شد و اگر چاره نباشد اول بمعالجه اش بپردازند سپس قضیه
اختیار کنند و چون آتشک مرض علیحده است اکثر آثارش بجلد ظهور می یابد خواه بطور قروح
باشد یا بثورها لغد سریان حرارت باعضاء باطنه گاه ظهورش بجلد نمیگردد و اکثر باعث
احتراق جوهر منی از حرارت آتشک قاطع نسل است الا در صورتیکه حرارت این غیر [illegible] احتراق
بجوهر منی نماید پر ظاهر که وقت شدت اشتعال حرارت این علت ماده موجوده بدن محترق
گشته سودای غیر طبعی بوده باعث انواع انواع شر میگردد بل چنین سموم احتراق و غیره بدن
بحیا فزا باشد جذام هیئت و اشکال اعضاء را بی رونق کرده رونق حیات از بیگانه و بیگانه
تنهاے برشهائے میدهد و اکثر خروج دنبل بن ران که آنرا بد گویند و گاه تعقد و رابطه که یکی را این
کرده اند از علل ضعیف آتشک بنجه براحت می افزاید چه چنین [illegible] حرارت غیر طبعی بجگر [illegible]
موجوده جگر احتراق یافته جانب منفع طبعی خویش که بن ران قرار یافته دفع گردیده باعث خروج
بد میگردد و وقت جریان حرارت غیر طبعی بقلب دم لطیفه موجوده را حدت و نوعی احتراق
بخشیده بمنفع طبعی او که ابط است بسبب حرکت طبعی قلبی راجع به ابط گردیده که آلی
ظهور نماید و چون سریان حرارت بجگر باعث کثرت عروق و رگها و قرب منفع علت [illegible]

مناسب

تناسل است و نیز باعث وصول حرارت از راه گرده و مثانه چنین لحوق حرارت باین ناحیه
موضع بیگانگی اثر نیست لهذا ظهور بد اکثر میگردد بخلاف گرانی که بسبب ضعیف بودن موضع مرض
قلت ... اما از انجا که لحوق حرارت غریبی بفضول دماغی که از احدث احتراق بخشیده
جانب حلق که مدفع فضول دماغی مقرر است چیست کرده خناق می آرد و ظاهر که یعنی حلق
مدفع طبعی ماده دماغی نیست چرا که مدفع طبعی ماده نفض دماغی بینی و گوش مقرر کرده اند از اینجاست
که در مرض خناق دماغ ماؤف نمیباشد پس ظاهر که اگر یعنی حلق مدفع طبعی ماده دماغی بودی
ضرورا احوال دماغی بمرض خناق ماؤف گردیدی والحال لیس کذلک و چون
دماغ عضو رئیس است بهر حال تمام طبیعت بجانب او افزون تر است و نیز مزاجش سرد
از جهت از حرارت خفیفه لحوقه زودی اثر پذیر نمیشود و نیز بعید از موضع ازین باعث
علت واقع شده و وصول حرارت کثیره باین عضو باعث تغیر مزاجش باشد میگردد بخلاف
فضول که صیانت طبیعت بجانبش بمقابله رئیس نمیباشد و علاوه ازین انواع انواع
امراض ازین مرض عاید میگردد که اظهار آن درین مختصر گنجایش پذیر نیست تدبیرش تدبیر مرض
اصلی است مع رعایت مرض لاحقه و چون علاج جمیع امراض مختلفه حادثه از مرض آتشک
بسبب مرض واحد اصلی آتشک واحد است لهذا تدبیر مرض اصلی چنانچه آید دیگر انواع
تصویر نگذاشت چه از رفع اصل رفع فرع ممکن میباشد نه بالعکس و بدانند که حصول آتشک
از دو حال بیرون نیست یا حرارت محدثه این مرض ماده بدن میاید تغیر و فساد بخشیده و طبیعت فساد
میکند یا بر عکس اینکه ماده فاسد بدن باشد فساد عظیم خواهد شد البته از معالجه معالج حاذق

زوالش بزودی امکان پذیرست و با حرارت فاسده چنین عدم موجودگی یا دیرپائی
فقط کیفیت مادهٔ فاسده احداث کرده فنا و نیز اخراج مینماید زوالش علی الخصوص اعلاجست این
در اکثر هم ظهور آثارش بجلدیست و گاه عند شدت حرارت آثار آن بجلد بقعه پیپی و غیره بوجود می آید
بحسب قلة الحرارة و کثرتها علاجش از مسکنات و مبردات و مرطبات مع ازاله مرض
اصلی کرده و بعد اش همین خواص داشته باشند مفید میگردد چون عروض این مرض از انواع مختلف سیلان
علاجش نیز مختلفست که گنجایش درین مختصر نمیدارد ناچار برین تحریر مختصر کرده بنسخهٔ مرکب که
از مرض آتشک بوجود می آید باعث قصر زوال آنها داده با سرعت از سبب اختلاف عدد آن
از وده ابدبیر اخیر بپذیر میشوند پس در معالجه اش از تدبیر طول نشوند و دست از تدبیر کوتاه نکنند
حب برای آتشک که جوشش همین دانه ها وقتی فائده میکند حصل تا مگر با جوار سنگ
هر یک چهار ماشه هر دو را سائیده و در قند سیاه هشت توله هر قدر که کمنه باشد بهتر چهار گولی بندد
اول یک گولی برای غذا پس بنذارند و سه گولی باقی را تا سه روز هر روز یک گولی بخورد و غذا نخورد
بجای خوراک شیر و مائده روز نخورده باشد بعد سه روز یعنی بروز چهارم اگر مریض مسلمان باشد
شوربا دوران مصالح گرم انداخته باشند بخورد هر دو وقت با نان گندم بخورده باشند و اگر مریض هندو
باشد و از خوردن گوشت پرهیز کند بروز چهارم نان و دال هر دو وقت بخورد و بعد از آن
بروز پنجم هر چه میل آید بخورد باشد مگر دال و نمک و یا غیر که از آمیختن دال و نمک تیار شود تا چهل روز
پرهیز نمود دایضا حب آتشک وجع مفاصل حصل سکی سیشماشه قرنفل کلان و از فلفل سیاه
از هر یک دوازده عدد در آب همه را سائیده بشره مخلوط نمود و بسته دو عدد وقت صباح و دو عدد وقت شام

دو پهر و دو عدد وقت شام همگی تا شش روز شستند و بعد زرد نکوید و گوبهاله در زعفران
خمیری پیچیده و بار دگندم خمیر کرده قدری از آن گرفته و قرص خورد ساخته گوبها را از خمیر
دیگر در آن شش دانه با علو ساخته و تنگها انداخته و پیزند از آب سرد و غیرات و شیرینی و دال نخود یک
تا جمل رفته لازم دانند قیدا از کلها چه نه جاید و اگر آن خورد آن گوبها خوش بسیار بعض علما
پوسته چول چوکهان برگ فلفلی از هر یک یا تو تاره در آب انداخته جوش داده مضمضه کنند ایضا سبک در نیم
مقید می افتد جن تجربه گی یک تولا طلا شیر شستشو نیلا تو ته باشد تا یک هفته در پاو تار
آب لیمون بسایند تا آب خشک شود بعد از کنار رستی حب سازند و یک صباح و شام بخورند
و از شیرینی پرهیز نمایند و در آب لیمو سایند و هم طلا نموده باشند ایضا سنگ بسته باشد
کهنه با پیچ با طلا شیر یک شستشو نموده ادویه را با برگ پان بقدر حاجت خوب جل نمایند و حبها
برابر دانه ماش بسته سازند و یک گولی علی الصباح بخورند با لافیش روغن زرد و داغ نموده
بقدر پنج و چهار فلوس سحق کرده باشند قیدا و تمامی این نان با روغن و یا باشد بیها و پیله لافی
سحق کرده اگر از صفی تقیم اختراز کرده اولیت انبیچ و ترشی و دال اختراز نماید تا دو هفته
استعمال نماید و دوا برای تنگ در جوشش و چون جس ریگ و ریگ تولیه در شراب و دانه یا ته
پرل نموده خشک نماید چون خشک کامل شود در ظرف گلی انداخته دیگر ظرف گلی ابر وهن ظرف اول
نموده و صل ساخته گل حکمت بگیر در پشت ظرف بالا پارچه آب تر کرده بدارد و از ریسمان تک بست
دیگبار فتیله ساخته و چراغ نهند و روغن زرد با تو تا را انداخته فتیله را آتش دهد و ظرف سکوره
دالد را به دیگدان نهند و زیر ظرف چراغ افروخته دارد تا تمام روغن مذکور سوخته شود ظرف بیرون

درپیه فتیله که طرف دما سرد شود از میان ظرف بالا احتیاط تمام چوب بریده بقدر یکسرخ وزن
ساخته در شیر مشقی اما اخص بعض لکچیرا نه هفت روز یا زیاده حسب مزاج و روغن زرد
هر قدر که طبیعت بر داشت کند همراه بخورند غذا لحم بست و اگر لحم بدست نیاید شیر برنج
بخورند و دیگر هر چیزی که مرغوب باشد بخورد لیکن غذای لحم مرغن با شیر برنج یا نبات شیرین
کرده هر دو خورده باشد از قفل تکیه بسکه گاو هم ساخته بر زخم استعمال نمایند حب آتشک
حب اجواین خراسانی اجواین دیسی اجوود بادیز که کنه پاشیا پامر دار سنگ توتیا هر یک سه ماشه
بهلاوه چهال گورکه هر یک هفت عدد گهوپه کهنه سیماب هر یک چهار ماشه گنهه سیاه یکتوله قند سیاه
چهار توله باید که اول بهلاوه و گندهک را در هاون دسته کنجا بکوبند بوقت کوفتن کلاه بهلاوه دور
نماید باز بکوبید که خوب یک شود و دیگر همه ادویه را جدا جدا بکوبید که خوب یک شوند همه ادویه اگر کوفته
سیماب ادویه حل نماید که ادویه و سیماب یکذات شود بعد قند سیاه در ادویه مخلوط سازد و در هاون
دستا باخته خشن بهر خوب بکوبید و اگر ادویه از کوفتن خشک شود قدری قند سیاه دیگر اندازد حتی که
قابل بستن گولیها شود گولیها از تخم ریشه کنار صحرائی ببندند و یک گولی چهار پاره کرده در میان
بالائی حلوا در حلق فرو برد که ادویه در دندان نچسپد باید که همین طور هفت روز حبوب بخورد
اگر در هفت روز با فائده نگردد دیگر بخورد صحت خواهد یافت و پرهیز از سه چیز نماید دال نخود ماش
و گوشت بز و شیر باقی هر چه خواهد بخورد البته اسهال می آرد سفوف مسهل برای ازاله آن آتشک
خصوصاً که حامل بجا باشد حب سیماب گنده یک اساوی کجلی نمایند و هر چند سحق کنند ابلغ خواهد بود
اما اگر کم خواهد آورد و اگر کم سحق کنند قی البته می آرد فتیله آتشک ... بر قوت ... السلاطین

گرفته هریک را سحق نمایند چون خوب سحق شود بعد از آن سنگ بصری مساوی هر واحد از سیاه
دیگر گندهک گرفته بار کشته و باز سحق نمایند قدری که تنگ باشد یک گرده نموده به برداشته در ظرف گلی
آنها رسیده لیپ نمایند و گل شسته آتش را در میان ظرف مذکور اندازند اگر بر دوا به مقدار
دو انگشت به سر دوا آتش بگیرید و بالای آتش نگاه دارند تا که آتش خشک شود و هنوز قدری ب
و رطوبت باقی باشد که از آتش فرود آرند و در سایه و بالا کرده نگاه دارند که خشک شود بردارند
نگاه دارند قدر استعمال دو سرخ است در اخراج سودا و بلغم هم خوب است لیکن لازم است که دو دله را
در وقت خوردن اندر انجیر او شیر که اندالیسی کرده باشند فرو برند و احتیاط نمایند که به دندان نرسد و بعد
خوردن این هرگاه قی آید در اسهال کمی نخواهد کرد بلکه زیاده و بی اذیت اسهال خواهد نمود و بعد از
خوردن تناول این مسهل سه روز شیر برنج دیگر نخورد چون مسهل خوب است تجربه یا استعمال نماید کرده
خاتمه در نصایح به امر عیاشی جمیع حرکات و سکنات و قول و فعل حسین زنان کیفیت
تقاضای حاجت شهوت نیست چه غلبه شهوت او از ذاتیات است و شفقت از جمله عرضیات از آنجا که هنگام
غلبه شهوت تشنه شدن را پاک ندارد با وجود تجرد ذاتی احتیاج او به مرد بیشتر است لهذا خواهان
بدقوتی و طولانی و فربهی ذکر که سست با اتصاف طول نعوظ کی هنگام کار سست نشود گرمی ظاهر در
و خوبیست در باطن و تشنه مجنون المحرکت باشد پس اگر شوق موافقت و خواهش مرکوزه خاطر داری
امری که باعث تنفر معشوقه باشد بیان نیاری و مرغوب طبع نازک وی باید بود و تکلم و راضی به اینکه
سخن نازیبا و تنفر باشی و بقدر حلم لا اختیار کنی که باعث خرابی او گردد و دل شیوه خیر الامور اوسطها را
مرعی داری شاید که بالا است لب به هشتی هیچ و هیچ سخنی نه گوئی و عاشق مزاجی و اخلاق پسندیده

پسندگی نرم گفتار شجاع خنده طبع بازی دوست باشی ملاحت گو دشنام ده و لقمه ربوده شده و
باشی و با اینهمه با وجود عقل کامل مناسبت طبع باین کار مناسب خاطر خلقی داری چراکه بدون
حصول این مرتبه رغبت او ممکن الوقوع نباشد و چنین کسان را بوقوع رغبت انزال اکثر اهم مراد
این فعل است و هیچ چیز از لذت دنیا بنسبت بخواهش طبع جلی او برابر نبوده تا انزال نیست البته
ممکن است و نیز بشاشت و خنده و فحش گوئی و صدای ضربات قویه با اتصال جبین جبین مقارنت
و کثرت ملاعبه قبل از جماع نزد ایشان لذت آورده و حرکات شهوت‌انگیز جماع محبت ورود دل زن تا
میان غلبه ترنم کشیدن و کر و فرج و شعر و لوازمات ایشان روزها دارند که این معنی
جمیع شهوت جانبین است و نظر طبع عاشقانه لیکن غیر ایشان ملامسه بجای جماع در سبب
خواهش و رغبت معشوقه را رغبت جماع نمایند چه ملامسه غیر بدن هرچه نیز هیچ لذت کلیت و جماع
لذت از لذات زن جماع است هنگام خواهش وی و بل میگویند که ادنی مرتبه خواهش او
کثرت خواهش مرد باشد و کهولت سن و حرص زر و بالا می کند و کمی حیا و سن معاونت
و بر چه بوده جاهلیت افزون تر شهوت تیز بخلاف مردمین السیک که آنها ضعیف الباه
و کهولت سن این مویدین و استمرار و کثرت جماع قبل شرب مقابلات دلیر
در سایر امراض زنان علی الخصوص جماع تند که باعث انزال وی باشد علاوت و ضعف اعصاب
دائم فرو نشاند و خستگی از این فعل بنحو شحالی و صحت مبدل گردد بسبب جماع زن قبل مرد هم بسبب
زنان ایشان را هم مرد عاقل بحالت ایشان بغیر صحبت مباشرت از معاشرت احتراز
بعید ارا آسودگی زن ساختن است بقول ناصح اصلیت و بعد از خواطر ظاهر گردد و اند دیگر زن

باعث تشوق مرد میشود از آن سبب صحبت به قحبه مر مقبول طباع است که گاهی شوق کهی شوق بوده
سرعت حرکت بود و علی الخصوص جانب مرد نشان قوت باه است بر شهوتناکی نرگس تسلی محبت از ال
و مع ذالک زیادتی موی زهار هم باعث تنفر مرد و بالعکس و بعضی دیگر در قلت صحبت زن را
زایل سکنید چنانچه علی حسین تواند از این جا و شعر هم پیشگاه مجامع در شهوت او است قدم و بعض
نشان شهوتناکی مردان بود و درازی و سطبری انگشتان دست طول خطوط و کرشان بید و حلاوت
خوش آهنگ الحان خوش بیان لذت کیج فراق دی و الا سریع کرده باشتیاق سرمل نماید مجامعت خون
زبانت و اظهار بیگی حال اشکت و سخن محبت انگیز مو بیز آنها رو دیگی و مجامع بالعزه جامعی از کرده
[illegible]
لیز غیر یقین علی الخصوص و نیز از ابتداء مرتبه و لهم زن که سه آمیانند و بر جسم دی بکف برهنه اینست علی و را حلال
قعیت پیدا ساحلیل سخن الما تراز ضعیف سر اثر یقین و اصلی اینست سبب اهل جماع مرد اجلیل در ابتدا بیکدیگر
نشوید و اگرچه جوانان بجمیع اصیل ستاده صنعت جمال بر زمین و مضاجع نماید و بکار بان طعن نسبت باعث در اسکنند
دی الغدا الیها شیوه خود زنند و عرضه قلیل نقصانی منبر از زنکه مدت العمر بدارد کران مجامع بسود نمیاید معنی بکیا
بی باعث ذکری بدن و انطفاء حرارت غریزی که آنهم سبب شهوت مرد را بیاید بیکدیگر و جمهور الناس
بسبب واقعی این علم انزال خود را انزال زن مقصود ز زده و بعد مجامعت اعمال قرار داده تسلی زن بیحسب خود
بیعلمی منبار نفاخ نیکبخت و حال آنکه از حال و اقعی آن آگاه نیستند که تسلی زن در جماع انکشافات و هم از بی اولی
او واقف مرتبه دو بار مجامعت تعیین سد چنانچه باید و جماع چرا که اگر بابت غرضه متمتع هم از آن کرده
محصول و با اتفاقا باری مرد از زن بوکه صحبت شود اگر بجهت اتفاق قوت عمل مجامعت را

شهوت جماع غیره بناید از نزدیکی او باز ماند بل با اظهار تنفر اخراج از دست مرازی مغیره نوازند
مجامعت خود را دور دارد و بقول لوندگان عیاشی در حالت عدم قدرت جماع هرگز از مساس
و دیگر حرکات عاپچا درگذر نکنند چرا که در صورت عدم ظهور مساس مغیره سبکی مرد است و بعضی که در
طفولیت قوای دماغی بقوت میدارند در سن سن از این فعل باز میمانند و در شباب وقت ظهور ضعیف
دیگر راغب این فعل بوده تا مدت العمر تارک آن نمیشوند لهذا اند نقصان عقله فی هذه السن
و بعضی را در طفولیت ضعف قوای دماغی میگردد و بسبب عدم تمیز نیک و بد گرفتار این فعل بوده
حین ظهور شبابیت که باعث قوت قوای دماغی است بخیال معیوبیت باز می آیند بخلاف کسیکه
بسبب شایق این امر شود تا زندگی ترک نمی نماید لان اختیاره لهذا الفعل فی هذه السن دال
علی نقصان عقله و آنکه در طفولیت گرفتار گردند در شباب باز میمانند بظهور قوت التمیز فی هذه
الزمان و آنکه ضعف قوای جسمانی خلقی ضعف قلب پیدایشی دارند همیشه گرفتار دوام بلا بوده از نیکاره
باز نمی آیند وقتی من الاوقات خواه قوای شهوانی قدرتی یا خواه ضعیف دل عند شدت قوای شهوانی
الحاصل سبب ... شبابیت و دیگر جهت ... علی این فعل مداوم باز نیایند الا بالاتفاق ... این
... بسبب ضعف ... تصور جمال زن ... علی الخصوص مع الالتذاذ باعث ... است
چنانچه در صورت وقوع هیجه مرد بطی الانزال با زن سریع الانزال ... منفعت
مجامعت بلذت و تصور حسن جمال و غیره بطی الانزال خود سریع ... زن شایق ...
خطا نمی باید مرد عیاش در دو مگو با اظهار شهوت میباشد و خبر عیاشی چنانچه ... زن
عیاشی اعنی فاحشه را عدم سیر از مجامعت نامیده اند کمال عیاشی که هر که ... مجامعت شود ...

در غایت شتابی نقصان آب نطفه‌فشانی کرده آب خود را نگاه داشتن بسیار بطوریکه ممکن باشد
بوجهیکه شهوت آن منطفی نشود چرا که وقت انکشاف این امر نطفه‌فشانی سبب [illegible] سکون عضو میگردد و در
فائده نگاه داشتن آب خود ظاهر که زیان کثیره را از شهوت واحد خوش نمودن کردن خواه شخص و خواه صحت
الا البته اگر احتباس شیوه مذکوره بالامر عجز اجتناب البته ممکن است و نهار شهوت پیش کسی ناکس و یا زکر
عارضه قلیل جریان و سوزاک و انکسار لطف تعاون سبب قلت و نقصان منظورست و بدو صاحبان حکمت
سرد قوه مدینه با عتبار خلقت قوی لا التفات نیست اگرچه بسبب کثرت استعمال و یا غیر آن ضعف هم رسانیده باشد
بزودی بعد جماع بول کردن علاوه دفع ضعف باه موجب سلسل البول و بول فی الفراش میگردد
و مجربون تجربه نموده‌اند که رفتن پای برهنه ساقط میکند شهوت را و بالجمله هاله شایق جماع را باید که از
جماع بسیار و ارسال علق و اسهال و غیره استفراغات قویه خود را دور دارد و خاطر خود را بفکر و غم
دنیوی گرفتار نسازد و علی الخصوص حزن انگیزی فکر که از ضارترین اشیا بفعل جماع و صاحبان کتب باه
را اکثر بسبب قلت و خفقان قلبی که حین جرأت و اخذ امور عدید لازم میباشد قدرت بفعل جماع
نه امکان پذیر میباشد بلکه در سه مرتبه مشکل قادر بر جماع میشود و حبس نیز و مد است آن حین امتلا
طبیعت بانزال ضارترین میباشد و در اکثر تضعیف احلیل تیبس میرساند و جماع در حالت
بول بر از و یا بعد ریاضت و یا حرکت قوی و یا بعد انفعالات نفسانیه ممنوع هست و تا قوای بدنیه قوی
نخواهند بود اثر دوا بزودی ممکن الوقوع است چنانچه مشاهده است که بایستی زود تأثیر فعل دوا میکرد
در سن کهولت و شیخوخیت بسبب ضعف اثر دوا بعید میباشد از اینجا است که مشاهده است تا که قوی اهل بودند از
بزودی نخواهد کرد و لیکن در صورت ضعف قوی تا اثر دوا به تدریج باید چون جمیع نسخ اکثر [illegible] ان این شاء

احداث حرارت میکند بهر که موافق باشد مسلک تغذیه مقوی باه منظر نگرد... خصوصاً
مرغ را در آب جوش داده و سفیدی آنرا دور کرده و زردی یکدو مرغ نیم‌برشته قلعی...
خوردن فایده کثیر مشاهده میشود و حکما را در تقدیم جوش خلاف است چنانچه از مطالعه کتب
سابق حاجت عالم باشند و دیگر طریق خوردنش بسیار است بعضی میگویند... میکنند و...
مع قدری نمک برآتش ترتیب نمایند و بعضی در شیر و شکر و غیره با حلوا ساخته میل میکنند چنانچه...
مرغوب باشد ترغیب میشوند و همچنین با کاشیر را دیده تولید منی اثر بکمال آنگه کرده شاید که و دیگر باشد
بنود و باشد لانه یولد المنی القوی باده الشهوة و اکثار اکل خصوصاً مع شکر و غیره قوت که از این قبیل با...
قاطع باه است و همچنین خوردن آب سرد بعد جماع فوراً اعنی تا آنکه حرارت حادثه از حرکت
جماعی ره بکلی بنا بر ده باشد نیز نباید بدین سبب برای باه و استعمال ادویه بارده کثیر...
بیاد می افتد و سمک... جماع کردن جنون می آرد مخفی نباشد که نسخهای مختلف الفعل در این
مختصر درج گردید حسب رای صاحب خود چاره را از باب تمیز داده مستعمل باید شد بنابر که
در صورت عدم تمیز و استعمال عمارت مقابله سبب باه چه نقصان خواهد بود... اکثر
معالجه بالصند مختار حکمای متقدمین و متاخرین قرار یافته قد فرغ من تسوید هذه النسخه فی تاریخ
عشر یوم جمعه من شهر محرم الحرام سنه ١٢٧٠ الف و مائتین و سبعه و سبعین من هجرة النبی الحجازی
صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و سلم فی غایة العجالة و فی عین التردد و کثرة العلایق و هجوم العوایق
شائقین فن عیاشی را مژده باد که درین ایام خجسته فرجام کتاب ضیاء الابصار از سعی کارپردازان
بتصحیح تمام در مطبع کانپور بماه اپریل سنه ١٨... ع ملبس طبع پوشید